٨٠٠

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي له ميراث السموات والارض بالاستحقاق لا بالرد والفرض والصلوة والسلام على محمد سيد
الانبياء والمرسلين وآله الطيبين الطاهرين ورثة جنة النعيم الذين يرثون الفردوس هم فيها
خالدون اما بعد فاقول وانا العبد الجاني محمد صادق بن علي نقي الموسوي الزنجاني عاملهما الله بلطفه
بكرامته الوافية في عتباته العالية الكافية انه فرغ طالعه هذه النسخة الشريفة ولاحظه من
الرسالة المنيفة المبحوث فيها عن احكام المواريث المأخوذة من الآيات والاحاديث التي صنفها العالم
العامل الفاضل الكامل ضياء الانوار البهية المقوق القدسية الالهية العقبة الجامع الذي
تزين بذكر محامده صحائف المساعي الجامع السيد السند الزاهد الورع النحرير المؤيد
العلامة المبدع الحاج آقا السيد احمد البهبهاني وفقه الله بتوفيقاته وابقاه ببقائها ولعمري انها
لم تطر كمثلها في تصانيف السابقين ولم اجد لها شبيها تا الآن للآخرين فاضفت عليها من متفرقات
السيما بالدرر المنثورة على عهد سلطان السلاطين وخاقان الخواقين السلطان ابن السلطان
ناصر الدين شاه قاجار عز نصره وجرى على الناس امره وخلد الله ملكه ودولته

قال النبي صلى الله عليه وآله تعلموا الفرائض وعلموها الناس فاني امرؤ مقبوض وان العلم
سيقبض ويظهر الفتن حتى يختلف الاثنان في الفريضة فلا يجدان من يفصل بينهما

وذلك لا ثبتنا مسائل الفرائض على اصول غير عقلية

سودها محمد علي الرضوي العلوي الفاطمي

سنة ١٣٠٩

كتاب
معين الوارثين
لسيد الفقهاء والمجتهدين
السيد السند السيد احمد
دام فضله العالي

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدينا الى فرائض الاسلام والصلوة والسلام على محمد صادع الاحكام وعلى اخيه وخليفته ووارثه الذي نصبه علما للاسلام واولاده الطاهرين امناء الملك العلام المبينين الفرائض للانام **وبعد** چنين گويد احمد الموسوي الكربلائي مولدا ومدفنا انشاء الله الشهير بالبهبهاني اين مختصريست در ميراث بيانا انيق وتعبيرى رشيق حسب خواهش جمعى از مؤمنين كرام تحرير شد بنحوى كه نفعش تام ومفيد خاص وعام ومعين وارثين بوده باشد در استخراج احكام چنانچه در هر مسئله كه رجوع بان نمايند مسئله وجوابش را بسهولت بدست آورند از جداول آن وچون مسائل ميراث بسيار محل خلاف باشد بين علماء اماميه رضوان الله عليهم محل خلاف را بسلوك طريق نجات كه احتياط باشد نيز معلوم نمائيم تا اگر د

تمام

تمام اعصار وامصار بجهة انتفاع ارجاع بان شود ومقرون بقبول شارع مقدس گردد مشتمل است بر مقدمه وسه باب **مقدمه** در بيان نه مطلب **مطلب اول** بدانكه ميراث در اصطلاح فقهاء رضوان الله عليهم حقى است كه منتقل شود از مرده حقيقى يا حكمى بالاصاله بسوى زنده حقيقى يا حكمى ومراد از مرده حكمى مرتد فطرى است كه كشته نشده ومراد از زنده حكمى غايب مفقود الخبر باشد وجماعتيكه غرق شده اند باهم يا خانه بر سر آنها خراب شده باشد بشرايطيكه در آخر كتاب ذكر خواهد شد يا علاقه زوجيتى يا علاقه عتقى يا ضامن جريره ومراد از حق نزد فقهاء رضوان الله عليهم اجمعين اعم از مال است پس داخل شود در حق مثل قصاص وحق شفعه وخيار بلكه حقى باشد حكمى ونحو حق تحجير ومراد ما از بالاصاله اينست كه خود موت سبب شود براى انتقال حق نه بسبب ديگر از قبيل موت تمام طبقه اول موقوف عليهم براى انتقال عين موقوفه بطبقه ثانيه **مطلب دوم** مشهور فرق ما بين دين مستوعب وغير مستوعب است در مستوعب تركه منتقل بوارث نميشود مادامى كه اداء دين نشود ودر غير مستوعب آنچه در مقابل دين است منتقل نميشود ودر باقى ميشود چنانچه ظاهر آيه مباركه است وبسيارى از اخبار كه بعضى از آنها صحيح وبعضى موثق است وظاهر جمعى از محققين است

چنانچه محقق در باب فطره فرموده است و مقدس اردبیلی و شهید ثانی در مسالک
در باب فطره نیز همین را اختیار نموده است و بعضی قائل شده اند که مطلقا
منتقل میشود بورثه اما ممنوع میباشند از تصرف تا اداء دین بشود و ثمره
این دو قول در چند موضع است از آنجمله است نمائیکه حاصل شود قبل
از اداء دین مال میت است بنا بر مشهور و صرف در اداء دین شود اگر ترکه با آن
وفا نکند یا از ترکه چیزی تلف شود و آن نماء باقی باشد و اصول مذهب نیز
قاضی باین باشد چنانچه در سرائر فرموده است و این ملکیت برای میت
بالمعنی الاخص نیست تا تصویر نشود بلکه بالمعنی الاعم است چنانچه میت
مالک ثلث و کفن و سدر و کافور است و از این قبیل باشد زکوه ملک فقرا است
و از جمله ثمرات نیز آنست که دواب میت نفقه و علوفه آنها از ترکه باید صرف شود
نه از مال ورثه تا اداء دین شود و از ثمرات است فطره عبد میت از ترکه بنا بر مشهور باید
خارج شود تا وفاء دین شود و ممنوع است وارث در تصرف در ترکه مگر تکفین
و تجهیز میت را و اگر منتقل بوارث شود و ممنوع از تصرف باشد نفقه و فطره از مال
وارث باشد و از جمله ثمرات آنست که حوز و حفظ اموال را باید وصی یا حاکم شرع نماید
در مواضع لازمه تا وفاء بدین حاصل شود و بر وارث لازم نیست خلاصه مگر بگوئیم وارث
مالک ترکه است و ممنوع از تصرف قبل از اداء دین و اما در فاضل از دین تصرف وارث در
چنانچه از شهیدین معلوم شده است جواز است تا مراعی است تا وفاء دین

حاصل

حاصل شود پس اگر ملغی یا نقصی در ترکه رو دهد که نتوان وفاء دین
نمود تدارک کند و شهید علیه الرحمة فرموده است که هرگاه متعذر شد
استیفاء از وارث پس آیا اگر تصرف لازم وارث نموده باشد مانند بیع
و صلح حاکم یا صاحب طلب میتوانند نقض آن کند یا نه در آن دو وجه است
اوجه جواز نقض است و دعوی اجماع بر عدم جواز تصرف وارث علی
الاطلاق مشکل است و ظاهر اینست که آن بر ظاهر اطلاق خود باقی نیست
پس هرگاه شخصی باشد صاحب الاف و ترکه مساوی صد دینار باشد
و وارث هم شخص متقی باشد و تصرف کند در آن صد دینار و مقصود او این است
که صد دینار دینی که از پدر او مانده از مال خود بدهد چرا جائز نباشد
و همچنین هرگاه مستوعب نباشد و وارث مذکور موصوف صد دینار
دین پدر خود را از هزار دینار ترکه منظور دارد که اخراج کند و قبل از اخراج
آن صد دینار از ترکه را بمصرف خود میرساند و هم شاهد حال میت و هم
دیان دلالت بر رضا میکند در چنین صورتی بلکه عمل مستمره مسلمین
در اعصار و امصار عدم ممانعت است از چنین شخصی از تصرف پس دعوی
اجماع محمول باشد بر اینکه جایز نیست تصرف بدون ملاحظه قصد ادا
در چنین صورتی مثل اینکه معسر باشد یا فاسق باشد یا نیت ادا نداشته
باشد هرچند ترکه بسیار باشد والحاصل چنانچه صاحب مالک خود

در کتاب میراث گفته بعد از اختیار انتقال مال بوارث مطلب اینکه ممنوع است
وارث از تصرف زیرا که تعلق حق او بمال از بابت تعلق حق راهن است
بر رهن که هر چند آن عین مرهونه مال اوست لکن تصرف نمیتواند کرد تا دین را
ادا کند و لکن با اذن مرتهن جائز است پس این صورتیکه ما فرض کردیم
از باب اذن میت یا مدین یا حاکم است بشاهد حال پس منافاتی با دعوی
اجماع ندارد پس محقق شد که اظهر عدم انتقال مال است بوارث مطلقا
یعنی خواه دین مستوعب باشد یا نباشد مادامیکه اداء دین نشود و لکن
وارث اولی است در وجود قضاء دین بهر نحو که خواهد بدلیل آیه
اولی الارحام و نماء و منافع مال قبل از وفاء دین مال میت است و باز
دیون او داده میشود هرگاه اصل ترکه وفا نمیکند و بیع و شراء آن
از برای وارث قبل از اداء دین جائز نیست چون هنوز مال او نشده بلکه
هیچ گونه تصرف مگر از برای مثل تجهیز و تکفین و اداء دیون میت با اختیار
بعض اموال از برای بیع چون او اولی است بتصرف از برای میت و اما تصرف در آن
از برای خود قبل از وفای واجبات میت از تجهیز و دیون و وصایا پس آن
جائز نیست الا در صورتیکه فرض کردیم که وارث متقی باشد و صاحب
اهتمام در اداء دین و الا خود نظر با نچه ترکه فی الحقیقه باشد در مورد
قضاء دین و این در مثل انتفاع بسکنای دار یا اثاث البیت خوب است

چنانچه

در حکم تصرف وارث بعد از فوت مورث قبل از ادای دین میت

چنانچه مرحوم فاضل فرموده اگر چه شیخ اسد الله مرحوم این را بر احتیاط
بلکه منع نموده است لکن در مثل بیع و اتلاف اموال مشکل است و دور
نیست حکم بصحت آن شود وقتیکه شاهد حال میت و حاکم و مدین
بتبدیل اموال میت با نقل آن بذمه وارث باشد و اشکال در جواز
نقض آنست اگر اتفاق شود که آن ولد ادا نمیکند ظاهر صحت بیع است
بعد از استقرار دین بذمه وارث **مطلب سوم** بدانکه آنچه
از میت بعد از اخراج دین و وصیت و کفن او باقی بماند ارث باشد
و حج نیز حکم دین دارد که اول باید خارج شود از ترکه چه میت بآن
وصیت نماید یا ننماید و زکوة و خمس و مال امام علیه السلام و مظالم
کلا داخل در دین است هر قدر معلوم وارث باشد چه وصیت کند
یا وصیت بآن نکند داخل در ارث نباشد بلکه از ترکه میت باید بدهد
نه از مال خود ادا نماید و اگر دین مستغرق تمام ترکه باشد صاحب دین را
نمیرسد که متروکات میت را ضبط کند با وجود آنکه وارث اداء دین
مینماید از مال خود **مطلب چهارم** بدانکه موجبات ارث پنج
چیز باشد اول نسب است دوم زوجیت سیم ولاء است و نسب را نیز
سه مرتبه باشد اول پدر و مادر است من غیر ارتفاع و اولاد هر چه نازل
باشد یعنی نبیره ها اما با مراعات الاقرب فالاقرب دوم اجداد و جدات

در بیان امور است که داخل ارث نیست

در موجبات ارث است

میباشند هر قدر بالا رود با مراعات الاقرب فالاقرب و برادرها و خواهرهای
میت و در صورت فقدان برادرها و خواهرها اولادهای ایشان هر قدر
نازل باشند با مراعات اقربیت سوم عموها و عمه‌ها و خالوها و خالهها
میت است و در نبودن اینها اولادهای ایشان هر قدر نازل باشند
با مراعات اقربیت و در نبودن اعمام و اخوال خود میت و اولاد ایشان عموها
و خالوها و عمه‌ها و خالهای پدر و مادر وارث میباشند بتفصیلیکه بعد
بعون الله بیان آن واضح خواهد شد و ولاء نیز سه مرتبه دارد اول
ولاء عتق است دویم ولاء ضمان جریره است سوم ولاء امام است و معلوم
که نسب بهریک از مراتب سه‌گانه‌اش مقدم است بر هر سه مرتبه از مراتب
سه‌گانه ولاء پس با بودن یکمرتبه از مراتب نسب بولاء میراث ندهند با احدی
از مراتب ولاء چنانچه اهل مرتبه دوم که اجداد و اخوه بودند با بودن یکی
از پدر و مادر و اولاد آنها را ارث نباشد چنانچه احدی از مرتبه سوم میراث
نبرد مادامیکه احدی از مرتبه دوم موجود باشد و همین قسم باشد حال
مراتب ولاء پس ارث نمیبرد امام با بودن ضامن جریره و ضامن جریره
با وجود معتق اما زوجیت یعنی زن و شوهر بودن که موجب ارث بردن است
پس با تمام مراتب میراث از نسب و ولاء مجتمع میشود و هیچ طبقه و مرتبه
نیست که اگر با احدی از زوجین جمع شود حاجب میراث زوجین شود

واینچه

و آنچه ذکر نمودیم ثابت و محقق است باخبار مستفیضه و اجماعا و نص
کتاب مجید در اغلب از اینها و خلاف در این مقامات نیست مگر در بعضی
از صورتها اینکه محل اعتنا نیست بجهة ضعف آن چنانچه در محلش ذکر خواهیم
نمود انشاء الله اما چون مقصود ما در این رساله همان بیان سه مرتبه اول میراث است
و تفصیل سهام وارثها در هر مرتبه و سهم هریک از زوجین منفردا یا با دیگر
از وارثها پس بقیه مباحث ارث را صرف نظر نمودیم بجهة قلت احتیاج عامه

مطلب پنجم بدانکه چند چیز مانع از ارث است اول رقیت پس پسر اگر
بنده باشد میراث از پدر نبرد بلکه میراث را بوارث حر دهند هرچند دور
باشد اگرچه ضامن جریره باشد لکن باید دانسته شود که اگر وارث حر
ولو دور باشد از میت یا ضامن جریره اگر نباشد برای میت در این صورت
بوصف رقیت بان میراث ندهند بلکه از ترکه میت این را بخرند و آزاد شود
بعد ارث ببرد علی الاقوی و این قول صریح صحیح جمیل است و بعضی اجماع
نیز ادعا نموده اند در این باب و همچنین است حکم از ابوین اگر رق باشند
اما در زوجین و اقارب خلاف عظیم است اگرچه در اقارب نسبیه
نیز خالی از قوه نیست خصوصا اگر نیز اجماع خریده شود دویم کفر است
پس کافر قریب میراث نبرد از مسلم بلکه میراث را بمسلم دهند هرقدر
که آن مسلم دور باشد از میت اگر نباشد وارث دور مسلمان برای آن میت

در چیزهائیکه مانع از میراث است

مسلم بر پسر کافر لوند هند و بضا من جریره دهند ارث او را و اگر ضامن جریره نباشد مال امام علیه السلام شود و فرقی بین کافر اصلی چه ذمی و چه حربی و غیره مانند مرتد که حکم بکفر ان شده باشد با اسلام باشد و لکن خود ابا از کفر و ارتداد خود ندارد نیست و بحکم کافر است از فرق مسلمین مجسمه و ناصبی و خارجی اما باقی فرق شیعه و سنی همه از یکدیگر ارث میبرند سیم قتل است پس قاتل ممنوع از میراث مقتول است در صورتیکه قتل عمد باشد و ظلم و در قتل خطا اقوال چند است اظهر منع از دیه از ارث است چهارم لعان است که مانع ارث است بین الزوجین و بین زوج و ولد منفی بلعان از جانب پدر و ابن پس میراث برد ابن از مادر خود و مادر نیز از او و پسران پسر نیز از او ارث برند و اقرباء مادر و زوج و زوجه پدرا گر بعد از لعان اقرار بولد نماید ولد از او ارث برد لکن پدر ارث نمیبرد از او بجهة نص خاص پنجم حمل است که مانع ارث است مگر آنکه زنده متولد شود پس هرگاه مرده متولد شود میراث نمیبرد هر چند در شکم زنده بوده است و در حکم بحیات فریاد کردن معتبر نیست و احادیثیکه دلالت بر آن دارد محمول بر تقیه است یا غالب بلکه در حکم بحیات است حرکت کردن او لکن باید حرکت آشکارا باشد یا بمعنی که از تقلص نباشد مثل جنبیدن گوشت یعنی باید حرکت او ارادیه باشد نه طبیعیه و ظاهر اینست که همین قدر

کہ

که دهان باز کند و برهم گذارد کفایت میکند و محتاج بصدا کردن نباشد زیرا که محتمل است لال باشد و حیوة مستقره مانند ذبیحه شرط نیست در اینجا و شرط است وجود او در زمان فوت متوفی هر چند نطفه باشد در میراث بردن تا حکم بلحوق آن شود و حیوة آن در شکم شرط نیست در حین فوت متوفی و اگر نصف ولد زنده بیرون آید از شکم و نصف دیگر که تمام بیرون آید مرده باشد این حکم مرده دارد اما تا دنیا نیامده و در شکم است باید بقدر سهم دو پسر از ترکه میت نگاه دارند تا حال حمل معلوم شود و گاه از زن بودن مانع فرزند است از ارث پس مانع میراث شود از طرف مادر و پدر و بعضی موانع دیگر هم فرموده اند که از آنجمله تبری نزد سلطان است از میراث فرزند و جریره او دو تبری شان در نسب است سیم غیبت منقطعه چهارم دین مستغرق پنجم اقتران موت متوارثین با اشتباه تقدم و تأخر در موت ششم بعد درجه یا بودن نزدیک هفتم عقد نکاح در مرض اگر واقع شود و مریض بدون دخول بمیرد در مرضیکه در آن عقد واقع شد هشتم عقد انقطاع است نهم منع مستهل است قبل از تکمیل شهود استهلال دهم اشتباه وارث حر است بعبد یازدهم قد رجوه دوازدهم کفن با معونه تجهیز دیه سیزدهم وصیت چهاردهم آنچه باقی بماند وقف باشد پانزدهم بودن عبد جانی از عمد

مطلب ششم باید دانسته شود که سهام مفروضه

نصف و نصف و ربع و ثمن و سدس / وان لم تشتمل المقالا / الثلث والربع بغیر کل / فالنصف للزوج علی ما قد ورد

سدس و ضعف و ضعف ضعف / فی عد الفرض ان یقالا / ونصف کل مع ضعف کل / ان لم یکن لهن مطلقا ولد

کلام در ذکر فروض است

درکتاب مجید شش است اول نصف است وآن فرض بنت واحده است
وخواهر واحده که از پدر و مادر یکی باشد یا از پدر با نبودن برادر
در هر دو صورت و فرض زوج است با نبودن پسر برای زوجه دوم
ربع است وآن فرض زوج است با بودن اولاد برای زوجه و فرض
زوجه است با نبودن ولد از برای زوج خواه واحد وخواه متعدد باشند
سوم ثمن است وآن فرض زوجه است با بودن ولد از برای زوج اگرچه
زوجه متعدد باشد در خود شان قسمت بالسویه یا بالمثالثه اگر سه زن
باشند مینمایند و مراد از ولد در این مقام که ذکر شد ولد مطلق است
که شامل ولد ولد نیز میشود چهارم ثلثان است وآن فرض بنتین است
فصاعدا یا اختین فصاعدا از پدر و مادر یکی باشند یا از پدر تنها
بشرط آنکه وارث ذکور در بین نباشد پنجم ثلث است وآن فرض ام است
در صورتیکه میت را اولاد یا نبیره یا اخوه نباشد و نیز فرض اخوین
یا اختین مادریست در این صورت با تعدد آنها وخواه ذکور باشند
وخواه اناث باشند از طرف مادر ششم سدس است وآن فرض پدر است
با بودن اولاد یا نبیره از برای میت و همچنین فرض مادر است در صورت
وجود فرزند یا حاجب از اخوه از برای مادر و نیز فرض برادر یا خواهر مادری است
در صورت عدم تعدد بالجمله اجتماع سهام مذکوره بعضی با بعضی

در میراث زوج

در میراث زوجه

حجب و فرض ... در میراث بنتین

در میراث اختین

کذلک النصف لبنت واحدة / مع الاب والام او اب فقط / وان لهن ولد فالربع / کذاک للزوج مع فقد الولد

والاخت ان کانت هی متحدة / وفقد الابوین فیه شرط / نص الکتاب محکم متبع / فی محکم الکتاب ایضا قد ورد

ممکن است مثل نصف با ربع و بعضی با بعضی ممتنع است مثل ربع با ثمن
واز اینها صورت دیگر در امکان و امتناع و اجتماع فروض مذکوره متصور است
که در بیانش فائده نباشد زیراکه از تفصیل و ذکر طبقات آتیه ضمنا شناخته
میشود پس محتاج بذکر آنها مستقلا نباشیم **مطلب هفتم** وارث غیر
زوجین اگر یکی باشد تمام ترکه از او ست یا بقرابت یا بولاء بلی اگر صاحب
فرض باشد آنچه را بفرض است برحسب فرض میبرد و ما بقی را برحسب
قرابت و اگر وارث بیش از یکنفر است اعم حجب بعضی بعض دیگر را
پس اگر صاحب فرض در آنها نباشد ترکه را بنحویکه عنقریب انشاء الله تعالی
مذکور میگردد باید تقسیم نمایند و اگر بعضی از آنها صاحب فرض و بعضی
صاحب فرض نباشد صاحب فرض اولا از ترکه برحسب فرض اخذ نماید
و بعد از آن باقی را بر باقی تقسیم نمایند بنحویکه ذکر خواهد شد و اگر
تمام صاحب فرض باشند اخذ ترکه کنند برحسب فروض خود پس اگر
اگر فاضل باشد از ترکه فاضل را بر مذهب عامه از برای عصبه که اقربا
میت اند از جهت اب یا مطلق آنها یا خصوص ذکور آنها میدانند ولکن
بر مذهب ما امامیه فاضل را بر صاحبان سهام مفروضه تقسیم کنند
تماما برحسب قرابت سوای زوج و زوجه و ام محجوبه یعنی مادر میت در حالتیکه
میت را اولاد یا نبیره پسری باشد و همچنین سوای کلاله ام که عنقریب انشاء الله

در بیان [illegible]

الى الزوال ... كذلك الثمن لهامن بحولد تضعيفا او تثليثا او تربيعا
والكل فهو على حسب العدد فريضة لهن وتربيعا

در بیان عول

گفته شود واگر ترکه کمتر از فروض باشد مقدار نقص را بر حسب سهام
هر یک از ورثه بالنسبه نقص و تقسیم نمایند که عول ومیل از حق است
و بر مذهب ما باطل است بلکه نقص وارد شود بر بنت و بنتین یا اخت
و اختین ابوینی یا ابی نه بر غیر انها چنانچه مذهب عامه است

مطلب هشتم زوج و زوجه در جمیع طبقات شریکند باین معنی
که اخذ نصیب خود کنند در صورت بودن فرزند از برای میت نصیب
پست وادنی را چنانچه زوج ربع و زوجه ثمن اخذ نماید و در صورت
عدم فرزند نصیب اعلی برند چنانچه زوج نصف و زوجه ربع اخذ نماید
و از فواضل فروض بانها نصیب داده نشود در صورتیکه وارث دیگر داشته
باشد از هر طبقه که باشد ولو ضامن جریره باشد و اما اگر منحصر باشد وارث
در زوج و غیر ان وارثی نباشد مشهور انستکه فاضل از نصیب اعلی را
نیز زوج رد امیبرد باینمعنی که تمام ترکه مال زوج است و بر این مطلب
نصوص معتبره مؤیده بشهرت و اجماعات منقوله است و از ظاهر دیلمی
علیه الرحمه دانسته میشود که فاضل از نصیب مال امام است و بزوج رد
نمیشود و این قول ضعیف است و مکافئه با نصوص معتبره و اجماعات
منقوله و شهرت نتواند نمود و هرگاه وارث منحصر در زوجه باشد ظاهر
اینست که فاضل از نصیب اعلی یعنی فاضل از ربع را باو ندهند بلکه مال

در بیان زن ... تمام ترکه ... بزوج

امام علیه السلام است خواه در زمان غیبت امام باشد که مجتهد جامع
شرایط فتوی باشد بدهند و خواه در زمان حضور امام است که بخودش
بدهند زیرا که اخبار معتبره مستفیضه ظهور در حال حضور ندارد
بلکه شامل است حضور و غیبت را اگر چه نقل عموم و شمولش را نموده اند
و شیخ صدوق قدس سره جمع میانه اخبار کرده و بر این رفته است که فاضل
در زمان غیبت امام بزوجه دهند و این قول را ذکر کرده اند و بعضی
بر این رفته اند که مط خواه زمان حضور و خواه زمان غیبت تمام ترکه
مال زوجه است و این قولیست شاذ و ضعیف و مردود **مطلب
نهم** در فرق میان نکاح دائم و منقطع است و ان انستکه توارث مابین
زوجین ثابت است در نکاح دائم و اما نکاح منقطع در ان اقوالی است
و اظهر اقوال انست که اگر در ضمن عقد منقطع شرط ثبوت توارث شده
باشد توارث بینهما ثابت باشد و در توارث مدخوله و غیر مدخوله
بودن معتبر نیست اگر در عقد منقطع شرط توارث شده باشد نیز
چنین است حکم ان و اگر مریض تزویج کند و بمیرد در ان مرض قبل
از دخول بزوجه بنا بر مشهور زوجه در این صورت ارث نمیبرد بلکه
نقل اجماع شده و نصوص معتبره مستفیضه در این باب وارد است
اما مهر را بتمامه میبرد بنا علی المشهور الصحیح اگر چه بعضی در نصف

ما شد ... [illegible] ... خواهد بود که از اصل خارج میشود ... ثلث ... ثمن ... کم میشود

[illegible]

اگر در حال صحت عقد نموده است و دخول حاصل نشده است

در مبین ارث زوجه

مهر قائل بصلح شده اند احتیاطا امّا دلیل آن تمام نیست وقائل بآن حبر
اسکافی و سبزواری و فاضل قمی دیده نشده و طلاق رجعی مانع از ارث
نشود مادامیکه عدّه منقضی نشده باشد و امّا در طلاق بائن هرگاه
زوج در حالت مرض طلاق داد زوجه را و در آن مرض فوت کرد چنانچه
از حین طلاق تا زمان فوت زوج یکسال نگذشته باشد و زوجه هم در این
مدّت بزوج دیگری درنیامده ارث میبرد **تنبیهان** اوّلا بدانکه زوج ارث
میبرد از جمیع ترکهٔ زوجه و امّا زوجه در ارث آن از جمیع ترکهٔ زوج خلاف است
و اظهر آنستکه خواه ذات ولد باشد و خواه ذات ولد نباشد از ارض
مطلقا چه بیضا و چه عمارت نه عینا و نه قیمة ارث نمیبرد اگرچه استاد
اعظم جناب حجة الاسلام مدّظله در ذات ولد صلح با ورثه را احتیاط
داده اند نظر بشهرت ترک نباید شود در این باب خبر معتبر وارد است و لکن از
مثل اخشاب و ابواب و امثال آنها قیمة نه عینا ارث میبرد و اشجار نیز مثل
آلات از قیمت آنها ارث میبرد نه از عین آنها مگر آنکه ورثه بگویند ما
از قیمت ثمن نمیدهیم بیا از اصل بردار حق خودت را که در این صورت
باو خواهد داده شد و قیمت وقت فروش مستحق است نه وقت وفات
و مستحق منافع مابین موت زوج و زمان تسلیم هم نیست مگر ثمرهٔ
موجوده حین موت زوج را که داخل سائر ترکه است که از عین آنها

مانند

مانند باقی ورثه ارث میبرد و همچنین است کنگ و جواز آن وفی الصحیح لا ترث
النساء من العقار شیئا و یعطی قیمة البناء والشجر والنخل و در مفاتیح
که میاه مملوکه بتبعیت ارض مثل بئر و قناة در حکم اشجار است باین معنی
که آبیکه از قناة خارج شده یا از چاه و در جائی واقف شده است ما
استخر که آب در او جمع شود بعد از چند یوم قسمت شود امّا اگر در قناة
بنائی شده باشد مانند نصب گول و طنبوشه در آن بنا یا آجر و گچ
و سنگ آنها را قیمت باید نمایند و از قیمت ارث میبرند امّا در قیمت
بناء ملاحظهٔ اجرت بقاء بنا را در زمین نمایند و احتیاطا صلح در اجرت
نمایند و امّا در سائر ترکه از اعیان مثل باقی ورثه ارث میبرد دوّم اگر
میّت دینی داشته باشد و زوجه و ورثه و مخلّفات از اثاث منقوله و خانه
و زمین اگر بخواهند دین را از مخلّفات منقوله دهند ضرر بزوجه رسد
در فریضهٔ او و اگر از زمین و خانه منظور دارند ضرر بورثه رسد در این
صورت دین را میگوئیم از مجموع ترکه ملاحظه نمایند و آنچه باقی بماند از دین
بر سایر مخلّفات از آن زمین را وضع نمایند و ربع یا ثمن مخلّفات را بزوجه
دهند یا ثمن اگر ولد وارث باشد

الباب الاوّل

در مرتبهٔ
اولی از مراتب سه گانه نسب است و آن مخصوص ابوین و اولاد و نبیره و نوه
میّت است در صورت خلو از موانع ارث و احدی از اقرباء میّت در این طبقه

در مراتب ارث ابوین و اولاد

مشارکت ندارند وارث نبرند وقول بمشارکت اجداد با انها در بعض
موارد شاذ است ومیکوئیم اجماع موافق کتاب وسنت معتبره برخلاف
اوست وتوضیح کلام در اینمقام برچند فصل تمام کنیم **الاول**
دردکر جمله از مسائل که تقدیم انها ضرورست **مسئله اولی** اینست
که اولاد میت شریکند ابوین میت را در ارث وحاجب یکدیکر نباشند
واما اولاد اولاد یعنی نبیره ونواده با وجود اولاد از برای میت ارث
نمیبرند اکرچه اولاد میت منحصر در بنت واحده باشد واولاد اولاد متعدد
وبسیار باشند بلی درصورت نبودن اولاد از برای میت اصلا اولاد اولاد
یعنی نبیره ونواده ارث میبرند بدلیل کتاب وسنت مؤید باجماعات
محکیه کلامیکه هست در این است که ایا در استحقاق نبیره ونواده
ارث را نیز معتبر عدم وجود ابوین است چنانچه در عدم وجود اولاد است
یا انکه معتبر نیست چنانکه از صدوق قدس سره است که نبیره ونواده
ارث نمیبرند ووارث شمرده نمیشوند مکر درصورت فقدان اولاد
وابوین جمیعا ومشهور خلاف مذکور است بلکه با ابوین ارث میبرند
پس از اینجا دانسته میشود که ابوان حاجب از ارث نبیره ونواده نباشند
لکن اولاد حاجب است اولاد اولاد را وهمچنین اولاد اولاد که نبیره است
حاجب است نواده را اکر اولاد اولاد اولاد باشد وبالجمله هر طبقه که اقرب است

کلام درصورت نیم است

از اولاد حاجب است طبقه ابعد را وحاجب نمیشود ابوین میت را احدی
از اولاد یا اولاد اولاد بلکه اولاد   در هر طبقه وان نزل مانزل مشارکند
در ارث بلی اکر اولاد صلبی باشد حاجب است ام را از نصیب اعلی که ثلث است
بلکه نصیب ادنی را که سدس است میبرد با وجود اولاد صلبی چنانچه
بعد معلوم میشود **مسئله ثانیه** این است که اخوه در این
مرتبه ارث نمیبرند لکن درصورت تحقق امور خمسه در اخوه حاجب میشوند
ام را از ثلث پس در این صورت ثلث تبدیل میشود بسدس بصریح کتاب
وسنت که مؤید ند باجماعات منقوله اول از امور خمسه بودن اخوه است
اخوین یا اخ واختین یا چهار خواهر و زیاده تر دوم پدری بودن اخوه ابی
وابی پس حاجب نمیشود کلاله ام سیم بودن اب است زیرا که علت
حجب چنانکه در نص است توفیر از برای اب است که ارث برد چهارم بودن
اخوه است منفصل الولاده باین معنی که توام نباشند زیرا که اخبار
منصرف باین قسم نباشد چنانکه منصرف نیست بغیر احیاء نمیشود پنجم کافر
نبودن اخوه است وازاد بودن انها چه اکر کافر و بنده باشد حاجب
نباشد بجهة اخبار معتبره مستفیضه مؤید باجماعات منقوله کما
فی الامرین الاولین ایضا **تبصره** در اخوه قاتل دو قول است
اشهر قولین عدم حجب است مثل کافر وعبد واجماع محکی براوست

کسیکه وارث اخوه
بایستی ...
ماله ثلث

وبعضی تصریح کرده اند باینکه لعان نیز مثل کفر است پس اخوهٔ منفیه
از اب بلعان حجب نمیکند و واجب نمیشود ام را از تبدیل نصیب اعلی
به نصیب ادنی پس بعد از تحقق امور مذکوره همچنانکه حجب ام از ثلث
میکند ظاهر انستکه از نصیب ردّ برام حجب کند بجهة اجماعات محکیه
معاضده بنقل عدم خلاف وجملهٔ از وجوه اعتباریه چنانکه مثلا از برای
میت بنت وابوان واخوه ایست متحقق الشرائط و ترکه سته پس فریضه بنت
نصف از سته است که شش باشد ثلثه وفریضه ابوین سدسان است
که دو و سدس از شش باشد اثنان باقی واحد است وچیزی از ان برام
ردّ داده نمیشود بلکه ردّ میشود براب وبنت ودر تقسیم رد براب
وبنت دو قول است اوّل انکه ردّ شود برهر دو بنسبت سهام هریک
ارباعا دوّم انکه رد شود برانها اخماسا باین طور که دو خمس از برای اب
وسه خمس از برای بنت واقوی واشهر قول اوّل است بجهة عموم علت
که در مروی از ابو جعفر علیه السلام است فی رجل تَرَكَ ابنَتَهُ واُمَّهُ
اِنَّ الفَرِيضَةَ مِنَ الاَربَعَةِ لانّ للبنت النّصف ثلثة اَسهُمٍ وللامّ السّدس
سهم وبقی سهمان فهما احق بهما من العمّ ومن الاخ ومن العصبة
لانّ الله تعالی قد سمّی لهما ومن سمّی لهم فیردّ علیهما بقدر سهمهما
ومخالفی در این قول نیست مکر معین الدّین مصری و دلیلش تمام نیست

در کیفیت رد زائد بر فرض است باب و بنت

در بیان حبوه است

کما فی المسالک **مسئلهٔ ثالثه** انستکه حبوه از مختصات
پسر بزرک است شمشیر و مصحف و انکشتر و لباس بدن بد و ظاهر انست
که کلاه داخل در لباس باشد در خصوص مسئله حبوه بخلاف لباس در مسئله
کفاره که کلاه داخل نیست مکر در مقام فرض شود میت جز کلاه از لباس
خود مالک نبوده است در این صورت کلاه داخل نشود در حبوه
بمعتبرهٔ مستفیضه که ظاهر در وجوب است نه استحباب باینمعنی که حبوه
از پسر بزرکتر است که مجانا باید اخذ کند نه انکه از نصیب او بقیمت
محسوب کردد و اسکافی اضافه کرده است سلاح را بر اشیاء مذکوره
و شیخ صدوق رحل و راحله وکتب میت را نیز اضافه نموده بجهة ورود
ان در اخبار معتبره و در جملهٔ از صحاح اضافه درع است نیز و اصل این
حکم از اختصاص ابن اکبر بحبوه از منفردات اصحاب ما امامیه است و اجماع بران قائم
و در اختصاص شمشیر و قران و انکشتر و لباس نقل ضرورة مذهب شده
و اما در بسیاری از خصوصیات خلاف کرده اند و احتیاط در غیر موضع
وفاق طریق نجات است بصلح با ورثه **تنبیه** اظهر انست که حبوه
مانع وصیت نباشد و شرط است که بعد از وضع حبوه چیزی برای ورثه
نیز باقی بماند ولو فی الجمله بقدریکه مساوی با حبوه اکر نباشد هم
ضرر ندارد مثل بعض اشخاص که انکشتری دارند یا قرانیکه قیمت ان

با هر یک مقال بقیهٔ اموال ایشان است نه آنکه همه ترکه منحصر در حبوه
شود اگرچه عبارت ماده اولی رساله دلالت کند که اگر همه ترکه فقد حبوه
باشد میراث ساقط است لکن آن عبارت در موانع ارث ذکر شده و مراد
از آن کلام آن بود که حبوه مانند دین است بلکه ولد اکبر قبل از میراث
او را خواهد برد نه آنکه مانع ارث است از بقیهٔ ورثه یا از وصیت و اگر
لباس میت لباسی بوده است که در شرع حرام بوده پوشیدن آن
مانند حریر یا انگشتر طلا مانع از حبوه نیست بخلاف انگشتر یکرد است
نمیکرد که داخل در حبوه نیست و قرآن معد برای قرائت داخل در حبوه است
بخلاف قرآن بازوبند یا قرآنیکه کور مادرزاد بجهتی از جهات همراه
دارد که داخل نیست در حبوه ایضا **فرع** اگر ولد اکبر متعدد شد
چنانچه از دو زن او دفعة واحدة دو پسر متولد شدند یا توامین باشند
اگرچه اطلاق اکبر در توام مشکل است زیرا که فی الجمله یکی سابق دیگر
خواهد بود در استحقاق حبوه اشکال است مانند آنکه دو نسخه قرآن
داشته باشد و دو نسخه شمشیر داشته باشد اظهر ثبوت حبوه است
اگرچه مستلزم اشتراک است لکن صلح با ورثه اقرب باحتیاط است چنانچه
درجبه و پوستین است **فصل دوم** در سهام مرتبهٔ اولی است
فرضا و قرابة و ردا بدانکه در صورتیکه منحصر شود وارث باب تمام ترکه

کلام در فرع ولد اکبر است

در میراث اب است اگر منفرد باشد

بقرابت از او است و اگر منحصر شود بمادر ثلث از برای او است بر حسب
فرض و باقی را ردا باید اخذ کند و اگر وارث منحصر شود به پدر و مادر
با عدم حاجب بر حسب فرض ثلث از برای ام است و با حاجب فرضا
سدس است و باقی از برای اب است بر حسب قرابت و اگر وارث منحصر
به پسر واحد باشد تمام ترکه از او است بقرابت و اگر متعدد باشند
شریکند بالتسویه و اگر دختری باشد منفرد از برای او است نصف
بالفرض و باقی بالرد و اگر دو دختر باشند یا بیشتر ثلثان نصیب
ایشان است بالفرض و باقی بالرد که بالتسویه بین خودشان قسمت کنند
و اگر وارث اولاد ذکور و اناث معا باشند تقسیم مال للذکر مثل
حظ الانثیین باید کرد و اگر وارث ابوان با اولاد باشند فلکل من
الابوین السدس از برای هر یک از ابوین است سدس فرضا
و باقی از برای اولاد است قرابة ذکور باشند یا اناث و تقسیم میکنند
باقی را بعد از اخراج دو سدس از برای ابوین للذکر مثل حظ الانثیین
و اگر اولاد مؤنث باشند فقط تمام صاحب فریضه اند پس اخذ میکنند
هر یک فریضهٔ خود را پس اگر مساوی باشد فریضه سهام را محل کلام
نباشد مثل ابوین و بنتین و اگر زاید باشد فریضه رد زاید کنند بر ایشان
نسبت بسهام ایشان چنانکه در اب و بنت است یا اب و بنتین و اگر با

در میراث مادر است اگر منفرد باشد

در میراث پسر واحد

در میراث دختر واحده و زیاده

وبیشتر از بنتین است چه از برای اب است در هر دو صورت واحد که
یعنی یک و سدس از شش و سد که اصل فریضه و مخرج مشترک نصف و ثلثان
و سدس است و از برای بنت در صورت اولی ثلثه پس باقی اثنان است
و رد میشود بر ابها ارباعا و از برای بنتین در صورت ثانیه اربعه است از ستة
و باقی واحد است رد میشود بر اب و بنتین اخماسا و آن اسکافی است
و در این مثال تخصیص رد بر بنتین لو ثبت مضعف بالشذود والندور
و بجهة انکه بسبب ذو جین نقص وارد بر بنتین شود پس فاضل نیز از بنتین است
و این محض اعتبار است و حجیت در او نیست و اگر بدل اب ام فرض
شود در مثالین مذکورین حکم مثل مذکور است بلا تفاوت و فریضه
در مثال اول دوازده است زیرا که اثنان باقی ثلث از ستة است که اصل
فریضه است و لا بد است از قسمت آن ارباعا پس محتاج میشود بسوی
عددی که ثلث آن ربع صحیح داشته باشد یعنی عددی که مخرج مشترک
ربع ثلث باشد و آن دوازده است و چون مخرج نصف و ثلث داخل
در اوست اکتفا باو میشود پس سدس آن اثنان است از برای اب
یا ام و نصف آن ستة است از برای بنت و چهار باقی رد میشود بر هر دو
ارباعا یکی از برای اب و ثلثه از برای بنت پس نصیب اب از دوازده سه
باشد و نصیب بنت نه عدد باشد از این قرار جمیع ترکه بینهما ارباعا

کلا مردود در نصیبها بنت و زیاده

تقسیم

تقسیم شود و اگر چنانچه تمام ترکه را از اول ام چهار فرض کنند یکی
از برای اب یا ام و سه از برای بنت صحیح و اسهل و اخصر باشد و اما مثال ثانی
فریضه در آن از سی باشد زیرا که باقی از ستة بلکه در ستة بعد از سهم
بنتین سهم احد ابوین واحد است که سدس ستة است و لا بد است از تقسیم
اخماسا پس محتاج میشود بسوی مخرج مشترک خمس سدس که سی باشد
و ستة داخل در اوست اکتفا باو میکنند و سهم احد از ابوین فرضا و ردا
ستة است و آن خمس فریضه است و سهم بنتین بیست و چهار است که
چهار خمس سی باشد از هر بنت دو خمس از آن است و اگر فرض شود در اول
امر فریضه خمسه خمس آن که واحد است از برای احد ابوین و از برای هر یک
از بنتین دو خمس اسهل باشد و صحیح بود چنانچه در مثال سابق گذشت
و اگر فرض شود ابوان یا بنت از برای ابوان است اثنان از ستة و از برای
بنت ثلثه و سدس باقی رد میشود بر هر سه اخماسا با عدم حاجب
از برای ام و فریضه در این صورت از سی است و با حاجب رد بر ام نمیشود
بلکه رد میشود بر اب و بنت ارباعا بنا بر مشهور و اخماسا بنا بر قول معین
الدین مصری چنانچه گذشت و فریضه بنا بر مشهور از بیست و چهار
که مخرج ربع سدس است اخذ میشود و بر قول مصری از سی که مخرج خمس
سدس است هم چنانکه در صورت عدم حاجب است مگر آنکه در این صورت

مردوده

مردوده براب یکی از پنج باقی ست و در صورت وجود حاجب اثنان از او
پس اگر در این مرتبه جمع زوج یا زوجه با ولد شد اخذ میکنند نصیب
ادنی را یعنی زوج ربع و زوجه ثمن برد و بدون ولد نصیب اعلی را یعنی
زوج نصف و زوجه ربع و بدخول زوج یا زوجه گاهی ناقص گردد فریضه
از سهام و نقص بر بنت یا بنات تنها است و نقص وارد نشود بر احد ابوین
یا زوجین زیرا که از سدس اب و نصیب ادنی ام و زوجین چیزی کم نگردد
بدلیل اخبار معتبره مستفیضه مؤیده بالاجماعات المنقوله چنانکه
در ابوین و بنت و زوج چه فریضه هر یک از ابوین سدس است و فریضه
بنت نصف و فریضه زوج ربع و مخرج مشترک کسور مذکوره دوازده
پس فریضه در این مثال سدس چهار از ابوین و ربع سه از زوج باقی
از برای بنت پنج است و آن کمتر است از نصف فریضه بیکی پس نقص وارد
بر بنت شده است و مثل اینست در ابوین و بنتین و زوجه پس فریضه
ابوین سدس است و فریضه بنتین ثلثان و فریضه زوجه ثمن مخرج
مشترک کسور مذکوره بیست و چهار است دو سدس ابوین هشت
و ثمن زوجه سه باقی سیزده از برای بنتین و آن کمتر است از فریضه
ایشان بسه عدد و اگر زاید باشد فریضه بر سهام با وجود احد زوجین چیزی
بر ایشان رد نمیشود بسبب مستفیضه معتبره مؤیده باجماعات ناطقه

بابن

باین مطلب و رد بر اب و بنت یا بنات است و بر ام رد میشود با عدم
حاجب چنانکه گذشت پس اگر وارث اب و بنت و زوج باشد اصل
فریضه دوازده است سدس از برای اب و نصف از برای بنت و ربع
از برای زوج و باقی رد میشود بر اب و بنت ارباعا پس محتاج میشود
بضرب مخرج ربع در اصل فریضه حاصل چهل و هشت میشود و صورت
مسئله از آن صحیح باشد و اگر وارث ابوین و بنت و زوجه باشد اصل
فریضه بیست و چهار دو سدس آن از ابوین و نصف آن از بنت و ثمن
از زوجه و باقی واحد است رد میشود بر ابوین و بنت اخماسا پس
صورت صحت مسئله از صد و بیست شود که حاصل ضرب مخرج
خمس است در بیست و چهار و اگر حاجب از برای ام باشد رد بر اب
و بنت باشد ارباعا بنابر مشهور منصور و صحیح باشد در این وقت
از نود و شش که حاصل ضرب چهار در بیست و چهار است و بنابر قول
مصنف رد اخماسا باشد دو خمس از برای اب و سه خمس از برای بنت و بنا
بر آنچه سابقا گفتیم بطریق اسهل و اخصر سهم زوجه را اولا از ترکه اخذ
کنند و همچنین سهم کسیکه رد بر او نمیشود که ام با حاجب باشد
پس قسمت کن باقی را ارباعا یا اخماسا بر نسبت سهام هر یک بر ایشان و اگر
بخواهی ضرب کن مخرج سهم زوجه را یعنی ربع یا ثمن را در مخرج نسبت

مذکوره وقرار ده ترکه را بعدد حاصل پس اخذ کن ازان حاصل ربع
یا ثمن را پس ازان قسمت کن باقی را ارباعا یا اخماسا چنانچه در مثال
اول از دو مثال اخر سهم زوج ربع ونسبت میان سهم اب وبنت نیز
ربعی است ضرب میشود چهار در چهار وقرار داده میشود ترکه بعدد
حاصل ضرب یعنی شانزده وان فریضه است وصحیح است ازان صورت
مسئله پس ربع انرا که چهار است از برای زوج اخذ کرده وقسمت نما
باقی را برای اب وبنت ارباعا ربعش ثلثه از اب وسه ربعش تسعه از بنت
ودر مثال دوم ضرب میکنیم هشت را که مخرج سهم زوجه است در پنج
جهت انکه نسبت میان سهم ابوین وبنت خمس است باین معنی که دو سهم
ابوین انان است از خمسه یعنی دو در سه از پنج است وسهم بنت ثلثه است
از خمسه یعنی سه در سه از پنج است پس حاصل ضرب که چهل است
فریضه است ثمن ان پنج است از زوجه وباقی قسمت میشود اخماسا خمس
ان هفت است از اب وخمس دیگران از ام وسه خمس ان از بنت واین در
صورتیست که ام حاجب نداشته باشد واما با وجود حاجب لا بد اول باید اخذ کرد
دو سهم زوجه وام را از مخرج مشترک که هشت وچهار است بعد ازان
باقی را بنا بر مشهور چهار سهم قرار داد سهمی از اب وسه سهم دیگر از بنت
وبر قول مصری باید بر پنج سهم قرار داد دو سهم از اب وسه سهم از بنت

در بیان طریق قسمت

بالجمله انچه که مذکور شد از جمله دلیل انها است کتاب خصوصا یا عموما
مثل ایه واولوا الارحام وبا جمیع انها سنت معتبره مستفیضه با تایید
کل بشهرت تامه بلکه اجماعات محکیه است ووجود خلاف در بعضی
از موارد کما اشرنا الی بعضها از بابت ضعف وشذوذ انها ضرر بانچه
ذکر نمودیم نرساند **فصل ثالث** در تفصیل سهام وقت اجتماع
ورثه بعضی با بعضی ثنائی یا ثلاثی یا غیر اینها بدانکه اگر وارث واحد باشد
از هر طبقه که باشد در صورت انحصار بان تمام ترکه از اوست در هر طبقه
که باشد سوای زوجه چنانکه سابق گفتیم پس در این صورت که وارث
منحصر در فرد است احتیاج به بیان سهم وارث نباشد زیراکه تمام سهم
اوست بلکه بیان سهام وقت اجتماع وراث است وباید دانست که
زوجین با تمام طبقات ارث میبرند چنانکه بیانش گذشت وهرگاه
وارث در مرتبه اولی منحصر در اب وام وابن واحد باشد یا متعدد
یا بنت یا بنتان وبیشتر وزوجین چون با جمیع طبقات ارث میبرند
لا بد باید ملاحظه اجتماع ستهٔ مذکوره بعضی با بعضی را نمود
وتعیین سهام در جمیع صور ممکنه در مقام پس میگوئیم اجتماع یا
ثنائیست یا ثلاثی یا رباعی یا خماسی یا سداسی وبیشتر از این بنا شد
زیراکه اربعه اول ممکن است اجتماعشان واگر جمع شود با انها احد

زوجین میشود خمسه و ابن اگر متعدد هم شود او را یکی فرض کنیم زیراکه
حکم در انها بیکی و بیشتر مختلف نشود مگر انکه سهم ایشان در صورت
تعدد بالتسویه تقسیم شود فیما بین ایشان و همچنین است زوجه اگر
متعدد شود همان سهم واحد را تقسیم بایشان بالسویه کنند و اما بنت
اگر واحده باشد از برای او فریضه ایست و اگر متعدده باشد از برای انها
فریضه ایست غیر ان پس لابد است از اعتبار ان در حالت انفراد و در حالت
تعدد و لکن در حالت تعدد تفاوتی میان بنتان و بیشتر نیست زائد
بر ثنتان را صورت دیگر اعتبار نکرده اند پس عدد ورثه در این مرتبه
باوجود احد زوجین بیشتر از سته نباشد و ان اب و ام و ابن خواه واحد
باشد خواه بیشتر و هرگاه جمع شدند با بنتین میگردد پنج و گفتیم زائد
از اثنین در بنتین از بنات در عدد شمرده نشود بلکه اکثر از اثنین حکم اثنان را
دارد مگر انکه سهم انها را بالتسویه تقسیم میان انها نمایند پس این پنج هرگاه
جمع شوند با احد زوجین میشوند سته پس معلوم شد که ممکن نیست
اجتماع بیشتر از عدد سته در مرتبه اولی چون دانسته شد که اجتماع
ورثه در مرتبه اولی بیشتر از سته ممکن نباشد پس از جهت تعیین سهام
صور مجتمعه ثنائی یا ثلاثی یا رباعی و خماسی و سداسی جداولی وضع
نمودیم اگر صورت ثنائی باشد او را از جدول ثنائی دریافت نما و اگر رباعی است

کلام در زوجین و ابن و اب است که این
اگر متعدد باشند ایشان را
یکی فرض کنند

کلام در زوج و زوجه متعدد است

ازجدول رباعی باید دریافت نمود پس اگر وارث اب و ابنین و پنج دختر و چهار
زن باشد این صورت را از جدول خماسی زیراکه دو پسر یک است و پنج
دختر نیز دو حساب میشود و چهار زن یک حساب میشود پس وارث
پنج باشد در جدول خماسی یافته شود که بسهولت سهم هر یک را معین
نمایند چنانچه در اجتماع ثنائی از این شکل مدرج شناخته میشود
تنبیه سابقا دانسته شد که از جمله مستثنیات ارث یکی حبوه است
دیگر انچه را که زوجه ارث از ان نمیبرد دیگر چیزی است که بعض ورثه
از ان ارث نمیبرند مثل دیه دیگر وجود موانع ارث و نیز دانسته شد
که ابن اگر متعدد شود در مرتبه واحده شمرده شود و همچنین است
حال بنت هر قدر متعدد شوند بنتین نیز شمرده میشود پس دانسته
شد ضمنا که صور اجتماع ثنائی پانزده بیشتر نباشد چنانچه
از این شکل منبری معلوم میشود

نمایند مع

	اب					
اب	ممتنع	امّ				
امّ	ثلث از ام بی حاجب و سدس با حاجب ام از اب	ممتنع	زوج			
زوج	نصف از زوج نصف از اب	نصف از زوج نصف از امّ	ممتنع	زوجه		
زوجه	ربع از زوجه باقی از اب	ربع از زوجه باقی از ام	ممتنع	ربع را بالتسویه تقسیم کنند	ابن	
ابن	سدس از اب باقی از ابن	سدس از ام باقی از ابن	ربع از زوج باقی از ابن	ثمن از زوجه باقی از ابن	بالمناصفه تقسیم شود	بنت
بنت	ربع از اب باقی از بنت	ربع از ام باقی از بنت	ربع از زوج باقی از بنت	ثمن از زوجه باقی از بنت	دو ثلث از ابن باقی از بنت	بالتسویه تقسیم کنند

صورت دو دو بودن وارث است

واما اجتماع ثلاثی صور آن بیست باشد چه وارث در این مرتبه وقت
فقدان زوجین چهار است اب و ام و ابن و بنت و صور اجتماع ثلاثی
از این چهار چنانستکه هر یک از چهار مذکوره را نفی کنیم باقی سه باشد
پس اگر اب منفی باشد باقی ام و ابن و بنت است و اگر ام منفی شود باقی
اب و ابن و بنت و هکذا و اگر زوج با آنها باشد دوازده صورت پیدا کند زیرا که
ترکیب ثنائی از اربعه سابقه چنان است که یکی از آن چهار را با سه دیگر

و از هم چنین دو یعنی با آن سه دیگر شش صورت شود و بعد از آن اعتبار
شود هر دو با یکدیگر نیز شش صورت ثلاثی پیدا کند و همچنین اگر زوج
تبدیل بزوجه شود پس میگردد صور اجتماع ثلاثی با ملاحظه زوجین
این دوازده با چهار مقدم شانزده صورت و چون دانستی آنکه بنتین
و بیشتر از برای آنها فریضه علیحده است پس ملاحظه میشود با هر یک از اب
و ام و زوج و زوجه پس صورت اجتماع ثلاثی میشود بنتان در این چهار
و بنتین و بنت واحد را جداگانه اعتبار نکنند چه دانستی که بنتین و ما زاد
حکم بنتین را دارند و با ابن هم اعتبار نکنند زیرا که در صورت اختلاف بذکور
و انوثیت فریضه از برای آنها نباشد مگر تقسیم ترکه از قرار للذکر مثل حظ
الانثیین نمایند پس احتیاجی بذکر این اجتماع ثلاثی نباشد پس جمیع صور
ثلاثیه بیست صورت باشد چنانچه در این جدول است

در بیان اینکه اگر ورثه دو دختر
دو دختر که مجتمع شوند با پسر دو
برادر دو دختر یکی برد

ا	امّ و ابن بنت	سدس از امّ باقی تقسیم میشود بر ابن و بنت ثلاثا ثلثان از ابن و ثلث ز بنت و اگر ابن متعدد شود از برای هر ابن ضعف بنت است
ب	اب و ابن و بنت	سدس از اب است باقی تقسیم میشود بر ابن و بنت مانند صورت سابقه
ج	اب و امّ و بنت	اگر حاجب نبرای ام نباشد ترکه اخماسا تقسیم شود خمس از اب و خمس از ام و سه خمس از بنت و اگر حاجب شد [illegible] از ام و سدس از اب و نصف از بنت و سدس باقی رد میشود بر اب
د	اب و ام و ابن	از هر یک از ابوین سدس و باقی از ابن خواه واحد خواه متعدد
ه	اب و زوج و ام	نصف از زوج و ثلث از ام با عدم حاجب و سدس با حاجب باقی از اب
و	اب و زوج و بنت	ربع از زوج و باقی ارباعا قسمت میشود بر اب و بنت ربع از اب و سه ربع برای بنت
ز	ام و زوج و ابن	ربع از برای زوج و سدس برای ام و باقی ترکه از ابن است اگر واحد باشد و اگر متعدد باشند بالتسویه تقسیم کنند
ح	ام و زوج و بنت	ربع از زوج و باقی ارباعا قسمت میشود ربع برای ام و باقی برای بنت
ط	زوج و ابن و بنت	ربع از زوج و باقی از برای ابن و بنت اثلاثا یعنی للذکر مثل حظ الانثیین اگرچه ابن متعدد باشند
ی	اب و ام و زوجه	ربع از زوجه و ثلث از ام اگر حاجب نباشد و سدس با حاجب باقی برای اب است و در این صورت دوازده است
یا	اب و ابن و زوجه	ثمن از زوجه و سدس از اب باقی برای ابن است خواه واحد و خواه متعدد و فریضه از بیست و چهار است
یب	اب و بنت و زوجه	ثمن از زوجه باقی ارباعا تقسیم شود یک ربع از اب و سه ربع از بنت
یج	امّ و ابن و زوجه	ثمن از زوجه سدس از امّ باقی از ابن هر قدر شوند در خود قسمت نمایند
ید	ام و بنت و زوجه	ثمن از زوجه باقی ارباعا تقسیم میشود ربع از امّ و باقی از بنت
یه	ابن و بنت و زوجه	ثمن از زوجه باقی اثلاثا تقسیم میشود ثلث ز بنت و ثلثان از ابن اگر متعدد شوند پسر دو برابر دختر
یو	بنتان و اب	ترکه اخماسا تقسیم شود خمس از اب باقی از بنتین یا بیشتر از آن بالتسویه
یز	بنتان و امّ	خمس از امّ و باقی از بنتان یا بیشتر بالتسویه
یح	بنتان و زوج	ربع از زوج باقی از بنتان و صاعدا بالتسویه
یط	بنتان و زوجه	ثمن از زوجه باقی از بنتان و صاعدا بالتسویه
ک	اب و زوج و ابن	ربع از زوج و سدس از اب و باقی از ابن واحد باشد یا متعدد

و امّا اجتماع رباعی صور آن هیجده باشد زیرا اگر اجتماع اربعه اب و امّ و ابن و بنت صور واحد و با وجود واحدی از اربعه چهار صورت دیگر حاصل شود و با وجود زوجه همچنین چهار صورت دیگر پس این نه صورت شود و اگر ملاحظه شود بنتین با صور اجتماع ثنائی با این نه صورت نه صورت دیگر حاصل شود و باز ملاحظه بنتین ملاحظه بنت واحد نیز شود و لکن زائد از بنتین حکم بنتین دارد که گفتیم پس باقی اب و امّ و ابن و زوج و زوجه بود و احتمالات ثنائیه میان این پانزده است که اوّل با هر یک از چهار دیگر و ثانی با هر یک از سه دیگر و ثالث با هر یک از دو عدد باقی و اجتماع اخرین اعتبار نشود از بابت امتناعی که دارد و اگر ملاحظه شود بنتان با این ثنائیات نه حاصل میشود نه صورت رباعی و با نه صورت اوّل هیجده صورت شود پس اگر مجتمع شوند در این مرتبه وارث اربعه میباشند یکی از این صور هیجده کانه و طلب کن آنرا از این جدول رباعی و سهام هر یک را بر کیر چنانچه رسم در جدول کرده ام و جدول این است

ا	اب وام وابن وبنت	سدس از اب وسدس از ام وباقی از اولاد للذکر مثل حظ الانثیین
ب	زوج وام وابن وبنت	ربع از زوج وسدس از ام وباقی از اولاد مانند سابق
ج	اب وزوج وبنت وابن	سدس از اب وربع از زوج باقی از اولاد است چنانچه گذشت
د	اب وام وزوج وبنت	سدس از اب وسدس از ام وربع از زوج وباقی از بنت است که پنج از دوازده باشد
ه	اب وام وابن وزوج	مانند سابق است بدون فرق سدس از اب وسدس از ام وربع از زوج وباقی از ابن هرقدر باشد
و	زوجه وام وابن وبنت	ثمن از زوجه وسدس از ام وباقی از اولاد للذکر مثل حظ الانثیین وقسمت از بیست وچهار است
ز	اب وزوجه وابن وبنت	سدس از اب وثمن از زوجه وباقی برای اولاد است وقسمت از بیست وچهار است ۱۳ از ۲۴
ح	اب وام وزوجه وبنت	ثمن از زوجه وباقی اخماسا قسمت شود خمس از اب وخمس از ام وسه خمس از بنت اگر حاجب برای ام نباشد سدس از برای ام وثمن برای زوجه وباقی ارباعا قسمت شود ربع از اب وسه ربع از بنت [illegible]
ط	اب وام وابن وزوجه	سدس از اب وسدس از ام وثمن از زوجه وباقی از ابن خواه منفرد وخواه متعدد باشد که سیزده از بیست وچهار است
ی	اب وام وبنتان	سدس از اب وسدس از ام ودو ثلث دیگر حصه بنتین است هرقدر زیاده باشند بالتسویه قسمت نمایند
یا	اب وابن وبنتان وزیاده	سدس از اب وباقی برای اولاد است للذکر مثل حظ الانثیین
یب	اب وزوج وبنتان	سدس از اب وربع از زوج وباقی از بنتان وزیاده بالتسویه قسمت نمایند که هفت از دوازده باشد
یج	اب وزوجه وبنتان	ثمن از زوجه وباقی اخماسا تقسیم شود خمس از اب وچهار خمس از بنتین [illegible]
ید	ام وابن وبنتان	سدس از ام وباقی از برای اولاد للذکر مثل حظ الانثیین

واما اجتماع

		تتمهٔ جدول مسطور
یه	ام وزوج وبنتان	سدس از ام وربع از زوج وما بقی از بنتان باشد فضاعدا که هفت از دوازده باشد.
یو	ام وزوجه وبنتان	ثمن از زوجه وباقی تقسیم میشود اخماسا خمس از ام وچهار خمس از بنتان فضاعدا
یز	ابن وزوج وبنتان	ربع از زوج وباقی از اولاد للذکر مثل حظ الانثیین
یح	ابن وزوجه وبنتان	ثمن از زوجه وباقی از اولاد باشد للذکر ضعف الانثیین

واما اجتماع خماسی صور آن نه باشد زیرا که اجتماع اربعهٔ مذکوره اب وام وابن وبنت با زوج یک صورت است وبا زوجه صورت دیگر است پس اگر ملاحظه شود بنتان با صور اجتماع ثلاثی که بنت وبنتان هم باشند آن هم هفت صورت دیگر چنانکه از جدول ثلاثی سابق معلوم شد زیرا که خالی از بنت وبنتین از پهلوی این جدول نمیباشد مگر هفت پس بعد از اسقاط بنت از اربعهٔ مذکوره باقی اب وام وابن واین صورت واحده ثلاثیه است وهرگاه زوج بدل واحدی شود از ثلاثهٔ مذکوره حاصل میشود سه صورت دیگر ثلاثی واگر زوجه بدل واحدی شود از ثلاثه سه صورت دیگر پیدا شود پس صور

ثلاثیه خالیه زبنت وبنتین زائد از هفت نشود وبا ملاحظهٔ ابنتین

با انها این هفت صورت خماسی شود وبا دو صورت اولی نه صورت

میشود پس اگر ورات خمسه باشند انرا طلب کن در یکی از نه صورت

از جدول خماسی و سهام انرا بگیر وجدول خماسی اینست که مذکور است

ا	اب وام وابن وبنت وزوج	ربع از زوج وسدسین از ابوین باقی از اولاد للذکر ضعف الانثی است از دوازده که
ب	اب وام وابن وبنت وزوجه	ثمن از زوجه سدسین از ابوین باقی از اولاد للذکر مثل حظ الانثیین که سیزده از بیست وچهار است
ج	اب وام وابن وبنتان	سدسین از ابوین باقی از اولاد کما مر
د	زوج وام وابن وبنتان	ربع از زوج وسدس از ام باقی از اولاد است مانند صورت قبل که هفت از دوازده است
ه	اب وزوج وابن وبنتان	ربع از زوج وسدس از اب وباقی مانند ما قبل از اولاد است
و	اب وام وزوج وبنتان	ربع از زوج وسدسین از ابوین باقی از بنتین است فضا عدا که پنج از دوازده است
ز	زوجه وام وابن وبنتان	ثمن از زوجه وسدس از ام باقی از اولاد است للذکر مثل حظ الانثیین که هفده از بیست وچهار است
ح	اب وزوجه وابن وبنتان	ثمن از زوجه وسدس از اب وباقی از اولاد للذکر مثل حظ الانثیین
ط	اب وام وزوجه وبنتان	ثمن از زوجه وسدسان از ابوین وباقی از بنتین هر قدر باشد بالسویه قسمت نمایند که سیزده از بیست وچهار است

اما اجتماع سداسی دو صورت بیشتر از برای ان تصویر نتوان نمود

زیرا که اهل این مرتبه زائد بر اب وام وابن وبنتان نخواهد بود وسداسی

میشود بزیاده ودخول زوج واین یک صورت باشد یا بزیاده

ودخول زوجه واین صورت ثانیه است وحکم سهام از شش وارث را

در این دو صورت طلب نما از این جدول

صورت اولی	اب وام وابن وبنتان وزوجه	از برای ابوین دو سدس واز برای زوجه ثمن هر قدر عدد ایشان تا چهار برسد در خودشان قسمت نمایند باقی که سیزده باشد از بیست وچهار از برای اولاد است للذکر مثل حظ الانثیین
صورت ثانیه	اب وام وابن وبنت وزوج	از برای ابوین دو سدس واز برای زوج ربع وما بقی که پنج از دوازده باشد حق اولاد است للذکر مثل حظ الانثیین

فصل رابع

دانسته شد که طبقهٔ علیا از اولاد حاجب طبقهٔ سفلی است یعنی اولاد میت اولاد را مانع است از ارث

مگر از برای میت اولاد بی واسطه باشد خواه مذکر وخواه مؤنث اولاد اولاد ارث نمیبرد خواه پسر پسر باشد یا پسر دختر یا دختر پسر یا دختر دختر فرق نمیکند بلکه در صورت فقدان اولاد بنا بر مشهور وبشرط فقدان ابوین بنا بر قولی ضعیف ان وقت ارث برند اولاد اولاد پس میگوئیم حکم این طبقهٔ سفلی بعینه حکم طبقهٔ علیا است بنا بر قول جمعیکه از جملهٔ انهاست سید مرتضی رضوان الله علیه کیفیت تقسیم مال میان ایشان باین طور است که اگر بوده باشند اولاد بواسطه پس اگر ابنان بنت وبنتان ابن باشند مثلا حکم ایشان حکم ان است که بوده باشد از برای میت ابنان وبنتان وتمام ترکه را باعد

وارث دیکر تقسیم میکنند للذکر مثل حظ الانثیین و با وجود وارث دیکر
از اب یا زوج یا غیر اینها اخذ میکنند سهم خود را و قسمت میکنند کما ذکر
یا میکوئیم حکم این طبقهٔ سفلی در حکم طبقهٔ علیا نیست بلکه اخذ میکنند نصیب
من یتقرب به یعنی نصیب پدر یا مادر خود را اکر پسر یا دختر میت اند پس در مثال
مذکور با عدم وارث دیکر اخذ میکنند ابنان ثلث ترکه را که سهم مادر
آنهاست و اخذ میکنند بنتان دو ثلث ترکه را که سهم پدر آنهاست و با وجود
وارث دیکر نیز هم چنین است که کفتیم آنچه را که نصیب ام است بر فرض
حیوتش و بنت میت باشد ابنان اخذ کنند و آنچه را که نصیب اب است که ابن
میت باشد بنتان اخذ نمایند باین معنی که سهم پدر شان را و مادر شان را
للذکر مثل حظ الانثیین اخذ نمایند و اشهر و اظهر این قول ثانیست بدلالت
ظواهر معتبرهٔ مؤیده باجماع لصدق اولاد فی قوله تعالی یوصیکم الله فی اولادکم
للذکر مثل حظ الانثیین علی اولاد الابن والبنت جمیعا مضافا الی نقل الاجماعات
ایضا و قول قاضی باقتسام اولاد بنت نصیب خود شانرا بالتسویه مطلقا
ضعیف است چون دانسی که سهام آباء و امهات خود را میبرند پس باید
سهام آباء و امهات را بر فرض وجود در حال اجتماعشان با غیر و حال
انفرادشان بتفصیلی که کذشت معین نموده و تقسیم کنند
سهم هر یک را بر اولاد آنها بالتسویه اکر منفقا مذکر یا مؤنث باشند

والذکر مثل حظ الانثیین اکر مختلف باشند مثلا اکر از برای میت اب
و زوج و ده نفر اولاد باشد از طبقهٔ سفلی و این ده نفر از بنتین و ابن
باشند باین طور که سه پسر از بنت و چهار پسر و دختر از بنت دیکر
و سه پسر و دختر از ابن باشد پس باید اخذ کنند سهم بنتین و ابن را
هر کاه مجتمع با اب و زوج باشند از جدول خماسی متقدم و قسمت کنند
سهم یکی از بنتین را بر ابناء ثلثه بالتسویه و سهم بنت دیکر را بر چهار
نفر پسر و دختر للذکر مثل حظ الانثیین و سهم ابن را بر سه پسر و دختر
نیز للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم نمایند پس ضابط در اخذ سهام
معلوم شد که سهم هر یک از اولاد در طبقهٔ اولی را ملاحظه نمایند
و بعد از آن در طبقهٔ ثانیه یا ثالثه در صورت فقد طبقهٔ ثانیه اکر مساوی
در ذکوریت یا انوثیت باشند بالتسویه تقسیم نمایند والا در صورت
اختلاف با ختلاف چنانچه از مثال مذکور دانسته شد و مثال در طبقهٔ
ثالثه مثل آنکه از برای میت دو نفر وارث باشد یکی دختر دختر پسر
میت و دیکری پسر پسر دختر میت از برای دختر دختر پسر سهم پسر
میت است که دو ثلث ترکه باشد بر فرض حیاتش و از برای پسر پسر دختر
ثلث ترکه است که سهم دختر میت باشد بر فرض حیاتش **باب دویم**
در مرتبهٔ ثانیه است و آن اخوه و اولاد اخوه و اولاد اولاد اخوه است

وان نزلوا واجداد وان علوا پس اگر در مرتبه اولی وارث از برای میت
نباشد باینمعنی که هیچیک از ابوین یا اولاد و اولاد اولاد در اندا شته باشد
یا آنکه داشته باشد ولکن ممنوع از ارث باشد بیکی از اسباب موانع ارث
پس میراث در این صور از برای مرتبه ثانیه است فقط و مشارکی هذ مرتبه
ثانی ان ندا شته باشد لعموم منع اقرب ابعد را من الکتاب و السنة المؤیده
بالاجماعات المحکیة و گاه نقل شده است مشارکت خال جده را با مشارکت
عم جده را و توضیح کلام در سهام این مرتبه باعتبار انفراد هر یک از صنفین
از دیگری و اجتماعشان بایکدیگر با وجود احد زوجین با انها و عدم
احد زوجین و ملاحظه طبقات اجداد بحسب قرب بعد و طبقات اولاد
اخوه و اولاد اولاد انها مقتضی تفصیل و رسم فصولیست **فصل**
اول در انستکه اگر وارث منحصر در اخوات باشد که نامیده میشوند
بکلاله واحدی از اجداد و جدات با انها نباشند پس اگر وارث یکی باشد
تمام ترکه از اوست باینمعنی که اگر از طرف ام باشد تنها سدس از اوست
تسمیه و باقی ردا خواه مذکر باشد خواه مونث و اگر از دو طرف ام باشد
یا از ابوین یا از طرف پدر باشد تنها از برای اوست نصف تسمیه
و باقی ردا اگر مونث باشد و الا اگر مذکر باشد تمام ترکه از اوست
بقرابت و اگر وارثه متعدد باشند پس اگر تمام اولاد ام باشند تنها

[illegible]

از برای

از برای انهاست ثلث ترکه تسمیه و باقی ردا و تقسیم میکنند میان
خودشان بالسویه اگرچه مختلف در ذکوریت و انوثیت باشند و اگر
تمام کلاله ابوینی یا کلاله ابی باشند تنها از برای انهاست ثلثان
تسمیه و باقی ردا اگر تمام انها مونث باشند و اگر تمام مذکر باشند یا مختلف
باشند باین معنی که بعضی مذکر و بعضی مونث تمام ترکه از ایشان است
بقرابت و قسمت میکنند بالسویه در صورت اتفاق در ذکوریت و انوثیت
و در صورت اختلاف قسمت مینمایند للذکر مثل حظ الانثیین و اگر
مختلف باشند باین معنی که بعضی ابی و امی و بعضی ابی تنها باشند
کلاله ابی محجوب از ارث باشند و میراث مختص میباشد بکلاله ابوینی
خواه منفرد باشند یا متعدد باشند و حکم فرض و قرابت و اقتسام
میان انها بالسویه اگر متفق باشند و بتفاوت اگر مختلف باشند
چنانست که گفتیم و اگر بعضی ابی و امی باشند فقط از برای کلاله
ام سدس است اگر واحد باشد و ثلث است بالسویه اگر متعدد باشند
و باقی از کلاله ابوینی است للذکر مثل حظ الانثیین اگر متفاوت باشند
و الا بالسویه است چنانکه گذشت و اگر بعضی ابی تنها و بعضی امی
تنها باشند حکم کلاله ابی در این صورت حکم کلاله ابوینی است
و رایج میشود حکم ان بحکم صورت سابقه و همچنین اگر جمع شوند

کلالات ثلث یعنی خواهر و برادر پدری و خواهر و برادر مادری و خواهر
و برادر پدری و مادری ساقط میشود کلالهٔ ابی تنها بکلالهٔ ابوینی و بر میگردد
بصورت سابقه نیز پس ظاهر شد از آنچه ذکر نمودیم صاحب فرض در این مرتبه
چهار است اوّل واحد از کلالهٔ امّی و از برای اوست سدس دوّم متعدد
از کلالهٔ امّی و از برای آنهاست ثلث سیّم اخت واحده از ابوینی با فقد
اخ ابوینی یا اخت واحدهٔ ابی با فقد اخ ابی و فقد کلالهٔ ابوینی مطلقا
و از برای اوست نصف چهارم اختان فصاعداً همچنین از برای آنهاست
ثلثان و ظاهر است که فریضه اگر زاید بر سهام شود مثل آنکه اگر جمع شود
واحد یا متعدد از کلالهٔ ام با اخت واحدهٔ ابوینی یا ابی فقط یا امّی
فقط با اختان صاعداً از ابوینی آنوقت ردّ میشود زائد در صورت ثلثه
ثلث در اولی و سدس در اخیرتین بر کلالهٔ ابوینی نه بر کلّ و مذکور
داشتیم آنفا که در صورت اجتماع کلالهٔ امّی یا کلالهٔ ابوینی زائد از ثلث
یا سدس نمیبرد و دلالت بر مذکور دارد معتبرهٔ مستفیضهٔ مؤیّده
با جماعات محکیّه و آنچه که از فضل بن شاذان و عمانی است در اینکه
زائد در صورت ثلثه ردّ بر کلالهٔ ابوینی تنهاست یا اینکه رفته اند
بسوی آنکه ردّ میشود بر آنها و بر کلالهٔ ام جمیعا هر یک نصیب خود را
ضعیف است بلکه گفته شده بشذوذ و عدم ظهور مستند معتبری

از برای آن

از برای آن و بهمین طور خلاف است در صورت ثلثه مذکوره که اگر بدل
شود اخت و اختان ابوینی باخت و اختین ابی تنها در آن وقت زائد نیز رد
میشود بر اخت و اختین ابی و رد نمیشود بر کلالهٔ امی علی الاقوی و اگرچه
خلاف در اینجا مشهورتر است و قول بآنکه زائد رد میشود بر فریقین بنسبت
سهامشان محکی است از جماعتی که از جملهٔ آنهاست ابن ادریس و محقق و ثانی
جسته اند بوجوهیکه دافع ادلهٔ مختار ما نیست با تایید شر بمنقول از شهرت
متاخره نیز پس اگر با اخوه زوج یا زوجه باشد نصیب اعلی خود را اخذ
نماید و بدخول زوج یا زوجه فریضه ناقص از سهام میشود آن وقت
نقص وارد بر کلالهٔ ابوینی یا ابی است نه زوجین و کلالهٔ امی للمعتبرة المستفیضة
و اگر فریضه زائد بر سهام شد با وجود احد زوجین نیز زائد از کلالهٔ
ابوینی یا ابی است و رد نمیشود بر کلالهٔ امی و نه بر زوجین کما مرّ سابقا
از آنچه ظاهر شد که وارث منحصر در اخوه و اخوات غیر اجداد و جدات
شد خالی از صور سبعه نباشد زیرا که یا از نوع واحد است یعنی از ابی
تنها یا امی تنها یا ابوینی تنها این سه صورت که مندرج در او است وارث
واحد متعدد یا از دو نوع است از آنها باینکه بعضی ابوینی و بعضی ابی تنها
یا امی تنها یا آنکه بعضی از اب و بعضی از ام پس این نیز سه صورت یا اینکه
از انواع ثلثه است بعضی از ابوینی و بعضی از ابی و بعضی از امی و بیان

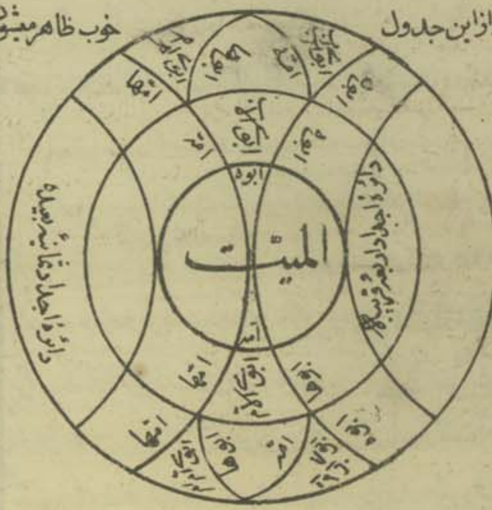
احکام سبعه هر هفت گذشت و واضح شد سهام در جمیع آنها با اشاره
بسوی آنچه که خلاف دراوست و این جدول نیز متکفل است بیان آنها
در حالت انفراد و در حالت اجتماع با زوج یا زوجه چه حکم در صور سبعه
در حال انفراد مرسوم است در بیت فوقانی متصل بآن و با بودن زوج در بیت
ثانی متصل بآن و با زوجه در بیت ملتحق منتهی

	اولی	ثانیه	ثالثه	رابعه	خامسه	سادسه	سابعه
اخوه واخوات	کلالهٔ ابوین لا غیر	کلالهٔ اب لا غیر	کلالهٔ ام لا غیر	بعضی از پدر و مادر و [illegible]	بعضی از مادر تنها و بعضی از پدر و مادر هر دو	بعضی از مادر و بعضی [illegible]	بعضی از پدر و بعضی از مادر و بعضی از پدر و مادر
با نبودن زوج و زوجه	تمام مال از ایشانست و اگر مختلف شدند در ذکورت و انوثت للذکر مثل حظ الانثیین و اگر تمام مرد یا تمام زن باشند بالسویه قسمت کنند	[illegible]	برای اوست تمام ترکه یکی باشد یا زیاده و در این صورت قسمت کنند بالسویه اگرچه مرد و زن باشند با اختلاف	[illegible]	کلالهٔ ام اگر واحد است سدس و اگر متعدد ثلث بالسویه باقی از کلالهٔ ابوینی بتفاوت اگر متعدد و مختلف باشند	[illegible]	کلالهٔ ابی محجوب است و این صورت راجع است بصورت پنجم
با بودن زوج	از برای زوج نصف مال و باقی از کلالهٔ ابوین است مانند سابق در تعدد و اختلاف بدون تفاوت	[illegible]	از برای زوج نصف و باقی برای کلالهٔ ام بالسویه قسمت کنند اگرچه مختلف باشند در ذکورت و انوثت	[illegible]	نصف از زوج و سدس از کلالهٔ ام اگر واحد باشد و ثلث اگر متعدد باشد بالسویه باقی از کلالهٔ ابوینی با تفاوت	[illegible]	کلالهٔ ابی محجوب و راجع است بصورت پنجم
با بودن زوجه	از برای زوجه ربع علی کل حالت اگرچه متعدد باشند باقی برای کلالهٔ ابوین است با تفاوت چنانچه گذشت	[illegible]	ربع از برای زوجه مطلقا و باقی از کلالهٔ ام بالسویه قسمت کنند ولو مختلف در ذکورت و انوثیت باشند	[illegible]	ربع از زوجه مطلقا و سدس اصل از کلالهٔ امی با وحدت و اگر متعدد باشند ثلث بالسویه و باقی از کلالهٔ ابوینی با تفاوت	[illegible]	کلالهٔ ابی محجوب است و راجع است بصورت پنجم

الفصل

الفصل الثانی

در آنستکه اگر وارث منحصر در اجداد وجدات باشند نه آنکه اخوه یا اخوات با آنها باشد مخفی نماند اینکه اجداد قریبه از میت زائد از چهار نباشند زیرا که از برای هر یک از ابوین میت ابوینی است پس در طبقهٔ ثانیه اجداد هشت باشند زیرا که از برای هر چهار ابوین ابوینی است و در طبقهٔ ثالثه اجداد بشانزده میرسد و از این جدول خوب ظاهر میشود



و هر طبقهٔ قریبه مانع و حاجب طبقهٔ بعیده است پس مادامیکه یکی از اربعه موجود باشد با حدی از ثمانیه ارث داده نمیشود و قول باینکه جد ادنی حاجب جد اعلی است و قیست که نسا و در نسبت داشته باشند

مختلف شوند باینکه بعضی از ایشان از جانب اب و بعضی از جانب ام باشند
حاجب نمیشوند یکدیکر را پس حاجب نمیشود جدّ ادنی از طرف ام یا اب
جدّ اعلی از طرف اب یا ام را از حلبی است و این قول شاذ و ضعیف است
پس هر یک از جد و جده در طبقهٔ قریبه هر کاه منفرد باشد تمام ترکه
از او ست و اکر مجتمع شدند و از جانب اب بودند قسمت میکنند میان
خودشان بتفاوت و اکر از جانب ام بودند بالسویه قسمت نمایند و اکر
مجتمع شدند از جانب اب و ام از برای منتسب باب است دو ثلث ترکه
اکر واحد باشد و اکر متعدد باشند بتفاوت میان خود تقسیم کنند
و از برای منتسب بام است ثلث ترکه که نصیب ام است بر فرض حیوتش
اکر واحد باشد و اکر اکثر از واحد باشد بالسویه تقسیم کنند هذا هو
المصرح به فی جملة من المعتبرة المؤیدة بالادلة العامة الدالة علی ان لکل
قریب نصیب من یتقرب به الی المیت المؤیدة بالشهرة بلکه نقل شده
اتفاق متاخرین جمیعا بر این و اقوالی دیکر هست که نادر و غیر واضح است
ماخذ آنها و مخالف مذکور است از ادله لهذا مردود و مطرود است
بالجمله اکر مجتمع شود با ایشان زوج یا زوجه از برای آنهاست نصیب
اعلی خود و لمن یتقرب بالام ثلث الاصل زیرا که فرض ام است بر فرض
حیوتش و باقی للمتقرب بالاب و جمیع صور اجداد اربعه در حال انفراد

[illegible] اجداد اربعه

واجتماع

واجتماع با احد زوجین و بدون آنها مرسوم در این جدول است با سهام آنها

جدول اجداد اربعه با احد زوجین و بدون زوجین وقتیکه با آنها اخوه و اخوات نباشد			
	جدّ ابی فقط	جد امی فقط	جدّ ابی و امی
اجداد	از طرف اب تنها واحد باشد یا اکثر مذکر باشد یا مؤنث	از طرف ام تنها واحد باشد یا متعدد مذکر باشد یا مؤنث	از طرف اب و ام واحد باشد یا متعدد مذکر باشد یا مؤنث
بدون زوجین	از برای واحد تمام ترکه است خواه جد باشد و خواه جده و اکر متعدد باشد تمام ترکه را بتفاوت تقسیم نمایند للذکر مثل حظ الانثیین	از برای واحد تمام ترکه است خواه جد و خواه جده و هم چنین اکر متعدد باشند لکن در این صورت بالسویه تقسیم کنند	از برای منتسب باب دو ثلث است در صورت تعدد قسمت نمایند بتفاوت و از منتسب بام ثلث است در صورت تعدد بالسویه قسمت کنند
با زوج	نصف ترکه از زوج و باقی از برای باقی است بتفاوت در صورت تعدد	نصف از زوج و باقی از برای باقی و در صورت تعدد بالسویه قسمت نمایند	نصف ترکه از زوج و ثلث از برای منتسب بام در صورت تعدد قسمت بالسویه نمایند و باقیکه سدس است از منتسب باب است در تعدد بتفاوت قسمت کنند
با زوجه	ربع ترکه از زوجه است اکر چه متعدد باشد و باقی از باقی است بتفاوت در صورت تعدد	ربع از زوجه است خواه واحد و خواه متعدد و باقی از باقی است و اکر مختلف در ذکورت باشند بالسویه قسمت نمایند	ربع از زوجه خواه منفرد و خواه متعدد و از منتسب بام ثلث و در تقسیم بالسویه و باقی از باقیست در اختلاف بذکورت و انوثیت بتفاوت قسمت نمایند

اجداد اربعه [illegible]

و اکر این طبقه منتفی شود و یکی از آنها باقی نماند و وارث منحصر شود در طبقهٔ
ثانیه که شناختی بیشتر از هشت نفر نیستند چهار از طرف اب و چهار
از طرف ام پس در طبقهٔ ثانیه بنکر اکر وارث یکی باشد تمام ترکه از او ست
و اکر متعدد باشد یا از طرف اب است تنها یا از طرف ام است تنها یا از هر دو طرفین

بعضی از طرف اب وبعضی از جانب ام در قسم اول یا ابوین اب است
تنها یا ابوین ام اب است تنها تمام ترکه بتفاوت یعنی للذکر ضعف الانثی
از انهاست یا میباشند با اختلاف پس از برای من تقرب باب اب ثلثان
اگر واحد باشد واگر اکثر باشد ثلثان از انهاست بتفاوت وثلث از برای
من تقرب بام اب است اگر واحد باشد واگر اکثر باشد نیز از انهاست
بتفاوت ودر قسم ثانی که از طرف ام است تنها تمام ترکه میان انها بالسویه
تقسیم شود خواه تمام یا بعضی از انها با ام مجتمع شده باشند ودر قسم
ثالث ثلث مال از کسیست که از طرف ام است اگر واحد باشد واگر
متعدد باشند بالسویه تقسیم کنند ودو ثلث از کسی است که از طرف
اب است اگر واحد باشد واگر اکثر باشد واز یکطرف مثل انکه از طرف
اب اب باشد یا بمعنی که ابوین اب اب باشد یا از طرف ام اب باشد
یا اینکه ابوین ام اب باشد ثلثان را بتفاوت تقسیم کنند واگر از هر دو
طرف باشد ثلثان از دو ثلث را بمن تقرب باب اب دهند واگر جمع
شوند اجداد ثمانیه تماما ثلث ترکه از اقرباء ام است که چهار نفر
باشند ونصیب هر یک ربع از ان ثلث است ودو ثلث دیگر از اقرباء
اب است پس دو ثلث از ان دو ثلث را با بوین اب اب دهند ویک
ثلث باقی را با بوین ام اب دهند پس نصیب ام ام اب در این وقت

تسع

تسع باشد ودر گرفتن مخرج مشترک از طرف اقرباء ام محتاج بمخرج ربع
ثلث است ودر طرف اقرباء اب بمخرج تسع ثلث ومخرج مشترک مباین مخرجین
صد وهشت است چه مخرج اول دوازده است ومخرج دوم بیست وهفت
واین دو متوافقند در ثلث ضرب ثلث احدهما در دیگری همان صد و
هشت است وبوجه اخصر چنانکه از دروس است سهام اقرباء اب
چهار وسهام اقرباء ام تسعه واصل سهام ثلثه که باید منکسر بر فریقین
شود وچون وفقی ندارند چهار را ضرب در نه سی وشش ومی
وشش در سه حاصل صد وهشت شود ثلثش سی وشش از اقرباء
ام که چهار نفرند از برای هر یک نه عدد باشد وثلثانش هفتاد ودو
واز اقرباء اب که نیز چهارند تقسیم میشود اثلاثا ثلثش که بیست و
چهار است از ابوین ام اب شانزده از اب ام وهشت از ام ام ودو ثلث
ان که چهل وهشت است از ابوین اب اب دو ثلث ان سی ودو از اب
اب اب وثلث ان شانزده از ام اب اب ومخفی نماند که تقسیم ترکه بر اجداد
در این طبقه بوجه مذکور محل وفاق میان اصحاب نباشد بلکه انچه را
که نقل عدم خلاف در ان شده انستکه دو ثلث ترکه از چهار نفر طرف
اب است وثلث ترکه از چهار طرف ام است واما کیفیت تقسیم هر یک
از فریقین بطریق مزبور مشهور در نزد اصحاب است چنانچه سید علی الله مقام

در ریاض

دد دریاض تصریح نموده اند دو قول دیگر نیز در این باب میباشد که خالی از قوت نیست لکن عمل بانچه گفتیم مشهور است و اقوی پس واضح شد بانچه گفتیم شش صور اجتماع اجداد ثمانیه کلا یا بعضا زائد بر هفت صورت نشود که اشاره بان نمودیم اگر چه صور بسیار مندرج در تحت آن خواهد شد بحسب ظاهر از ترکیبات ثنائیه یا ثلاثیه یا رباعیه یا بیشتر و محتمل است که مندرج شود در تحت هر صورتی صور متعدده و اگر مجتمع شود یکی از زوجین با این طبقه باشد نیز ثابت از برای وی نصیب اعلی که نصف یا ربع باشد و ثلث اصل ترکه از برای کسیست که منتسب بام میت باشد و باقی تقسیم شود بر ما بقی از اجداد اب بطوریکه ذکر نمودیم پس اگر با اجداد ثمانیه زوج باشد فریضه صد و هشتاد و چهار است از زوج است و از اجداد ام اربعه سی و شش از هر یک نه عدد باقی هیجده باشد و آن از برای اجداد اربعه اب است ثلثش شش است از جدین از ام اب است اثلاثا و دو ثلثش دوازده از جدین ابی اب است و گاه باشد که وقت نبودن زوج از برای آنها هفتاد و دو پس نقص بر هر کس که حصه اش زیادتر است باشد و این جدول متکفل بیان صور سبع و سهام اجداد ثمانیه بقول مشهور مجتمعین و متفرقین با احد زوجین و بدون احد زوجین در صورتیکه نباشد با آنها احدی از اخوه و اخوات

جدول اجداد ثمانیه در صور اجتماع کلا او بعضا با احد زوجین و بدون و نماند فیکه با ایشان اخوه و اخوات نباشد

	اولی	ثانیه	ثالثه	رابعه	خامسه	سادسه	سابعه
اجداد	متقرب باب تنها مطلقا واحد باشد یا متعدد مذکر باشد یا مونث	[illegible]	[illegible]	اجداد ام او بعضها کلا او بعضا	اجداد ام مطلقا با متقرب باب اب [illegible]	اجداد ام مطلقا با متقرب [illegible]	اجداد ام مطلقا با متقرب باب اب و متقرب بام اب همچنین
بدون زوجین	تمام ترکه از آنهاست خواه جد باشد خواه جده یا جد و جده یا متعدد و در این صورت اخیر تمام ترکه را قسمت نمایند بتفاوت	مثل اولی است بدون فرق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مثل سابق است بدون فرق	از اجداد ام ثلث است بالتسویه و ثلثان از تو نصف دیگر و دو ثلث از دو ثلث از متقرب باب اب اجداد باشد یا متعدد بتفاوت و ثلث باقی از ثلثین از متقرب بام اب هم چنین
با زوج	نصف مال از زوج باقی از برای باقی است بتفاوت اگر متعدد باشند با اختلاف	مثل سابق است بدون فرق	[illegible]	نصف از زوج و باقی از [illegible] بالتسویه	نصف از زوج [illegible]	مثل سابق است بدون فرق	نصف از زوج و از اجداد ام ثلث اصل بالتسویه و سدس باقی دو ثلث آن از متقرب باب اب بتفاوت و ثلث آن از متقرب بام اب به تفاوت نیز
با زوجه	از زوجه اگر چه متعدد باشند ربع و باقی از باقیست بتفاوت	مثل سابق است بدون فرق	[illegible]	از زوجه مطلقا ربع و باقی از [illegible] بالتسویه	از زوجه مطلقا ربع است [illegible]	مثل سابق است بدون فرق	از زوجه مطلقا ربع و از اجداد ام ثلث اصل بالتسویه و باقی دو ثلث آن از متقرب باب اب بتفاوت و ثلث آن از متقرب بام اب همچنین بتفاوت نیز

فائدة در صورت اجتماع صنف اخوه و اجداد مخفی نماند اگر چه

میشوند هر یک از این دو صنف بعضی از ایشان بعض دیگر را مانند
برادر و خواهر ابوینی که حاجب اخوهٔ ابی تنها میشوند و مانند برادرها و خواهرها
که همیشه حاجب برادرزادها میباشند و مانند جدیست که حاجب جد
اعلی میشود مگر انکه از صنفین حاجب یکدیگر نمیشوند باینمعنی که اخوه
و اولاد ایشان حاجب جد اعلی نمیشوند و با او مشارکت مینمایند هر چند
بعید باشد در صورت بودن جد قریب را و همچنین جد هر چند نزدیک
باشد مانع اخوه نخواهد شد در میراث هر چند اخوه ابی فقط باشد
با ایشان مشارک خواهد بود در بردن میراث در صورت فقدان اخوهٔ
ابوینی و همچنین مانع اولاد اخوه نخواهد شد و مشارکت با ایشان
خواهد داشت در صورت نبودن اخوه مطلقا چنانچه مفصلا بیان ان خواهد
شد انشاء الله حال که واقف شدی پس بدانکه در صورتیکه مجتمع شوند
اخوه و اجداد پس از برای اجداد امی و اخوهٔ امی ثلث باشد در خودشان
بالسویه قسمت نمایند و از برای قرابت پدری از اجداد و اخوه دو ثلث باشد
للذکر ضعف الانثی **توضیح** بدانکه اجداد مجتمعین با اخوه از چند
صورت خالی نباشد یا انکه اجداد میت باشد از طرف پدر میت فقط یا انکه
از طرف مادر فقط یا انکه بعضی از طرف ابی هستند و بعضی از طرف امی
و بر هر سه تقدیر اخوهٔ مجتمعه با ایشان یا انکه همه برادر و خواهر ابوینی میت

میراث اخوه با اجداد

یا انکه همه برادر و خواهر ابوینی میت میباشند یا انکه همه برادر امی فقط
میباشند یا بعضی از ابوینی و بعضی از مادر میت باشند فقط و حاصل ضرب
سه در سه نه صورت باشد پس باید بیان همهٔ ان صور نمائیم سابقا اخوه را ما
هفت قرار دادیم احتمالات دو او بودند مقام سه قرار دادیم زیرا که حاجت بذکر
چهار احتمال ان نداشتیم علیحده زیرا که اخوهٔ ابی فقط در وقتیکه منفرد از اخوه
ابوینی باشد حکم ایشان حکم اخوهٔ ابوینی باشد بدون تفاوت و در وقتیکه
مجتمع با ایشان باشند ممنوع میشوند اخوهٔ ابی فقط از میراث بجهت انکه ابوینی
حاجب ایشان خواهد بود پس بودن وجودش مانند عدم پس میشود حال اجتماع
اخوهٔ ابوینی با اخوهٔ ابی مانند حال انفراد کلاله ابوینی از ابی و حال اجتماع
اخوهٔ ابی با اخوهٔ امی مانند حال اجتماع اخوهٔ ابوینی با اخوهٔ امی و حال اجتماع اخوه
امی با اخوهٔ ابوینی و امی جمیعا محجوب با اخوهٔ ابوینی خواهند بود پس میگردد
اجتماع انواع سه گانه بیکدو نوع پس دو قسم از چهار که اخوهٔ ابی فقط باشند با
و اخوهٔ ابوینی و اخوهٔ ابی همه اینها مندرج در تحت اخوهٔ ابوینی شود و حکم
هر دو ظاهر شود از اخوهٔ ابوینی و دو قسم دیگر که اجتماع اخوهٔ ابی باشد
با اخوهٔ امی و اجتماع اخوهٔ ثلاثه که امی فقط و ابی فقط و ابوینی باشد مندرج
در تحت اخوه ابوینی است با اخوهٔ امی بنا بر این اقسام اخوه در اینجا سه قسم بیشتر
نباشد اگر چه ممکن بود هفت قسم سابق را نیز با قل برگردانیم ما چو سابق بعد

مختلف بودن برادرها و خواهرها ...

مطلب بود واقسام بجهة ایضاح وتشریح ذهن عوام بود بسط را مناسب
دانستیم دران مقام **تنبیه** بدانکه هرجا اجداد گفتیم یا اخوه یا جدات
واخوات مراد ما جمع نیست حتما بلکه اعم از یك جد باشد بنحویکه یکی وبیشتر را
شامل شود چنانچه مقصود از اخوه خصوص برادر نیست بلکه برادر وخواهر را
نیز شامل شود جنس مقصود باشد در هر دو مقام چون این مطلب معلوم شد
پس شروع در اقسام نمائیم پس بدانکه قسم اول اینست که اجداد از طرف
پدر باشند واخوه نیز این چنین باشند از طرف اب در این باب فرق نکند
در جد از طرف پدر تنها یا ابوینی هر دو در این هنگام جد بمنزله اخ شود
وجده بمنزله اخت از ایشان ومال قسمت شود در ایشان للذکر مثل حظ
الانثیین پس اگر باشد جد وجده از اب واخ واخت نیز از اب میشوند
ورثه در این حال مانند دو برادر ودو خواهر ابی پس قسمت شود ترکه
بین ایشان از برای جد واخ هر یك از ایشان دو از شش سهم اصل نیز
باشد واز برای جده واخت هر یك یکی از شش باشد قسم دویم آنکه
اجداد هرگاه از طرف پدر شدند واخوه از طرف ام فقط پس برای اخوه
سدس باشد در این حال اگر یکی باشند وثلث باشد اگر بیشتر باشند
وباقی ترکه برای اجداد باشد اگر یکی باشد تمام بهره از اوست واگر
متعدد باشند بین خود بتفاوت قسمت کنند یعنی للذکر مثل حظ الانثیین

دو بیان مراد از اخوه است

قسم

قسم سوم اگر اجداد از طرف پدر شدند واخوه بعضی از طرف ابی وبعضی
ابوینی وبعضی امی برای اخوه امی سدس باشد در صورت وحدت وثلث باشد
در صورت تعدد که بالسویه قسمت کنند در خود شان وبقیه ترکه برای بقیه
اخوه واجداد باشد از برای رجل ضعف انثی باشد بتفاوت قسم چهارم
اجداد اگر از طرف مادر شدند واخوه ابوینی یا ابی فقط پس برای اجداد یکی
باشند یا بیشتر ثلث باشد بالسویه قسمت نمایند در خود وبرای اخوه
ثلثان باشد بتفاوت وقول باینکه جد یا جده امی مانند اخوه امی است
در استحقاق سدس وثلث حق او نیست بانچه در فصل دویم گذشت بطلان
ظاهر است مانند قول بانکه جد یا جده امی اگر مجتمع شوند با خواهر امی
فاضل از سهم احدهما که ثلث یا سدس باشد بنا بر خلاف واز سهم اخت که آن
نصف باشد بلاخلاف بهر یك ایشان رد میشود بالنسبه چنانچه سید
ابن زهره رحمه الله فرموده ضعیف است بلکه رد را با اخت نمائیم لاغیر
بجهة عموم حصر قول امام علیه السلام در کلالة اب فرموده اند فهم الذین
یزادون وینقصون که بیانش در محل دیگر باشد قسم پنجم اجداد از قبل ام
واخوه نیز از قبل ام پس میشود جد وجده در این حال مانند اخ واخت از طرف
ام نیز پس قسمت شود ترکه در ایشان بالسویه ششم اجداد از طرف ام باشند
واخوه بعضی از ایشان از طرف ام باشد وبعضی از طرف اب یا ابوینی باشند

از برای اجداد و اخوهٔ امّی ثلث باشد بالسّویه در آنها قسمت شود و باقی
برای اخوهٔ ابوینی یا ابی یکی باشند یا بیش در خود قسمت نمایند بتفاوت
مرد و زن برادر دو حصّهٔ خواهر برد هفتم اجداد از هر دو طرف باشند
یعنی بعضی ابی و بعضی امّی از هر طرف یکی باشد یا زیاده و اخوه هم
ابوینی باشند یا ابی پس از برای اجداد که از طرف ام باشند ثلث باشد یکی
باشند یا زیاده در خود بالسّویه قسمت نمایند و آنکه از طرف اب باشد
قرار داده شود بمنزلهٔ برادر و قسمت شود دو ثلث باقی در ایشان و در اخوه بتفاوت
ذکر و انثی در نصیب هشتم اجداد ابی و امّی هر دو باشند و اخوه امّی
فقط باشند پس اجداد از طرف ام بمنزلهٔ اخوهٔ امّی شوند پس قسمت شود
ثلث ترکه بین ایشان و اخوه جمیعا بالسّویه و دو ثلث باقی از برای اجداد
ابی باشد یکی باشند یا بیش در خود بتفاوت ذکر و انثی قسمت نمایند
نهم اجداد مانند سابق از دو طرف باشند یعنی ابی و امّی و اخوه نیز
چنین باشند که بعضی امّی و بعضی ابوینی و بعضی ابی پس برای قرابت
امّی از اجداد و اخوه ثلث ترکه باشد بالسّویه چنان فرض شود که همه برادران اند
از مادر یا خواهر و از برای قرابت ابی از اجداد و اخوه دو ثلث باشد بتفاوت
اگر مختلف شدند چنان فرض شود که همه اخوهٔ ابی بودند این اقسام و قسمت
سهام بدین تفصیل اگرچه در کتب فقهیّه مشروحا بوضوح ذکر نشده است الا

لکن

لکن فقیه مدبّر در مقامات متفرّقه میباید حکم را در هر یک و اخبار
اینمقام اگرچه بسیار است امّا مجملست لکن قریب است دلالت آنها بر آنچه گفتیم
و از فقهاء ما رضوان الله علیهم معلوم میشود و اشتهار یافته در میان
ایشان بلکه میتوان ادّعای اجماع نمود بر این چنانچه بلفظ عندنا در کنز
العرفان تعبیر نموده است قال الاجداد عندنا فی مرتبة الاخوة فاذا اجتمعوا
معهم کان الجدّ للاب کالاخ والجدّة له کالاخت له والجدّ للام کالاخ منها
وکذلک الجدّة انتهی صریح است در آن که جدّ در مرتبهٔ اخوه نزد امامیه در وقت
اجتماع جدّ ابی بمنزلهٔ اخ و جدّه مانند اخت ابی میشود الخ بعید نیست که
بتوان گفتن که شخص فقیه اگر رجوع باخبار نماید ابتداء صور و تفاصیل
مذکوره را از مجموع اخبار وارده در اخوه و اجداد بیاید قطع نظر از کتب
فقهیه نیز چون معلوم شد حال اقسام بتمام پس میگوئیم که اخوه و اجداد
بتفصیلیکه گذشت اگر مجتمع شوند با ایشان زوج یا زوجه پس هر یک
از زوج و زوجه نصیب اعلای خود را میبرد یعنی نصف و ربع و برای
متقرّب بامّ سدس اصل مال است اگر یکی باشد از اخوه و اخوات و ثلث
باشد در صورت تعدّد یا از اجداد باشد و او یکی و باقی قسمت شود
چنانچه واضح نمودیم قبل از این و این جدول لائح کند آنچه ذکر شد
بسهولت صورت را با بودن احد از زوجین و نبودن یکی از آنها

لکن چون جد و جده
بمنزلهٔ خواهر ابی

جدول اجتماع اجداد اربعه با اخوه وتعبير از اخوه بكلاله میشود

		با انتفاء زوجین	باوجود زوجین
ا	كلاله ابوینی یا ابی با اجداد از قبل اب یعنی با جد یا جده یا با هر دو	قرار داده میشود جد یا جده بمنزله اخ یا اخت وتقسیم میشود ترکه بینهما وبین سایر اخوه واخوات بتفاوت یعنی للذکر مثل حظ الانثیین اگر مختلف شوند والا بالسویه	از زوج یا زوجه نصف یا ربع است وباقی از باقین است با تفاوت یعنی للذکر مثل حظ الانثیین
ب	كلاله ام با اجداد مذکوره	از کلاله ام سدس است با وحدت وثلث با تعدد وباقی از باقی است بتفاوت اگر متعدد باشد	از زوج یا زوجه نصف یا ربع است واز کلاله ام سدس اصل است با وحدت وثلث اصل با تعدد بالسویه قسمت نمایند وباقی از باقی است بتفاوت
ج	كلاله ابوینی یا ابی با کلاله امی با مذکورات	از کلاله ام سدس است یا ثلث بنا بر ما تقدم وباقی از سایر اخوه واجداد است بتفاوت اگر مختلف باشند	از احد زوجین نصف یا ربع است وبکلاله ام سدس اصل یا ثلث اصل وباقی از سایر اخوه واجداد است بتفاوت
د	كلاله ابوینی یا ابی با جد یا جده یا هر دو از قبل ام	ثلث از جد یا جده است واگر مجتمع شدند از انهاست معا بالسویه وباقی از کلاله است بتفاوت اگرچه مختلف باشند	از احد زوجین نصف یا ربع است واز اجداد ثلث اصل است خواه منفرد باشند وخواه متعدد قسمت بالسویه وباقی از اخوه است بتفاوت
ه	كلاله ام با من تقدم از اجداد از قبل ام	تمام ترکه از کلاله واجداد است جمیعا تقسیم میشود میان ایشان بالسویه اگرچه مختلف باشند	از احد زوجین نصف یا ربع است وباقی از جمیع باقین است از اخوه واجداد بالسویه قسمت نمایند
و	كلاله ابوینی یا ابی با کلاله امی با من ذکر از اجداد امی	برای کلاله امی واجداد ثلث ترکه باشد بالسویه قسمت نمایند وباقی از برای کلاله ابوینی است یا ابیه بتفاوت	از برای احد زوجین نصف یا ربع است واز برای اجداد یا کلاله امی ثلث باشد از اصل بالسویه باقی برای اخوه واجداد ابی بتفاوت

ز کلاله

تتمه جدول

		با انتفاء زوجین	باوجود زوجین
ز	كلاله ابوینی یا ابی با اجداد طرفین یعنی جد وجده یا هر دو از اب یا جد یا جده یا هر دو از ام	برای اجداد از ام ثلث مال است یکی باشد یا بیشتر بالسویه قسمت نمایند وباقی برای بقیه از اجداد واخوه است بتفاوت للذکر مثل حظ الانثیین	از برای احد زوجین نصیب اعلای اوست ودیگر اجداد ام ثلث اصل است بالسویه قسمت نمایند وباقی برای اجداد واخوه است از اب بتفاوت قسمت شود
ح	كلاله امی با اجداد طرفین یعنی ابی وامی	برای کلاله امی واجداد امی ثلث مال است قسمت شود در همه ایشان بالسویه وبقیه برای اجداد ابی است بتفاوت اگر متعدد شوند للذکر مثل حظ الانثیین	برای زوج نصف وبرای زوجه ربع وبرای کلاله ام واجداد امی ثلث اصل است بالسویه قسمت شود در انها وباقی برای اجداد ابی است بتفاوت قسمت نمایند
ط	كلاله ابوین یا اب با کلاله ام با اجداد طرفین	از برای کلاله ام یا اجداد امی ثلث مال است قسمت شود در همه ایشان بالسویه بقیه برای اجداد ابی است بتفاوت اگر متعدد شوند للذکر مثل حظ الانثیین	از برای زوج نصف واز برای زوجه ربع واز اقرباء ام از اجداد واخوه ثلث اصل بالسویه وباقی از برای جمیع اقرباء اب باشد بتفاوت

فصل رابع

در اجتماع اخوه است با اجداد بعید کلام گذشت در اجتماع ایشان بود با اجداد اربعه قریبه که با وجود یکی از ایشان مشارکت ندارد اخوه احدی از اجداد بعیده را اما هرگاه مفقود بشوند اجداد اربعه قریبه تماما انوقت اجداد بعیده از ثمانیه مشارک میشوند اخوه را وظاهر عدم خلاف در این قول است بلکه نقل صریح شده است بنفی خلاف از جماعتی نیز و دلالت میکند بر این معتبره مستفیضه ناطقه بتنزیل اجداد منزله اخوه واشتراک ایشان با انها از بابت شمول اوست باطلاق یا عموم مشرکه ناشی از ترک استفصال است از اجداد بعیده چه ترک الاستفصال

دراجتماع [illegible] با اجداد است

دلیل العموم اگرچه قابل مناقشه است با آنچه دفع میکند آنرا و اعمّ خلاف
و بالجمله کیفیت تقسیم ترکه میان اجداد ثمانیه و اخوه از آنچه را که حاضر نیستم
تصریح از فقهاء رضوان الله علیهم بر آن بخصوص و اقتضا میکند اطلاق
جمله از کلمات ایشان مثل جمله از اخبار از اینکه جدّ و جدّه از قبل اب مثل اخ
و اخت از قبل اب است و جدّ و جدّه از قبل امّ مثل اخت از قبل امّ است با آن قول
ایشان با اینکه اطلاق جدّ در اخبار شامل جدّ بعید است نیز از اینکه قرار
داده شود اجداد اربعه که از طرف امّ میّت است مثل اربعه از کلاله امّ و اجداد
اربعه که از طرف اب میّت است مثل اربعه از کلاله اب پس اگر جمع شدند
اجداد ثمانیه با اخ و اخت از قبل امّ میباشند تماما مثل ده اخوه پس ثلث
ترکه از اجداد اربعه از طرف امّ است که بالتسویه میان آنها تقسیم میشود و دو ثلث
از سته آخر است بتفاوت للذکر مثل الانثیین و سهام آنها تسعه فرض میشود
شش از اخ و جدّین از هر یک اثنان و سه از اخت و جدّتین از هر یک یکی
ولکن بر این تقسیم وارد آورده اند که مستلزم تساوی سهم ابوین اب است
و سهم ابوین امّ اب و با آنکه در مسئله اجداد ثمانیه گذشت که مشهور و منصور
فقهاء رضوان الله علیهم آنستکه سهم اولین مضاعف سهم اخرین است
مگر آنکه گفته شود اجتماع آنها با اخوه مستلزم وجود ابنست و ابن هم
بعید است و آن وقت اگر مشارک شود اخوه جمیع اجداد اربعه را چنانچه

در بیان دفع اشکال

ذکر شد لازم میاید آنچه را که گفتیم و اگر آنکه مشارک شوند بعضی از آنها را
دون بعض دیگر با آنکه تمام اجداد اربعه از قبل اب باشند این تحکّم و زور
گوییست و ترجیح غیر مرجّح است و از این بابت امر مشکل میشود در کیفیت
تقسیم میان اخوه و اجداد اربعه از قبل اب و در نظر وجوهی از برای دفع
اشکال میاید که احسن آنها دو وجه است اوّل آنستکه رد کنیم اجداد
اربعه را بسوی دو جدّ قریبین و اخوه را شریک آنها قرار دهیم پس از آن
تقسیم نمائیم سهم ایشان را بر پدران ایشان تا آنکه مزاحمت نشود میان
برادرها و خواهرها با بعضی از اجداد بنا بر این نحو شریک شوند با اجداد
اربعه جمیعا دوّم آنکه قرار دهیم اخوه را شریک ابوین پدر میّت فقط و دفع
تحکّم میشود با اینکه ایشان سزاوارترند بصدق جدّ از اب بر ایشان از ابوین
امّ اب پس منصرف میشود اطلاق اسم بسوی ابوین اب و اگرچه جدّ اب اطلاق
بر هر چهار میشود جمیعا و بعد از انصراف اسم بسوی ایشان و ظهور اراده
آنها از آنچه مستفاد میشود از اخبار و بآن ناطق است کلمات اخیار از اینکه
جدّ و جدّه از اب مثل یکی از اخوه و اخوات از اب است و اگر این انصراف
و ظهور بملاحظه این باشد که اجداد اربعه از اب صحیح نیست اشتراک
ایشان جمیعا با اخوه و اخوات از اب از استلزام گذشته مستلزم مذکور است
از جعل اخوه از اب مشارک ابوین اب و میباشد سهم ابوین امّ اب آن وقت

باقی بوحالتش از غیر نقصان از آن از آنچه ذکر شد بران باشد در حالی عدم اخوه
و وجه اول اگرچه غیر بعید است در بادی نظر و تفصیل کلام در توضیح آن
نوشته شد و وجه دوم بر بیان مذکور ارجح است در نظر و ظاهر از اینجا
صاحب جواهر در مسئلهٔ مشارکت اجداد ثمانیه با اولاد اخوه و شناختی
در مسئلهٔ اجداد ثمانیه بدون اخوه نیز محل اشکال و کلام است و اخذ
باحتیاط سزاوار مقام است و چون شناخته شد آنچه ذکر ذکر کردیم پس
میگوئیم در بیان صور اجتماع اینکه مقتضی مذکور در مسئلهٔ اخوه
و اجداد آنستکه گفته میشود اجتماع اخوه با اجداد خالی از آن نیست
که با تماما میباشند از اب فقط یا تماما از قبل ام فقط یا بعضی از اب و بعضی
از ام و سائر اقسام مندرج تحت اقسام ثلثه است چنانکه واضح ساختیم
در فصل ثالث و بر هر سه تقدیر هرگاه جمع شود با ایشان از اجداد ثمانیه
بکثرت صور و احتمالات آن زائد از احتمالات و اقسام سبعه بنا شد زیرا که
مجتمع از ایشان با اخوه یا آنستکه من یتقرب باب اب است و آن ابوین اوست
یا احد ابوین اوست یا آنستکه من یتقرب باول یا من یتقرب بثانی است
و این سه صورت است که خالی است از اجداد اربعه از طرف ام و صورت چهارم
اجتماع هر چهار است تماما یا بعضا با اخوه و صورت پنجم و ششم و هفتم
اجتماع آنهاست بهمین طور متضمن با متقرب باب اب یا با متقرب بام اب

یا هر دو با اخوه پس جمیع صور اجتماع آنها بیست و یک صورت باشد این
صور گاهی با احد زوجین است و گاهی با عدم زوجین و محل اشکال از این
صور چهار صورت است صورت سیم و صورت هفتم و هفدهم و بیست و یکم
و تفصیل سهام در جمیع این صور اگرچه دانسته میشود از مختار با ملاحظه
ما سبق در فصول این باب و در جدول اخوه و اجداد هم ظاهر شد و لکن
نیز جدول رسم کردیم و تفصیل سهام را محض تسهیل امر و توضیح همان
ذکر نمودیم و جدول این است که مذکور است

جدول اجتماع کلاله یعنی اخوه و اخوات با انواعها با اجداد ثمانیه کلا یا بعضا با احد زوجین و عدم زوجین و صور آن بیست و یک است			
	کلاله با اجداد ثمانیه	بدون احد زوجین	با یکی از زوجین
ا	کلالهٔ اب با من یتقرب باب اب	جد مثل اخ و جده مثل اخت تقسیم میشود ترکه بر مجموع مانند اخوه متعدده للذکر مثل حظ الانثیین	از زوج و زوجه ربع و نصف است و باقی برای باقی است بتفاوت
ب	کلالهٔ اب با من یتقرب بام اب	مانند صورت سابقه است بدون فرق	مثل سابق است بلا فرق
ج	کلالهٔ اب با من یتقرب باب اب و من یتقرب بام اب	از برای من یتقرب بام اب ثلث ترکه است خواه منفرد باشد و خواه متعدد و در متعدد بتفاوت و باقی برای باقی است	نصف از زوج و ربع از زوجه و ثلث باقی برای متقرب بام اب بتفاوت و دو ثلث از برای متقرب باب اب بتفاوت
د	کلالهٔ اب با اجداد اربعه از طرف ام	از اجداد اربعه از طرف ام تماما یا بعضا ثلث مال است بالسویه و باقی از اخوه و اجداد اکثر دو ذکر بتفاوت	نصف از زوج و ربع از زوجه و ثلث اصل از اجداد ام بالسویه و باقی از برای کلالهٔ اب است بتفاوت
هـ	کلالهٔ اب با من یتقرب باب اب با اجداد ام	از اجداد ام ثلث است بالسویه و باقی از باقیست بتفاوت مانند صورت اولی	نصف از زوج و ربع از زوجه و ثلث اصل از اجداد ام بالسویه و باقی برای باقیست بتفاوت
و	کلالهٔ اب با من یتقرب بام اب با اجداد ام	مانند سابق است بلا فرق	مثل صورت قبل است

۲ قسمت بنا بدع

۷ مثل قبل ع

تتمه جدول مسطور

	کلاله با اجداد ثمانیه	بدون احد زوجین	با یکی از زوجین
د	کلاله اب با من یتقرب باب و من یتقرب بام و اجداد ام اب	از اجداد ام ثلث ست بالتسویه و ثلث باقی از متقرب بام است بتفاوت و دو ثلث از اخوه و متقرب باب اب بتفاوت	نصف از زوج ربع از زوجه و از اجداد ام ثلث اصل است بالتسویه و ثلث باقی از متقرب بام است بتفاوت و دو ثلث از اخوه و متقرب
ح	کلاله ام با من یتقرب باب اب	از کلاله ام سدس ست با وحدت و ثلث با کثرت بالتسویه و باقی از باقی است بتفاوت	نصف از زوج ربع از زوجه و سدس اصل از کلاله ام با وحدت و با تعدد ثلث اصل بالتسویه قسمت کنند و بقیه از باقی است بتفاوت
ط	کلاله ام با من یتقرب بام اب	مثل قبل است	مثل سابق است
ی	کلاله ام با من یتقرب باب اب و من یتقرب بام اب	سدس از کلاله ام است منفرداً و ثلث با تعدد بالتسویه و ثلث باقی از برای متقرب بام اب است بتفاوت و دو ثلث نیز از متقرب باب اب است بتفاوت	نصف از زوج ربع از زوجه سدس اصل از کلاله ام با وحدت و ثلث اصل با تعدد بالتسویه و دو ثلث دیگر از اخوه و متقرب
یا	کلاله ام با اجداد اربعه از قبل ام	ترکه بر جمیع اجداد و کلاله بالتسویه قسمت میشود	نصف از زوج یا ربع از زوجه و باقی از کلاله و اجداد بالتسویه
یب	کلاله ام با اجداد ام و من یتقرب باب اب	ثلث مال از کلاله و اجداد ام است بالتسویه و دو ثلث از متقرب باب اب اگر وجد باشد تمام دو ثلث را و سنت والا بتفاوت تقسیم میشود	نصف از زوج یا ربع از زوجه و ثلث اصل از کلاله و اجداد ام است بالتسویه و باقی از باقی است بتفاوت
یج	کلاله ام با اجداد ام و من یتقرب بام اب	مثل سابق است	مثل سابق است
ید	کلاله ام با اجداد ام و من یتقرب باب اب و من یتقرب بام اب	ثلث ترکه از کلاله و اجداد ام بالتسویه و باقی دو ثلث از متقرب باب است بتفاوت و ثلث از متقرب بام اب نیز بتفاوت	از زوج نصف از زوجه ربع و ثلث اصل از کلاله و اجداد ام بالتسویه و باقی دو ثلث از متقرب باب اب بتفاوت و ثلث از متقرب بام اب بتفاوت
یه	کلاله تان با من یتقرب باب اب	سدس از واحد کلاله ام و ثلث از متعدد ایشان قسمت بالتسویه و باقی از کلاله اب و من یتقرب باب است بتفاوت	نصف از زوج ربع از زوجه و از برای یکی از کلاله ام سدس است از اصل و از متعدد ثلث اصل بالتسویه قسمت شود و باقی از
یو	کلالتان با من یتقرب بام اب	مثل سابق است	مثل سابق است
یز	کلالتان با من یتقرب باب اب و من یتقرب بام اب	سدس از واحد کلاله ام و ثلث از متعدد بالتسویه و باقی دو ثلث از کلاله اب با متقرب باب اب بتفاوت و ثلث از متقرب بام اب نیز بتفاوت	نصف از زوج ربع از زوجه و از برای کلاله واحد سدس اصل از متعدد ثلث و باقی دو ثلث از کلاله اب با متقرب باب اب بتفاوت و ثلث از متقرب بام اب بتفاوت
یح	کلالتان با اجداد اربعه ام	از کلاله ام با اجداد ام ثلث است بالتسویه و باقی از کلاله اب بتفاوت است	نصف از زوج ربع از زوجه و از کلاله ام و اجداد ام ثلث اصل بالتسویه و باقی از کلاله اب بتفاوت قسمت شود
یط	کلالتان با اجداد ام با متقرب باب اب	از کلاله ام با اجداد ام ثلث بالتسویه و باقی از کلاله اب بتفاوت است	نصف از زوج ربع از زوجه ثلث از کلاله ام با اجداد ام از اصل بالتسویه قسمت کنند و باقی از کلاله اب است بتفاوت
ک	کلالتان با اجداد ام و من یتقرب بام اب	مثل سابق است	مثل سابق است
کا	کلالتان با اجداد ام و متقرب باب اب و متقرب بام اب	از کلاله ام با اجداد ثلث بالتسویه و باقی دو ثلث از کلاله اب با متقرب باب اب بتفاوت و ثلث از متقرب بام اب نیز بتفاوت	نصف از زوج ربع از زوجه ثلث اصل از کلاله ام با اجداد ام بالتسویه و دو ثلث از کلاله اب با متقرب باب اب بتفاوت و ثلث از متقرب بام اب

٧ اب

کلاله اب و ام از متقرب باب اب بتفاوت

٤٦

فصل پنجم در احکام اولاد اخوه و اخوات است بدانکه اولاد اخوه با وجود اخوه یا اخوات ولو یك نفر باقی باشد میراث نبرند و همچنین است نوه و نبیره با وجود یکی از اولاد بجهة عموم ادله دالّه بر منع اقرب ابعد را در میراث و مسئله محل خلاف نیست مگر نسبت داده اند اشتراك برادرزادهٔ پدری و مادری را با برادر مادری و نبیرهٔ برادر از پدر و مادر را با برادرزادهٔ مادری و مانند این پس قرار داده است سدس مال را برای متقرب بام و باقی مال را برای متقرب بابوین و این قول را اصحاب قبول ننموده اند پس اولاد اگرچه میراث ندارند با بودن پدر بلکه ممنوع میشوند بجهة بودن پدر بخلاف اجداد که مانع ارث نبیره نباشند بلکه با اولاد هرچه نازل باشند اما بترتیب قسمت مینمایند با اجداد چه اجداد بعیده باشند چه قریبه بجهة اخبار معتبره و نقل اجماع نیز در این باب شده است بلکه خلاف معلوم نیست و سابقا معلوم شد که اجداد میراث میبرند سهم کسیرا که نزدیك بان باشند و همچنین است حال اولاد که میبرند سهم نزدیك خود را و قسمت مینمایند بین خودشان بالتسویه اگر اولاد کلاله ام باشند یعنی برادر و خواهر از مادر میت خاصه و اگر از اولاد کلاله ابوینی باشند یا اب تنها پس از برای پسر دو برابر دختر باشد للذکر مثل حظ الانثیین در اینباب امثله چند در شرح مختصر نافع

میکنند گفته اند که ازاحدی

وخواهرمذکوره ان

مرحوم سید طباطبائی بیان فرموده اند ضرور ندارد ما آنها را در اینجا
نقل نمائیم بجهة ایضاح امر قسمت برادرزادها در صورت فقدان اجداد
و قسمت در صورت بودن اجداد با ایشان اگر میت گذاشته باشد برادر
زادگان مادری یا خواهرزادگان مادری مخصوص مال قسمت شود بین ایشان
بالسویه سدس فرضا باشد و باقی ردا بدون فرض بین سهم پسران دختر
هرقدر هم که متعدد باشند برادرها و خواهرهای میت یا برادر و خواهر
تنها باشند یا برادرها باشند یا خواهرها باشند تنها میباشد برای
هر یک از اولادهای ایشان نصیب مادر یا پدر خود که در خودشان بالسویه
قسمت نمایند اگر اولاد برادر ابوینی میت باشند باید که وارث
دیگر غیر از ایشان در بین نباشد مال در ایشان بالسویه قسمت شود
اگر متفق باشند در ذکوریت یا انوثیت و اگر مختلف شدند از برای
پسر دو برابر سهم دختر باشد و اگر اولاد خواهر ابوینی میت باشند یا
تنها برای ایشان نصف مال باشد فرضا و باقی ردا با نبودن وارث دیگری
غیر ایشان برای میت اگر اولاد دو خواهر میت باشند و زیاده از دو خواهر
از برای ایشان باشد دو ثلث فرضا و باقی ردا با نبودن وارث دیگر
و در خود شان بالسویه قسمت نمایند یا بتفاضل چنانچه ذکر شد
که دو بهره پسر و یک دختر و اگر مجتمع شوند اولاد خواهر ابوینی میت

بالابی

بالابی با اولاد برادر یا خواهر یا برادرها و خواهرهای امی پس برای این طایفه
دونیم سدس باشد با وحدت من یتقرب بالام و ثلث باشد با تعدد آن
پس از برای من یتقرب بالام نصف است و باقی رد میشود بر ایشان
مخصوصا بر هر دو طایفه بنابر اختلاف مذکور در سابق و اگر جمع شوند
اولاد کلالات سه گانه ساقط میشود اولاد من یتقرب بالاب و میباشد از برای
من یتقرب بالام با وحدت سدس و با تعدد ثلث و باقی از برای من یتقرب
بالابوین و اگر زوج یا زوجه داخل در این فروض شود نصیب اعلای خود را
میبرند و بعد از آن باقی را تقسیم میکنند چنانکه گذشت و اگر جمع شود
اولاد برادر ابوینی و اولاد خواهر ابوینی و همچنین اولاد برادر و خواهر
از قبل ام و جد و جده از قبل اب و مثل آن جد و جده از قبل ام پس از کلاله
ام با جدین از ام ثلث است تقسیم میکنند ارباعا ربعی از جد و ربعی از جده
و ربعی از اولاد اخ و ربعی از اولاد اخت و تمام آنها تقسیم بالسویه میکنند
و باقی که دو ثلث است تقسیم میشود بر باقی بتفاضل پس دو ثلث از آن
ثلثان از جد از طرف اب و اولاد اخ از ابوین است انصافا میان جد و اولاد
اخ لکن در میان خود اولاد بتفاضل و ثلث از آن دو ثلث از جده و اولاد
اخت است انصافا میان جده و اولاد اخت بهمین نحو مذکور و فرقی نیست
میان بودن اخ موافق از برای جد در نسبت یا مخالف در نسبت پس اگر

پسر برادر از ام با جد از اب باشد از برای پسر برادر سدس فریضهٔ پدر
اوست و باقی از برای جد است و اگر امر منعکس باشد باینطور که جد از ام
و پسر برادر از اب باشد پس از جد ثلث است یا سدس بنا بر خلاف
متقدم و باقی از برای پسر برادر و بالجمله اولاد از هر جهة که باشد نازلند
منزلهٔ کسی که متقرب‌اند باو قسمت میدهند برانها حصهٔ ان کس را چنانکه
بر خود ان کس بر فرض بود و چون نثر داده میشد و همچنین است نسبت
بجد و چون عدد اخوه و اخوات و اولاد ایشان در تحت ضبط و حصر نیست
ممکن نیست در خصوصیات انها کلام مستوفی که تعیین سهام در جزئیات
انها شود مگر انکه انچه را وعده نمودیم که از کلام صاحب جواهر ذکر نماید
که کافی در مرام بمقتضای مقام باشد ذکر مینماید و ان این است که اگر وارث
ابن اخ و بنت اخ باشد از طرف اخ از اب باشد و ابن اخت و بنت اخت از ام   اب یعنی مو
با اجداد ثمانیه اخذ فریضه از عدد ثلثین کنند چنانکه اجداد از قبل اب
با اولاد اخ و اخت از اب اربعه و از جهة انتساب ایشان باب قسمت میشود
میان ایشان اثلاثا پس از جد و جده از قبل اب و اولاد اخت و اخ از ام
دو ثلث ثلثین نیز قسمت کنند میان خود شان اثلاثا از جد و اولاد اخ
دو ثلث از دو ثلث مذکور نصفی از جد و نصفی از اولاد اخ اثلاثا و ثلث
دیگر یعنی ثلث دو ثلث ثلثین از جده و اولاد اخت نصفی از جده و نصفی

از اولاد اخت تقسیم میشود میان انها اثلاثا و ثلث دو ثلث از جد و جده
از قبل ام و اب اثلاثا و ثلث اصل از اجداد اربعه از ام و اولاد اخوه از طرف
ام اسداسا بنا بر مشهور از هر یک سدس و از اولاد اخ از ام سدس دیگر با لتسویه
پس صحیح باشد گرفتن فریضه را سیصد بیست و چهار و توضیحش بنابست
که وارث شانزده نفرند هشت نفر اجداد و هشت نفر اولاد از اخوه
و قسمت میشود ترکه برانها اثلاثا پس چهار نفر جد از طرف اب با چهار نفر
اولاد از اخ و اخت از طرف اب انها راست دو ثلث از ترکه و چهار نفر اجداد
از قبل ام با چهار اولاد از اخ و اخت از طرف ام از ایشان است ثلث ترکه
پس ازان قسمت میکنند بر شش نفر دیگر نیز اثلاثا و دو ثلث ثلثین
از جد و دو ولد اخ یعنی نصف ثلثین از جد و نصف دیگر که ثلث دیگر
باشد از دو ولد اخ زیرا که از برای هر دو نصیب پدر شان است که اگر
بود مساوی جد بود و این دو ولد تقسیم میکنند نصیب پدر خود را
للذکر مثل ضعف الانثی و ثلث سیم از این دو ثلث از جده و دو ولد اخت
نصف ان از جده و نصف دیگر که نصیب اخت است از دو ولد اوست
اثلاثا پس میباشد از بنت اخت ثلث از نصف ثلث دو ثلث ثلثین زیرا که
ثلثان از اصل ترکه از اقربا از اب ثمانیه است و ثلثان از ثلثین از اشخاص
ستة و ثلث از این دو ثلث نصفی از جده و نصفی از ولدین اخت و ثلث

بالتسویه و از اولاد اولاد اخت از ام سدس

دو ثلث با ثلاثا ثلثان دو ثلث دیگر ... از اب اثلاثا و دو ثلث ... میکنند

که تعیین میراث ... ازان زاده‌ها ... اجداد میت

این نصف از بنت پس میباشد از برای بنت انچه را که ذکر کردیم و آن چهل است از صد و شصت و دو که مخرج مضاعف مذکور است و ظاهر شد از انچه بیان نمودیم که اولاد اخ و اخت از اب مشارکت ابوین اب بود در ثلث خود شان و مشارکت نیستند ابوین ام اب را اصلا و لازم است که ابا ایشان نیز همچنین باشند چنانچه در فصل سابق ذکر نمودیم از اینکه اخوه و اخوات از اب وقت اجتماع با اجداد اربعه از اب شریک ابوین اب اند نه ابوین ام او را و گفتیم که کلام شیخ دال است بر اینکه این است بیان تقسیم دو ثلث بر اقرباء ثمانیه و اما ثلث دیگر از اصل ترکه از اقرباء ام ثمانیه است و چون ولد بن اخ از ام نصیب پدر شان است و از ولد بن اخت از ام نصیب ما در شان است پس قسمت میشود ثلث مذکور اولا بر اجداد اربعه و اخ و اخت از ام بالسویه اسداسا پس قسمت میکنند سهم هر یک از اخ و اخت را بر دو ولد شان بالسویه نیز پس محتاج میشویم در طرف اقرباء ام بسوی نصف سدس ثلث از جهت خاطر اولاد اخ و اخت و مخرج ان سی و شش است و دانستیکه مخرج در طرف اقرباء اب صد و شصت و دو است از جهت خاطر بنت اخت و سائر سهام داخل در ان و مخرجان متوافقان در نصف تسع زیرا که عاد میکند هر دو را هیجده پس ضرب میشود نصف تسع اولا مثلا و ان اثنان است در دو یم حاصل میشود

سیصد و بیست و چهار و این فریضه است و از ان صحیح است اخراج سهام چه دو ثلث ان دویست و شانزده است از اقرباء اب ثمانیه است و ثلث این دو ثلث هفتاد و دو است از ابوین ام اب از اب ام چهل و هشت و از ام ام بیست و چهار و دو ثلث ان صد و چهل و چهار از ابوین اب اب و اولاد اخ و اخت ثلث ان چهل و هشت از جد اب ثلث دیگر از ولد بن اخ از ابن اخ سی و دو و از بنت اخ شانزده و ثلث سیم از جده اب و ولد اخت بیست و چهار از ولدین از ابن شانزده و از بنت هشت و ثلث فریضه و ان صد و هشت است از اقرباء ام ثمانیه است از هر یک از اجداد اربعه هیجده و از هر یک از اولاد اخ و اخت اربعه تسعه و اگر بخواهی زیادتی توضیح را نظر کن بسوی این شکل و شکل

از جده و بیست و چهار

اینست

فریضه ۳۲۴			
ثلث فریضه از اقرباء ام ثمانیه است ۱۰۸			
جدان از جهت اب ۳۶	جدان از جهت ام ۳۶	اولاد اخ ام ۱۸	اولاد اخت ام ۱۸
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

دوثلث فریضه از اقرباء اب ثمانیه است ۲۱۶			
از ابوین ام اب ثلث این دوثلث است ۷۲	دوثلث این دوثلث از ابوین اب واولاد اخ واخت است ۱۴۴		
	از ولدین اخ ۴۸	از ولدین اخت ۲۴	از جدین اب ۷۲
[illegible] ۲۴ / [illegible] ۴۸	ابن اخ ۳۲ / بنت اخ ۱۶	ابن اخت ۱۶ / بنت اخت ۸	جد اب ۴۸ / جده اب ۲۴
	ثلث از دوثلث از دوثلث است	سدس از دوثلث از دوثلث است	[illegible]

باب سیم در مرتبه سیم است که اعمام و عمات و اخوال و خالات باشند اولا اعمام و عمات و اخوال و خالات اب و ام است و بعد از ان در صورت فقد جمیع اولاد اعمام و عمات و اخوال و خالات شد وان نزلوا مرتبتین پس از ان اعمام و عمات و اخوال و خالات اجداد و جدات شد پس از ان در صورت فقد ان انها اولاد انهاست هرچند که پائین روند لکن مرتب بنحو الاقرب فالاقرب پس بعد از انتفاء دو مرتبه سابقه با وجود یکی از موانع ارث در انها نوکر میت از برای این مرتبه است بترتیب مذکور و تحقیق کلام در این مقام مقتضی فصول است **فصل اول** در تعیین سهام اعمام و اخوال و چون بر اقسام متعدده اند اولا لازم است بیان اقسام انها پس از ان تعیین سهام انها پس میکوئیم هر یک از اعمام و اخوال از اقسام سبعه که دانخوه کذشت خالی نباشد زیرا که اعمام میت یا ابوینی است یا ابی تنهاست یا امی تنها یعنی اخوه پدر میت یا از ابوین است یا از پدر تنها یا از ما در تنها این سه قسم یا اعمام مختلفند باینکه بعضی از ابوین و بعضی از اب تنها و بعضی از ام تنها یا بعضی از اب تنها و بعضی ام تنها این نیز سه قسم یا بعضی از ابوین و بعضی از اب و بعضی از ام این هم یک قسم مجموع هفت قسم پس اکر بوده باشند تماما از قسم اول یا دوم یا سیم تمام ترکه از ایشان است و تقسیم میکنند بالتسویه اکر تماما ذکور یا اناث باشند و اکر مختلف باشند

فللذکر مثل حظ الانثیین فی الاولین من غیر خلاف ظاهراً و در سیم بنا بر خلاف
مشهور و منصوص است که فرقی میان مذکر و مؤنث نباشد زیرا که اصل
در شرکت متعددین در چیزی اقتسام آنها در آن چیز بالتسویه است
و قسم چهارم راجع است بسوی اول زیرا که اعمام اب تنها ممنوع‌اند از میراث
بوجود اعمام ابوینی بدلیل بعض معتبره مؤیده بنقل اجماع و عدم خلاف
اما پنجم و آن این است که بوده باشد بعض ایشان از ابوین و بعضی از ام
تنها پس مشهور منصوص منقول علیه الاتفاق این است که از منتسب از جهة
ام سدس مال است اگر یک نفر باشد و ثلث مال است اگر متعدد باشند
و تقسیم میکنند بالتسویه اگر مختلف باشند در ذکوریت و انوثیت
و باقی از سدس یا ثلث از منتسب از جهة ابوین است خواه یکنفر باشد
و خواه بیشتر للذکر ضعف الانثی و ششم بحکم پنجم است زیرا که اعمام
اب تنها قائم مقام اعمام ابوینند وقت نبودن آنها بدون خلاف چنانکه
از جماعتی نقل شده است بلکه اجماع بر آن است چنانکه از غنیه و سرائر
معلوم است و هفتم راجع است بسوی پنجم زیرا که منتسب از جهة اب تنها
محجوب است این بود تمام کلام در اعمام و عمات تنها و در حقیقت راجع شد
اقسام ایشان بسه قسم و اما اخوال و خالات تنها تقسیم نمایند پس از برای
آنهاست نیز باعتبار بودن ایشان جمیعاً از ابوین یا از اب تنها یا از ام تنها

یا مختلفین اقسام آن نیز هفت است و راجع میشود بسه قسم زیرا که اقسام ثلاثه
اول متفقند در حکم و آن این است که تمام مال از ایشان است و تقسیم میکنند
میان همگی بالتسویه بدون فرقی میان مذکر با مؤنث و خاله از اب تنها
ساقط است بخاله از ابوین وقت اجتماع محجوب است با آنها در وقت بودن
آنها قائم مقام ابوینی است چنانچه گذشت در اعمام و هرگاه جمع شود خال
از ابوین یا از اب تنها وقت نبودن ابوینی با خاله از ام از برای من تقرب بام
سدس است اگر یکنفر باشد و ثلث است اگر بیشتر باشند و تقسیم میکنند
بالتسویه و باقی از باقی است بالتسویه نیز و تمام این مطالب نقل اتفاق بر آن
کرده‌اند مگر در خاله از ابوینی یا ابی پس گفته شده است تقسیم نمایند
ایشان للذکر مثل حظ الانثیین نه آنکه بالتسویه قسمت کنند و این قول
ضعیف و احتیاط در مواضع خلاف نیکوست و هرگاه جمع شوند اعمام
و اخوال پس از برای او ست شش صورت چنانکه دانستی از اینکه اقسام اعمام
بعد از اجتماع بعضی بسوی بعضی سه قسم باشد اعمام از ابوین و اعمام از ام و اعمام
مختلف باین معنی که بعضی از ایشان از ابوین و بعضی از ام و بر همین قیاس
پس اخوال یا متفقند در جهة یا مختلفند باینکه بعضی ابوینی و بعضی امی
و در جمیع میباشد از برای اخوال ثلث خواه یک نفر یا بیشتر باشد و از برای اعمام
دو ثلث است همچنین خواه یک نفر باشد یا بیشتر باشند و خلاف در صورت

اخوال واعمام است بانیکه از خال یا خاله است سدس چنانکه از جمعی نقل
شده است واز ایشان است عمانی یا بانیکه از عم یا عمه است نصف واز خال
یا خاله است سدس وباقی رد میشود بر هر دو بر قدر سهام ایشان چنانکه
از عمانی است واین قول ضعیف ومخالف معتبره مستفیضه است که موید
بشهرت واجماع محکیست وتقسیم میشود ثلث میان اخوال در حال تعدد
ایشان چنانکه تقسیم میشود اصل مال میان ایشان در صورت انفراد ایشان
از اعمام پس اگر متفق در جهة نسبت باشند بانیکه تمام ایشان از ابوین یا از اب
یا از ام باشند قسمت میکنند بالسویه بدون فرق بین ذکر وانثی واگر
مختلف باشند زیرا که متقرب بام سدس ثلث است اگر واحد باشد
وثلث است اگر بیشتر از واحد باشند بالسویه قسمت نمایند وباقی از برای
متقرب بابوین یا اب تنها است در وقت عدم متقرب بابوین واحد باشد
یا متعدد وقسمت میشود بر ایشان بالسویه ایضا چنانکه گذشت وساقط
میشود متقرب باب تنها بسبب ابوین وقت اجتماع متقرب باب با متقرب
بابوین وهمچنین تقسیم میشود ثلثان بر اعمام چنانکه تقسیم میشود اصل
مال میان ایشان وقت انفراد از اخوال پس اگر بوده باشند تمام ایشان
از ابوین یا از اب تنها از برای ایشان است تمام مال للذکر مثل حظ الانثیین
واگر بوده باشند از ام تنها تمام مال از ایشان است بالسویه بنا بر مشهور منصود

چنانکه

چنانکه گذشت واگر مختلف باشند پس از اعمام از طرف ام سدس
ثلثین است اگر یکنفر باشد وثلث ثلثین اگر اکثر باشد بالسویه وباقی
ثلثین از برای متقرب بابوین است یا باب تنها وقت نبودن متقرب بابوین
بتفاوت ومحجوب میشود متقرب باب تنها بمتقرب بابوین هرگاه جمع شوند
با متقرب بابوین پس اگر بوده باشد عم وعمه از اب وعم وعمه از ام وخال
وخاله از اب وخال وخاله از ام میباشد فریضه از پنجاه وچهار زیرا که سهام
اخوال اربعه وآن شش است داخل است در سهام اعمام اربعه وآن
هیجده است پس اکتفا میشود بان وضرب میشود در سه اصل فریضه
میرسد به پنجاه وچهار ثلث آن هیجده از برای اخوال دوازده از آن از خالین
از اب از هر یک شش وشش دیگر از آن از خالین از ام از هر یک سه ودو ثلث
آن که سی وشش است از اعمام اربعه بیست وچهار از عمین از اب از عم شانزده
وعمه هشت ودوازده از عمین از ام از هر یک شش واگر با اعمام واخوال
جمیعا زوج باشد نصف از اوست یا زوجه باشد ربع از اوست واز اخوال
وخالات ثلث اصل است قسمت میکنند او را میان خود شان مثل اقتسام
ایشان مال را حال انفراد ایشان وباقی وآن سدس است در صورت وجود
زوج وسدس وربع یعنی پنج از دوازده در صورت وجود زوجه از اعمام
وعمات قسمت میکنند چنانکه گفتیم وظاهر مصرح به از غیر واحد عد

خلافست دران واکر احد زوجین باشد با اعمام تنها غیر اخوال نصیب
اعلی از اویست مثلا زوج نصف و زوجه ربع و باقی از اعمام است به
تفصیلیکه مقدم داشتیم در انها پس اکر متفرق باشند از برای من تقرب
بام سدس اصل است با وحدت و ثلث است با تعدد و باقی از برای
من تقرب بابوین یا اب است و نقل صریح بعدم خلاف این نیز شده ست
مکر انکه در این مقام اشکالی است که وجه ان عنقریب دانسته شود
و همچنین است حکم در انچه را که کفتیم اکر بوده باشد احد زوجین با اخوال
تنها پس اکر بوده باشند متفرق میباشد از اخوال از ام بعد از نصیب احد
زوجین سدس اصل با وحدت و ثلث ان با تعدد و باقی از اخوال از ابوین
یا از اب بنا بر اشهر اقوال و از بعض اصحاب این است که سدس یا ثلث ار اصل
توکرا اعتبار نشود بلکه اعتبار میشود از باقی و از قواعد فخر الدین است که
اعتبار میشود از ثلث اصل نه از خود اصل و نه از باقی و واقف نشده ام
از برای مشهور بر مستندی معتمد بر سوای انچه را که اشعار دارد بان بعض
عبارات از اجماع بر ان و حال انکه محل منع است و لذا شیخ استاد کاظمینی اختیار
کرده است سعه قول ثانی را نظر باینکه باقی بعد از نصیب احد زوجین نصیب
ام است که منتقل بسوی جمیع خالوها است و این قول را اکرچه اعتراف
کرده است صاحب کشف اللثام در کتابش بعد از معرفت قائل ان لکن حکایت

مسئلهٔ [illegible]

کرده است علامه رحمه الله در جمله از کتبش بلفظ قیل لکن وحشتی با قول حق
نیست اکرچه کم باشد قائل ان همچنین انسی با غیر حق نباشد اکرچه بسیار باشد
قائلش چنانچه صاحب جواهر فرموده است بلکه متجه انستکه در اعمام
نیز هست پس از برای متقرب از ایشان بام سدس یا ثلث ما بقی بعد از نصیب زوج نیز
و نه ثلث ان و منع کرده است تحقق اجماع را اینجا نیز و من میکویم انچه را ذکر کرده
کرده است اکرچه متجه است در هر دو مسئله الا اینکه خلاف بین است در خصوص
مسئلهٔ اجتماع احد زوجین با اعمام خاصه و سبب اشکال است و مقتضی
رعایت احتیاط است مهما امکن و اما قول سیم انستکه ثلث نصیب خاله است
پس از برای متقرب بام سدس ثلث است با وحدت و ثلث ثلث است با کثرت
وارد شده است باینکه ثلث نصیب انها است با جمع شدن ان با اعمام و الا
جمیع مال از انها است پس اکر مزاحمت کند انها را احد زوجین مزاحمت میکند
کسی را که متقرب از انها باب است زیرا که حصهٔ ایشان چون بیشتر است باید
نقص بر انها وارد شود و باقی میماند حصهٔ متقرب بام که سدس است
یا ثلث خالی از معارض بنا بر این قول بلکه قول سابقش نیز اکر صحیح باشد
جاری میشوند در اجتماع احد زوجین با اعمام خاصه نیز با انکه ایشان
قائل نیستند باین مطلب اینجا و میکوئیم علاوه بر انچه ظاهر شد از انچه
شنیدی که سزاوار نیست ترک احتیاط در هر دو مسئله و ما اشاره کرده ایم

بجهة اشكال و موضع احتياط در هر دو مسئله در اين جدول كه وضع كرديم از براى بيان صور اعمام و اخوال مجتمعين و متفرقين با احد زوجين و بدون احد زوجين با ترديد بين اصل و باقى و جدول اين است

جدول سهام اخوال و اعمام متفرقه و مجتمعه با احد زوجين و بدون احد زوجين

		بدون احد زوجين	با احد زوجين
ا	اعمام ميت تماما از ابوين يا از اب	تمام مال از ايشان است بتفاوت	نصف از زوج يا ربع از زوجه و باقى از اعمام است بتفاوت
ب	اعمام ميت كه همه ايشان از ام باشند	تمام مال از ايشان است قسمت كنند بالسويه	از احد زوجين نصيب او است ما تسابق و باقى از اعمام بالسويه قسمت كنند
ج	اعمام ميت بعضى از ابوين يا از اب تنها و بعضى از ام	از متقرب بام سدس است با وحدت و ثلث با تعدد بالسويه قسمت كنند و باقى از بقيه بتفاوت	از احد زوجين نصيب او است و از متقرب بام سدس اصل با وحدت و ثلث آن با تعدد و باقى از باقى است بتفاوت
د	خالو هاى ميت همه ايشان از ابوين يا اب تنها يا از ام	تمام مال از ايشان است بالسويه كه فرق بين خاله و خالو نيست	از احد زوجين نصيب انها است و باقى از اخوال باشد بالسويه
ه	خالو هاى ميت بعضى از ابوين يا اب تنها و بعضى از ام	از متقرب بام سدس است با وحدت و ثلث با تعدد قسمت كنند بالسويه و باقى از باقى بالسويه نيز	از احد زوجين نصيب او است و از متقرب بام سدس اصل يا باقى با وحدت و ثلث آن با تعدد بالسويه و باقى از باقى بالسويه نيز
و	اعمام از ابوين و بعضى از ام با خالو ها كه همه ايشان از اب باشند يا همه از ام	از خالو ها ثلث است بكى باشند يا بيشتر بالسويه و از اعمام دو ثلث است بتفاوت	از احد زوجين نصيب او و از اخوال ثلث اصل بالسويه و از اعمام باقى است بتفاوت
ز	اعمام ميت از ابوين يا از اب با خالو ها كه بعضى از ايشان از ابوين يا از اب تنها و بعضى از ام تنها	از اعمام دو ثلث است بتفاوت و از اخوال ثلث سدس آن از متقرب بام با وحدت و ثلث آن با تعدد بالسويه و باقى از ثلث از باقى اخوال بالسويه نيز	از احد زوجين نصيب او و از اخوال دو ثلث اصل سدس ثلث از متقرب بام با وحدت و ثلث آن با تعدد نيز بالسويه و باقى از ثلث از ساير اخوال بالسويه و ما بقى بعد از نصيب احد زوجين و اخوال از اعمام است بتفاوت

تتمه جدول

		بدون احد زوجين	با احد زوجين
ح	اعمام از ام و خالو ها تماما از ابوين يا از اب يا از ام	از اعمام دو ثلث است بالسويه و از اخوال ثلث نيز بالسويه	از احد زوجين نصيب او است و از اخوال ثلث اصل بالسويه و از اعمام باقى بالسويه نيز
ط	اعمام از ام و اخوال بعضى از ابوين يا از اب و بعضى از ام	از اعمام دو ثلث بالسويه و دو ثلث آن باقى سدس آن از متقرب بام با وحدت و ثلث آن با تعدد بالسويه و باقى ثلث باقى از اخوال است بالسويه	از احد زوجين نصيب و ست و از اخوال ثلث اصل و باقى از اعمام بالسويه و ثلث اخوال سدس از متقرب بام با وحدت و ثلث آن با تعدد بالسويه باقى ثلث باقى از اخوال بالسويه
ى	اعمام بعضى از ابوين يا از اب و بعضى از ام و اخوال تمام از ابوين يا از اب يا از ام	از اخوال ثلث بالسويه و باقى از اعمام سدس ثلث آن از متقرب بام با وحدت و ثلث ثلث با تعدد بالسويه و باقى از باقى اعمام است بتفاوت	از براى احد زوجين نصيب او ست و براى خالو ها ثلث اصل بالسويه و بقيه براى اعمام است سدس آن هر تفصيله ذكر شد در كراهين
يا	اعمام بعضى از ابوين يا از اب و بعضى از ام و اخوال بعضى از ابوين يا از اب و بعضى از ام	از اخوال ثلث سدس آن از متقرب بام با وحدت و ثلث آن با تعدد بالسويه و باقى ثلث از باقى اخوال بالسويه نيز و از اعمام دو ثلث است سدس آن از متقرب بام با وحدت و ثلث آن با تعدد بالسويه و باقى دو ثلث از باقى اعمام بتفاوت	از براى هر يك از زوجين نصيب او ست از نصف يا ربع و براى اخوال ثلث اصل قسمت نمايند چنانكه در جدول اين كذشت كه سدس يا ثلث براى متقرب بام بالسويه و بقيه براى بقيه اعمام است بتفاوت

فصل دويم در بيان ميراث اولاد اعمام و اخوال است بدانكه

شمرده نشوند اعمام و اخوال دو صنف در ميراث مانند برادرها و اجداد ميت تا آنكه حاجب نشوند بعيد از يكى از اينها بديكرى چنانچه حاجب نشوند برادرزاده ها با اجداد و نه اجداد بعيده ببرادرها بلكه شمرده شوند يك صنف زيراكه اعمام و اخوال از فروع اجدادند و انها صنف واحدند چنانچه با بودن نزديك از اجداد بعيد ميراث نبرد هم چنين است در اين مسئله يعنى اولاد فرقى نيست بين آنكه اولاد اعمام

یا اخوال یا قریب باشد میخواهد عمو باشد یا خالو ملخص آنست ارث
نمیبرد با احدی از فریقین احدی از اولاد هر دو بنا بر مشهور منصور بدلیل
آیهٔ اولی الارحام و جملهٔ از معتبرهٔ عامه و خاصه مؤیده بشهرت بل اجماع
منقول خلافا للماعن الاسکافی در ابن خال با عم باین حیثیت که قرار داده است
از برای عم دو ثلث و از برای ابن خال ثلث و باشذ وذش مردود است بانچه
گذشت بلی مستثنی است از آنچه را که اشاره کردیم بان از قاعدهٔ کلیه
منع اقرب ابعد را که مدلول علیها ست بالکتاب و السنة باخبار معتبرهٔ
مؤیده باجماعات محکیه مسئله معروفه و آن اینستکه هرگاه جمع شود
ابن عم از ابوین با عم از اب تنها ابن عم اولی ست با رث بردن و عم ارث
نمیبرد و این مسئله اجماعیست میان طایفه چنانکه حکایت کرده است
انراجماعتی بلکه گفته شده است حکایت اجماع بر این متواتر و منتظافر است
و باین سبب روایات ضعیفه که وارد در این باب است منجبر است و اشکالی
در مسئله نیست مادامیکه این صورت بر این حال باشد و اما اگر متغیر
شود بدخول زوج یا زوجه با آنها یا بتعدد [illegible] بنین یا هر دو پس
گفته شده است بتغیر حکم و ابن عم حاجب نشود از عم در این وقت
بلکه میباشد محجوب بر یعنی حاجب بودن عم را اقتصار در مورد مخصوص
باید کرد در ما خالف الاصل یعنی قاعدهٔ مقرره از تقدیم اقرب بر خصوص

لانه تقدیم برادر ابی ... / بر اینکه ابن ابوینی است / بدعم ابی وحده

صورت منصوصه که مجمع علیها ست و گفته شده است متغیر نمیشود حکم
مزبور بجهت ضرورت تحقق صدق با وجود احد زوجین و اولویت تعدد
از ابن عم از متحد از جهة ضرورت سبب ما نعیت ارث از عم بودن پس فرقی
میان عم متحد و متعدد نیست و این اقرب بقاعده است و بر این رفته است
شیخ ما و صاحب جواهر و نقل جزم کرده است بان از دروس بلی اگر حاصل شود
تغیر بذکوریت و انوثیت مثل اینکه بدل ابن عم دختر عم یا بدل عم عمه شود
ظاهر تغیر حکم است و لزوم رجوع بسوی قاعدهٔ اولیه و اگر منضم شود بدو
خال پس در آن اقوالی است اقرب آن شرکت ابن عم است از برای خال در حرمان
عم از جهة وجود مقتضی از جهة حرمانش و آن ابن عم است و انتفاء مانع
از آن و انتفاء مقتضی از جهة حرمان خال یا ابن عم زیرا که عم مانع و حاجب
خالو نشود پس چون عم حاجب نمیشود ابن عم اولی است بعدم مانعیت
و از آنچه ما ذکر کردیم ظاهر میشود حال در سایر فروض متصوره در مقام

اعادة و افادة بدانکه اولاد اعمام و عمات و اخوال و خالات
از هر طبقه قائم مقام آباء و امهات خودشان خواهند بود در صورت
فقدان ایشان و ظاهر آنست که خلاف در مسئله نباشد چنانچه
ناطق است ادلهٔ داله بر تنزیل هر ذی رحمی منزله منسوب الیه بابوت چنانچه
تمام علماء ما رضوان الله علیهم فرموده اند و بنا بر این اخذ میشمان بدل

ولد هر کسی یکی باشد یا بیش نصیب پدر خود را چنانچه در ریاض فرموده است
ولد عم یا عمه اگرچه دختر باشد دو ثلث دارد و ولد خاله و خالو اگرچه
پسر باشد ثلث بگیرد و پسر عمه و دختر عمو ثلث را میگیرند و مساوی میشود
پسر خالو و پسر خاله و برای اولاد عم یا عمو از مادر سدس باشد اگر یکی باشد
و در صورت تعدد ثلث و باقی برای اولاد عم ابوینی باشد یا ابی با نبودن
اولاد عم ابوینی و همچنین است حکم در اولاد خؤله متفرقه پس اگر جمیعا
مجتمع شدند پس برای اولاد خالو واحد یا خاله که واحد باشد از ام سدس
ثلث است و از برای اولاد دو خالو یا دو خاله یا زیاده که از مادر باشند ثلث
ثلث است و باقی آن از برای متقرب باب باشد از ایشان و چنین است حکم
در اولاد عمومه متفرقین با اضافه بثلثین و همچنین تقسیم کنند اولاد عمومه
از ابوینی یا ابی در صورت عدم ابوینی بتفاوت للذکر مثل حظ الانثیین
در وقتیکه اخوه مختلف باشند در ذکوریت و انوثیت و قسمت کنند
اولاد عمومه از ام بتساوی و همچنین است اولاد خؤله مطلقا میخواهند از پدر
باشند میخواهند از مادر میخواهند ابوینی باشند تا این حد که فرمایش
صاحب ریاض است و شرح لمعه و ملخص آن اینست فرض کنیم آن کسی را
که اولاد باو تقرب یابند از پدران و مادران ایشان از عمو و خالو موجود
و ساقط نمائیم از ایشان کسانیکه ممنوع از ارث باشند مانند عمی که از اب باشد

با بودن

با بودن عم ابوینی و تعیین شود نصیب هریک از آنانیکه ارث میبرند از جدول
سابق پس نصیب هریک که معلوم شد او را بر اولادش تقسیم کنیم بالتسویه
اگر متقرب بخالو یا خاله باشند مطلقا یا بعم یا عمه از ام و اگر متقرب بعم یا عمه از ابوین
یا اب للذکر مثل حظ الانثیین پس اگر باشند اولاد عمومه و خؤله بیست نفر
مثلا ده نفر از اعمام ابن و بنت از عم ابوینی و بنت از عمه ابوینی و ابنان و بنتان
از عم امی و ابنان از عم ابی و ده نفر از اخوال ابن و بنت خال از ابوین و ابن و بنت
خاله از ابوین و دو نفر از خال از ام و دو نفر از خاله امی و دو نفر از خال از اب
پس هرگاه فرض شود بدل اولاد پدران و مادران ایشان وارث میشود عم و عمه
از ابوینی و عم از ام و عم از اب و خال و خاله از ابوین و خال و خاله از ام و خال
و خاله از اب و بعد از اسقاط متقرب از اب تنها از طرفین برمیگردد مفروض
بصورت اخیره از جدول سابق و مسئله میباشد از سیصد و بیست و چهار
زیرا که اصل فریضه ثلثه است یکی از اخوال که وارث شدند شکسته میشود بر حسب
سهام آنها و آن شش است چه لابد است از تقسیم نصیب آنها اولا اثلاثا
پس از آن تنصیف هریک از ثلث و ثلثین پس محتاج است بمخرج مشترک
نصف و ثلث که شش باشد و دو از اعمام که وارث شدند سهام آنها نیز شکسته
میشود و آن هیجده چه محتاج میشود بسوی سدس نصیب آنها اولا پس ثلث
خمس سدس که نصیب عمتین از ابوین است و مخرج ثلث سدس هیجده است

وچون شش داخل در اوست اکتفا بهمان هیجده میشود وضرب میشود در سه
حاصل اصل فریضه میشود پنجاه وچهار و بوجه دیگر محتاج میشود در طرف
اخوال بسوی نصف ثلث ثلث ودر طرف اعمام به ثلث خمسه اسداس ثلثین
ومخرج اول هیجده است ومخرج دوم پنجاه وچهار واز بابت دخول هیجده
در آن اکتفا بآن کردیم پس فریضه اعمام واخوال مذکور میشود پنجاه وچهار
ثلث آن هیجده از اخوال اربعه دو ثلث این ثلث دوازده از برای خال وخاله
ابوینی از هر یک شش و ثلث ثلث آن شش از برای خال وخاله امی از هر یک
سه و دو ثلث پنجاه وچهار سی وشش از اعمام ثلثه سدس آن نه از عم امی وباقی
از عمین ابوینی دو ثلث باقی بیست است از عم و ثلثش ده از عمه پس از آنکه
تعیین سهام اشخاص مذکوره شد پس تقسیم میشود سهم هر یک از آنها
بر اولاد ایشان پس آن شش که از خال است از برای دو فرزند اوست بالتوبر
و آن شش که از برای خاله است نیز از برای دو فرزند اوست بالتوبر و آن سه
که از برای خاله دیگر است از دو فرزند اوست نیز بالتوبر و شکسته میشود
بر عدد آنها و آن دو است وهمچنین آن سه که از خاله دیگر است وسهم هر یک
از دو عم ابوینی از دو فرزند اوست اثلاثا و آن نیز شکسته میشود بر سهام
آن که سه است واگر بخواهی بنگر بر عدد آنها که هر مذکر با انثی وقت اجتماع
حساب میشود دو نفر و آن شش که از عم امی است از برای اولاد اربعه اوست

بالتوبر و شکسته میشود بر عدد آنها ولکن میان نصیب عدد در اینجا
توافق بنصف است پس تبدیل میکنیم عدد را بنصف آن که دو است و مثل
نصف وعدد در منکسرات سابقه تباین است پس باقی میگذاریم عدد را
بر حال خود یعنی هر یک از ولدین خال را که اثنان است و ولدین خاله که نیز
اثنان است و ولدین عم که محسوب به ثلثه باشند وهمچنین ولدین عمه را
که تبدیل بغیر نمیکنیم چنانکه اربعه را که عدد اولاد عم است تبدیل باثنین
کردیم واکتفا میکنیم در هر یک از متماثلین بواحدی از آن و ساقط مینمائیم
باقی را پس باقی میماند اثنان و ثلثه و از بابت تباین این دو ضرب میشود
یکی از این دو در دیگری حاصل میشود سته پس ضرب میشود حاصل در اصل
فریضه آباء وامهات یعنی در پنجاه وچهار حاصل میشود سیصد وبیست
وچهار چنانچه مقرر است فی محله واگر بخواهی بگو ثلث فریضه که از اولاد
اخوال است لابد است از تثلیث اولا نظر باینکه نصیب خال ابن از ابوین ضعف
نصیب خاله ابن از ام است پس لابد است از اینکه تضعیف شود ثلث ثلث
وهمچنین است دو ثلث آن بجهت آنکه نصف از خال و نصف از خاله شود
پس لابد است از اینکه تنصیف شود هر نصف تا بوده باشد نصف نصف
از ابن خال و نصف دیگر از برای بنت خال پس در طرف اولاد اخوال احتیاج
میشود بسوی نصف نصف ثلث ثلث واما ثلثان دیگر از فریضه لابد است

از ثلثین اولاد قسمت کنند سدس را که از برای عم است بر اولاد اربعه اش ارباعا و پنج
سدس را بر اعمام یا عمین از اب ثلاثا چنانکه گذشت پس قسمت کنند سهم هر یک از آن
دو را بر اولاد ایشان نیز اثلاثا پس در طرف اولاد عم ازام محتاج باشد بسوی
ربع سدس ثلثین و در طرف اولاد عمین اخوین بسوی ثلث ثلث پنج سدس دو ثلث
پس محتاج میشوم از جهة خاطر اولاد اخوال و اعمام بسوی کسور ثلثه که مخرج اول آنها
سی و شش و مخرج دوم هفتاد و دو و مخرج سیم صد و شصت و دو آن وقت محتاج
میشوم بمخرج مشترک میان مخارج ثلثه پس میگوئیم مخرج دوم که هفتاد و دو است
چون کسر از آن جزء واحد نیست بلکه دو جزء است نظر بتکرار ثلث دو مرتبه چنانکه
دو ثلث مخرج آن چهل و هشت و سدس این دو ثلث هشت و ربع این سدس
اثنان پس ربع سدس ثلثین از هفتاد و دو کر اثنان است رد میکنیم بسوی واحد
و مخرج را نیز تنصیف میکنیم میشود یک جزء از سی و شش زیرا که مراد از مخرج
کسر اقل عدد است که صحیح باشد کسر از آن مخرج چنانکه در اثنین گفته نمیشود
از شش که دو سدس اوست و مخرج شش است بلکه گفته میشود ثلث و مخرج
سه پس همچنین اینجا گفته نمیشود کسر دو جزء از هفتاد و دو است بلکه گفته میشود
واحد از سی و شش است پس راجع میشود این کسر بسوی مخرج اول و هرگاه
دو کسر متحد شوند دو مخرج نیز متحد باشند پس ملاحظه میکنند این
مخرج را با ثالث و کسر در آن نیز از جهة تثنیه ثلث و تکرار سدس پنج مرتبه میشود

ازاین

از این مخرج پس لابد رد میکنیم عشره را بسوی واحد و مخرج را نیز بسوی عشر آن
و چون عشر صحیح ندارد باقی را که داشتیم بر حال خود و چون ممکن بود رد کنیم
عشره را بسوی نصف و همچنین مخرج را بسوی نصف زیرا که نصف صحیح دارد
پس کسر را راجع ساختیم بر پنج از هشتاد و یک و آن وقت ملاحظه کردیم سی
و شش را با صد و شصت و دو از جهة توافقشان در نصف تسع چه مجید
هر دو را اعاد کند ضرب کردیم نصف تسع اول را مثلا و آن اثنان است در
در ثانی یا ملاحظه میکنیم با هشتاد و یک و آن وقت متوافقند در تسع پس ضرب
کردیم تسع یکی از این دو را در دیگری و حاصل بر هر دو نقد بر سیصد و
بیست و چهار است و آن مخرج مشترک میان کسور ثلاثه است و این
فریضه ایست که صحیح است از آن اخراج سهام پس ثلث آن صد و هشت
از برای اولاد اخوال و ثلث این ثلث سی و شش است و نصیب خالین از ام است
از اولاد اربعه هر دو است بالسویه و دو ثلث آن هفتاد و دو نصیب
خالین از ابوین زیرا که اولاد اربعه ایشان نیز بالسویه و ولدین خال اب
محجوبند مثل پدر ایشان و دو ثلث فریضه دویست و شانزده از اولاد
اعمام سدس دو ثلث سی و شش نصیب عم ازام است زیرا که اولاد اربعه او
بالسویه و پنج سدس این دو ثلث صد و هشتاد نصیب عمین از ابوین است
دو ثلث آن صد و بیست زیرا که ولدین عم از ابوین هشتاد و از بنت چهل و ثلث آن

شصت از برای اولاد بن عمه از ابن آن چهل و از بنتش بیست و ولد عم از اب مثل پدرشان
محجوبند و اگر زیادتی توضیح را خواهی نظر کن در این شکل

فریضه ۳۲۴				
ثلث فریضه از اولاد اخوال ۱۰۸				
ثلث این ثلث از خالین از ام ۳۶		خال از اب محجوب است و هم چنین اولادش	دو ثلث این ثلث از خالین از ابوین ۷۲	
از خال ۱۸	از خاله ۱۸		از خال ۳۶	از خاله ۳۶
از ابنش ۹ — از بنتش ۹	از ابنش ۹ — از بنتش ۹		از ابنش ۱۸ — از بنتش ۱۸	از ابنش ۱۸ — از بنتش ۱۸
دو ثلث فریضه از اولاد اعمام ۲۱۶				
سدس این دو ثلث از عم از ام ۳۶		عم از اب محجوب است و هم چنین اولادش	پنج سدس این دو ثلث از عمتین از ابوین ۱۸۰	
از دو ابنش ۱۸	از دو بنتش ۱۸		از عم دو ثلث آن ۱۲۰	از عمه ثلث آن ۶۰
یک ابن ۹ — یک ابن ۹	یک بنت ۹ — یک بنت ۹		از ابنش ۸۰ — از بنتش ۴۰	از ابنش ۴۰ — از بنتش ۲۰

فصل

فصل سیم در سایر طبقات این مرتبه است هرگاه منتفی شود طبقهٔ
اولی از اعمام و اخوال و اولاد آنها و احدی از آنها باقی نماند میراث میت از برای طبقهٔ
ثانیه است که اعمام و عمات و اخوال و خالات پدر و مادر میت باشند پس اگر
تمام اینها منتفی شوند از برای اولاد آنهاست و اگر این طبقه نیز منتفی شوند
از طبقهٔ ثالثه است که مراد اعمام و عمات و اخوال و خالات جد و جده باشد
و بعد از آنها در صورت فقدان همگی اولاد آنهاست بقول الصادق علیه السلام
کل ذی رحم بمنزلة الرحم الذی یجر به الا ان یکون وارث اقرب الی المیت منه چه در این
صورت اقرب حاجب است ابعد را و ظاهر است که طبقهٔ اولی اقرب است بمیت
از طبقهٔ ثانیه و همچنین طبقهٔ ثانیه از طبقهٔ ثالثه پس ابن عم و ان نزل مقدم است
بر عم اب زیرا که اصل ابن عم جد است و اقرب است از اصل عم اب که پدر جد است
و هکذا در تمام صور چنانکه گذشت از تقدم احفاد میت و ان نزلوا بر اخوه
میت چه نواده و نبیره از فروع خود میت باشند هر چند با عقاب نازله
باشند و اخوه از فروع پدر میت است پس از آن تقدیم اولاد اخوه و ان نزلوا
بر اعمام زیرا که اعمام از فروع جد است و از آنچه ذکر کردیم ظاهر میشود ضعف
آنچه را که از عمانی است از تشریک میان عمهٔ ام و دختر خاله و چون اقل ما یفرض
از برای ایشان از اعمام و عمات و اخوال و خالات در طبقهٔ اولی چهار است عم
و عمه و خال و خاله مثل جد و جده اربعه چهار از برای اب که عم و عمه و خال و خاله

در طبقهٔ ثانیه ضعف آن که هست …

اب میت باشد و چهار از برای ام که عم و عمه و خال و خاله ام میت باشند پس هرگاه
جمع شدند تمام هشت نفر ارث میبرند جمیعا از جهت تساوی ایشان در درجه
و از برای تمام من تقرب منهم بالام از عم و عمه و خال و خاله ثلث است بالسویه
اربعا و از برای من تقرب بالاب دو ثلث باقی پس از ان دو ثلث از ان از عم و عمه
اب بتفاوت للذکر ضعف الانثی و ثلث از برای خال و خاله اب بالسویه
کما هو المحکی عن المشهور و از محقق طوسی اینست که از خال و خاله ام ثلث ثلث است
بالسویه و از عم و عمه ام دو ثلث است بالسویه و سهام اقارب اربعه اب مثل مشهور است
و از کشف اللثام از قائل مجهول ظاهر میشود که از برای اخوال اربعه از طرفین
ثلث است بالسویه و از برای اعمام اربعه دو ثلث است و ثلث این دو ثلث
از عم اب و عمه اب است بالسویه و دو ثلث ان از عمه و عم اب است اثلاثا و اصل
مسئله بنا بر مشهور از صد و هشت است مثل مسئله اجداد ثمانیه مگر
انکه طریق اینجا این است و از جهت توافقش با اول در نصف ضرب میکنیم
نصف یکی را در دیگری پس مجتمع در ثلثه اصل فریضه است که میرسد
بصد و هشت و همچنین است بنا بر قول اخیر و اما بنا بر قول ثانی صحیح است
از پنجاه و چهار زیرا که سهام اقربای ام شش است و داخل است در سهام اقربای
اب که هیجده است پس اکتفا باکثر میشود و ضرب میکنیم او را در اصل فریضه
یعنی در سه میرسد به پنجاه و چهار و در ریاض بعد از ذکر اقوال ثلاثه

میگوید

میگوید مسئله خالی از نصوص است پس سلوک جادهٔ احتیاط در ان بصلح
و امثال ان با امکان مطلوب است و الا چاره جز از مشهور نباشد و میگوییم
که انچه را از باب احتیاط مذکور داشته که مطلوب است انست که هر یک
از اقوال ثلثه با خلوش از نص محل کلام و اشکال است و ان کان اوسطها
اولها و اشکال بیشتر است در انچه که اگر مختلف شود جهت عمومه و خوله
مثل اینکه اعمام یا اخوال اب باشد مثلا بعض ایشان از ابوین یا از اب و بعض
دیگر از ام زیرا اگر قسمت مختلف میشود انوقت و با اختلاف قسمت اشکال
زیادتر میشود و در ما تقدم گذشت از مشهور از اطلاق قول باینکه ثلثین
باقی دو ثلث ان از عم و عمه اب است بتفاوت و این مسلم است هرگاه
بوده باشند از ابوین یا از اب نه انکه بوده باشند از ام یا بوده باشند
یکی از این دو از ابوین یا اب و دیگری از ام یا مجتمع شوند با اعمام دیگر
با اختلاف جهت قرابت چنانکه ظاهر میشود از انچه که در فصل اول
گذشت از این باب و همچنین اشکال زائد میشود هرگاه داخل شود
با احد فریقین از اعمام یا اخوال زوج یا زوجه از انچه که انجا گذشت از اشکال
و خلاف در این است که سهم متقرب بام از ثلث یا سدس است یا از اصل ترکه
یا از ما بقی بعد از نصیب احد زوجین و بالجمله موارد اشکال متعدد است
و شیخ در جواهر الکلام اشاره بسوی جمله از انها کرده است وقتیکه فرمود

در بیان میراث اعمام و اخوال ثمانیه

بعد از بیان قول محقق وهو القول الاول من الاقوال الثلثة التی حکینا
عن المشهور ولکن گاه مشکل باشد با اینکه متجه نیز قسمت ثلث سهم ام است
بر قرابت ام اثلاثا مثل دو ثلث اب از برای عم و عمه ام که ثلث از سه ثلث باشد
بالسویه قسمت کنند و یک ثلث دیگر از سه ثلث برای خال و خاله ام بینهن
قسمت کنند بجهة نصوص در قسمت اثلاث مطلق است بین اعمام و اخوال
و با این سبب خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله جزم نموده است پس این مسئله
نظیر مسئله اجداد ثمانیه بنا بر مذهب معین الدین مصری خواهد بود و صحیح
میشود از بیجاه و چهار لکن در ان منع شده است صدق عم و عمه ام بر عم میت و با
سبب شناخته میشود انچه که در قول سیم است از اینکه از برای اخوال اربعه
ثلث است بالسویه و از برای اعمام اربعه ثلثان از خصوص اعمام و اخوال پس
ثلث از دو ثلث از برای عم و عمه ام است بالسویه و دو ثلث دیگر از ان از برای
عم اب و عمه اب است اثلاثا و صحیح است نیز از صد و هشت و ظاهر از کشف اللثام
ضرورت و ابتناء او ست بر صدق انچه که شناختی منع انرا الا ان یقال
اینکه حقیقت عمومة اخوه از اب از طرف ام یا اب و حقیقت خوله اخوه از ام از طرف
اب و ام نیز و این وقت متجه است صدق بر جمیع و فیه انه مع التسلیم معارض
بقاعدة ارث کل ذی رحم نصیب من یتقرب به و شبهه نیست در تقرب از بعض
اب باب و ام بام و اگر بعض ایشان اعمام و اخوال باشند چاره نیست از شراکت

خال و خاله از برای اب عم و عمه از اب چنانکه چاره نیست از شرکت عم و عمه ام از برای
خال و خاله ام و از اینجا است که مشهور فتوی داده اند بانچه شناخته شد مگر
انکه ایشان ملاحظه تساوی کرده اند در قرابت ام لاصالته خصوص در اقرباء
بخلاف قرابت اب پس معامله کرده اند انرا معامله وارث از نصیب اب
و ظاهر تقیید عبارت مصنف است بانچه اگر هرگاه جمع شوند و جهة
قرابت انها متحد باشد و الا شبهه نیست در اختلاف قسمت با فرض اختلاف
جهة عم و عمه و جهة خال و خاله از اب بلکه ام نیز فی قول پس میباشد از برای
عمه یا عم از قبل ام سدس از دو ثلث ثلثین و باقی از دیگران و از برای خال
و خاله از ام هم چنین از ثلث ثلثین است و باقی از برای دیگر و همچنین در ام
و از این دانسته میشود حال در حکم از شانزده و ان چنان است که اگر جمع
شود عم و عمه اب از ابوین و مثل ان عم و عمه از ام و خال و خاله از ابوین
ابن عم و عمه از ام و خال و خاله از ابوین و مثل ان خال و خاله از ام پس این
میباشد از هشت از قبل ام ثلث دو ثلث ان ثلث از اعمام اربعه ام ثلث ان
از من تقرب منهما است با ام بالسویه بنا بر مشهور و دو ثلث ان دو ثلث از من
تقرب با بوین بتفاوت یا بالسویه و ثلث ثلث از برای اخوال اربعه است ثلث
ان از من تقرب منهما با ام است بالسویه و ثلثان از من تقرب با بوین و بتفاوت
یا بالسویه و شاید این ظاهر تر باشد و محتمل است قسمت ثلث اثلاثا

ومذکر و مونث مساوی است از جهة تقرب جمیع بام و محتمل است بودن ثلث ثلث
از اخوال بالسویه و دو ثلث ان از اعمام ام همچنین از متقرب بام و محتمل است
قسمت نیز ثلث دو نصف باعتبار انکه ملاحظه اعمام ام نیز بر رؤس نصف ان از اخوال
یا بر تفاوت یا بالسویه بنا بر احتمالین و نصف از اعمام ام همچنین بنا بر احتمالین و معلوم شد
دیگاهی حاصل میشود از این جهة انکه ثلث از بابت قرابت ام در ان احتمالات
ثلثه است بعبارت دیگر از این وجوه بواسطه قرابت ام احتمالات ثلثه حاصل
میشود چنانکه یکی از ان احتمالات قسمت میان ایشان است بر عدد رؤس
بالسویه و دوم تنصیف اوست میان دو قبیله عمومه و خوله و سیم قسمت
بین قبیلتین است اثلاثا و هر یک از دو احتمال الاخیر محتمل است دو احتمال دیگر را
یکی قسمت نصیب هر قبیله از نصف یا ثلث یا از ثلثین بر رؤس دوم
قسمت بر ایشان است اثلاثا و اما ثلثان از اصل مال پس از جهة قرابت اب است
ثلث ان از خال و خاله از اب است اثلاثا بین ایشان از برای متقرب باب از ایشان
ثلث ان از برای خال و خاله از طرف مادر بالسویه و دو ثلث دیگر از برای
خال و خاله ابوینی بهمین نحو بنا بر مشهور و ثلثان ثلثین از عمین و عمتین است
اثلاثا ثلث ان از برای عم و عمه از قبل ام است بالسویه بنا بر مشهور و دو ثلث
از عم و عمه از قبل اب اثلاثا بقول واحد پس بر تقدیر قسمت نصیب قرابت ام
ثمانیه صحیح میشود قسمت از شش صد و چهل و هشت و همچنین بر تنصیف

بر قبیلتین و قسمت نصیب هر قبیل بر عدد رؤس و اما بر تقدیر قسمت اثلاثا
پس صحیح است از سیصد و بیست و چهار و هم چنین اگر قسمت شود ثلث بر هر دو
قبیله اثلاثا پس نصیب هر قبیل بر عدد رؤس است اما اگر قسمت کند
او را یعنی نصیب هر قبیله را اثلاثا نیز قسمت شود پس صحیح است از صد و
شصت و دو انتهی کلامه و چون توضیح مذکور مناسب بود پس میگوئیم
انچه را که ذکر نموده است او را در حکم ستة عشر از وجوه خمسه و بیان بعض
در هر یک از انها پس از ان ذکر اقسام و صور این طبقه را نموده با حکم هر یک
از انها پس میگوئیم اما حکم وراث شانزده کانه پس ان این است که از برای
اقربا و اب ثمانیه از ایشان دو ثلث از ترکه است که تقسیم میشود بر ایشان
چنانکه بیان کرده است بقولش و اما دو ثلث از اصل المال فلقرابة الاب الخ
و عدد دیگر از ثلثین ان سهام این هشت نفر استخراج میشود هشتاد و یکست
زیرا که لابد است از تقسیم ثلثین اولا اثلاثا تا انکه ثلث ان ثلثین از اخوال
اربعه باشد پس از ان این ثلث از خالین از قبل ام از هر یک نصف ان
و دو ثلث ان از خالین از قبل اب پس میباشد سهم هر یک از او این نصف ثلث
ثلث ثلثین و مخرج ان کسر که مضروب مخارج مفرده بعضی است در بعضی
پنجاه و چهار است و کسر مذکور ثلثه از این عدد است که دو ثلث هشتاد
و یک است یعنی سه از هشتاد و یک هرگاه یکی فرض شود و سهم هر یک

ازخالین ازقبل اب نصف دوثلث ثلث آن دوثلث است یعنی ثلث ثلث ثلثین
زیرا که نصف ثلثین ثلث است و سهم آن شش است از پنجاه وچهار همچنین
وسهم ازعمتین ازام نصف ثلث دوثلث دوثلث است واین نیز شش از پنجاه
وچهار باشد چنانچه گذشت وسهم عم ازقبل اب ثلثان از دوثلث دوثلث
آن دوثلث شش هم عمه ازقبل اب ثلث از دوثلث دوثلث آن دوثلث است
ومخرج ازاین دوکسر اگر هشتاد ویک باشد بملاحظهٔ ضرب مخرج ثلث
در مخرج ثلثین پس حاصل که نه است در مخرج ثلثین نیز پس حاصل بیست
وهفت است در مخرج ثلثین نیز مگر آنکه آن دو خارج میشوند نیز از پنجاه
وچهار ازعم از آنها شانزده واز عمه هشت پس میباشد پنجاه وچهار مخرج
از برای سهام ثمانیه وآن دوثلث از فریضه است پس اصل فریضه هشتاد
ویک است وآن عدد بیست که منقسم میشود دوثلث آن براقرباء اب
ثمانیه جمیعا بدون کسر واما اقرباء ام ثمانیه پس از ایشان است ثلث
ترکه ودر تقسیم آن برایشان وجوه ثلثه است چنانکه شنیدی اول
آنستکه تقسیم شود برایشان اثمانا بالتسویه پس میباشد از هریک
از ایشان ثمن از ثلث ومخرج آن بیست وچهار است واز جهت توافق آن
با هشتاد ویک در ثلث زیرا که ثلثه هر دو را عاد کند ضرب کردیم ثلث
یکی از این دو را در دیگری حاصل میشود ششصد وچهل وهشت

حاشیه: کیفیت قسمت نصیب ... [illegible]

وآن فریضه است براین وجه واز آن صحیح است سهام پس ثلث آن دویست
وشانزده است از اقرباء ام ثمانیه است از هریک بیست وهفت ودو ثلث
آن چهارصد وسی ودو از برای اقرباء اب ثلث این دوثلث صد وچهل
وچهار از برای اخوال اربعه ثلث اوست چهل وهشت از خالین از ام
از هریک بیست وچهار ودوثلث آن نود وشش از خالین از ابوین از هر یک
چهل وهشت ودوثلث این دوثلث دویست وهشتاد وهشت از برای
اعمام اربعه ثلث این دوثلث نود وشش از عمتین از ام از هریک چهل وهشت
ودوثلث آن صد ونود ودو از عمتین از ابوین از عم صد وبیست وهشت
واز عمه شصت وچهار وباین وجه اشاره کرده است بقولش فعلی تقدیر
قسمة نصیب قرابة الام ثمانیة الخ وسابقا علیه بقوله احدها قسمته بینهم
وقبله بقوله ویحتمل قسمة الثلث اثمانا الثانی آنستکه تقسیم شود ثلث بر ایشان
باین قسم که تنصیف کند ونصفی با عمام بالتسویه خواه چهار نفر یا کمتر
یا بیشتر باشند ونصف دیگر را اخوال برند همچنین وچون مفروض
اینست که اعمام چهارند وهمچنین اخوال چهار پس منقسم میشود ثلث
بسوی ثمانیه متساویه وبر میگردد بوجه اول ودر آن دانستی فریضه
وکیفیت تقسیم را وباین اشاره کرده است بقولش وکذلک علی التنصیف
علی القبیلتین الخ وسابقا علیه که احتمال دادند قسمت نصیب هر قبیله را

حاشیه: هر نصفی چهار خمس ایشان منقسم میشود

از نصف برؤس و قبل از این که احتمال دادند قسمت ثلث و ا بنصفین
بر تساوی و فی قوله و یحتمل قسمة الثلث الخ الثالث انستکه تقسیم ثلث
بر هشت کنند بانکه تنصیف کنند نصفی با عمام اثلاثا ثلثی از عمین از ام
بالسویه و دو ثلث از عمین از ابوین بالسویه یا بتفاوت و نصف دیگر
از اخوال اثلاثا نیز مثل اعمام و فریضه ابوقت از سیصد و بیست و چهار است
زیرا اگر مفروض انستکه سهم اعمام که نصف ثلث است ثلثی از عمین از ام
بالسویه باشد از هر یک نصف ثلث از نصف ثلث و مخرج ان سی و شش است
و دو ثلث از عمین از ابوین یا بالسویه یا بتفاوت و بنا بر اول از هر یک میشود
نصف ثلثین از نصف ثلث یعنی ثلث از نصف ثلث و ان یکی از هیجده است
و بنا بر ثانی از عم از ابوین دو ثلث از دو ثلث از نصف ان دو ثلث است
و ان چهار از پنجاه و چهار است یعنی دو از بیست و هفت و از عمه ثلث
ثلثین از نصف ثلث و ان دو از پنجاه و چهار است یعنی یک از بیست
و هفت و کلام در سهم اخوال که نصف ثلث است مثل کلام در سهم
اعمام است بدون تفاوت پس ان وقت مخرج از برای سهام اقرباء ام ثمانیه
بنا بر اول یعنی بر تساوی سهم عمین از ابوین سی و شش باشد از جهة
دخول هیجده در ان و توافق ان با سهام اقرباء اب که هشتاد و یک است
بر تسع پس ضرب میکنیم تسع ان را که چهار است در هشتاد و یک

حاصل

حاصل ضرب میشود سیصد و بیست و چهار و بنا بر دویم میباشد از صد
هشت از جهة توافق سی و شش با بیست و هفت نیز در تسع چه عاد هر دو را
میکند پس تسع احد هما را در دیگری ضرب میکنیم حاصل میشود صد و
هشت و ان متوافق است با هشتاد و یک در ثلث تسع چه عاد هر دو را
بیست و هفت میکند پس ضرب میکنیم ثلث تسع ثانی را مثلا و ان ثلثه است
در اول حاصل میشود سیصد و بیست و چهار و ان فریضه است بر این وجه
و صحیح است اخذ سهام از ان پس دو ثلث از اقرباء اب است علی ما مر و تنصیف
میشود ثلث ان بر اقرباء ام چنانکه ذکر شد و باین وجه اشاره کرده است
بقوله و اما علی تقدیر قسمة اثلاثا الخ و سابقا علیه بقوله والثانی قسمة
علیهم اثلاثا و قبله حیث احتمل قسمة الثلث نصفین بر تفاوت الرابع انکه
تقسیم میکنند ثلث را بر ثمانیه اثلاثا دو ثلث ان از برای اعمام است بالسویه
و ثلث از اخوال همچنین بالسویه پس از برای هر یک از اعمام ربع ربع از دو ثلث ثلث است
و از برای هر یک از اخوال ربع ربع از ثلث ثلث و مخرج نیز سی و شش چه حاصل
از ضرب چهار که مخرج ربع است در تسع که مخرج ثلث ثلث سی و شش است
و هر گاه ضرب کنیم تسع این مخرج را در هشتاد و یک چنانکه گذشت در وجه
سیم خارج میشود سیصد و بیست و چهار و ان اینجا فریضه است دو ثلث ان
از اقرباء اب علی ما مر و ثلث ان از اقرباء ام اثلاثا چنانکه ذکر شد اینجا و الیه

اشاره بقوله وكذلك ان قسم الثلث الخ وسابق براين چنانچه احتمال دادند قسمت
نصيب هر قبيل از ثلث را با ثلثين را برؤس وقبول نمودند بقوله ويحتمل
ان يكون ثلث الثلث الخ الخامس آنست كه قسمت شود ثلث بر ثمانيه
اثلاثا پس نصيب هر قبيلى اثلاثا نيز چنانچه اشاره نمودند بقوله اخيرا
اما لو قسمنا بين نصيب كل قبيل الخ وسابقا عليه بقوله ايضا دوم قسمت
كنند برايشان اثلاثا وقبل از اين چنانچه تفصيل دادند باينكه ميباشد
از براى ثمانيه از طرف ام الخ وفريضه بنا براين وجه صد وشصت ودو باشد
زيراكه آنچه از براى اخوال باشد آن ثلث ثلث است ثلث از براى خالين از طرف
ام باشد بالسويه پس ميشود براى هر يك از دو خالوى مادرى نصف
ثلث از ثلث ثلث ومخرج آن پنجاه وچهار باشد واز براى خاله از طرف
ابوين يا نصف ثلث ثلثين از ثلث ثلث كه دوى از هشتاد و يك است
واز براى هر يك از عمتين از طرف ام نصف ثلث از دو ثلث ثلث كه دوى
از پنجاه وچهار يعنى يكى از بيست وهفت وبراى عمه ابوينى يا نصف ثلثين
از ثلثين ثلث كه ثلث از دو ثلث ثلث است كه دوى از بيست وهفت است
يا ثلث از دو ثلث ثلث كه چهار از هشتاد و يك است وسابق دانسته شد
كه مخرج سهام اقرباء اب نيز هشتاد و يك بود پس هر وقت كه اين مخارج را
نسبت بعض ببعض دهند بيست وهفت داخل در غير شود و پنجاه وچهار

متوافق

متوافق هشتاد و يك شود زيراكه بردارد هشتاد و يك و پنجاه وچهار را
بيست وهفت كه مخرج ثلث تسع است پس ضرب كنيم ثلث تسع اول را
مثلا كه دو باشد در دوم پس حاصل ضرب صد وشصت ودو باشد
وفريضه بنا براين وجه اين باشد وسهام از اين قرار درست شود چنانچه
معلوم خواهد شد از اين بيان و بهتر آن است كه چنين گوئيم عدد چنانكه
قسمت شود بر اقرباء اب بدون كسر پنجاه وچهار باشد چنانچه معلوم
شد از سابق واما عدد ديگر كه قسمت شود بر اقرباء ام بدون كسر پس آن
بنا بر دو وجه اول هشت باشد وبنا بر وجه ثالث سى وشش باشد
زيراكه عدد بيست كه هر نصف از آن قسمت ميشود بر نحو مطلوب بقاعده
بى كسر در آنها وبنا بر چهارم دوازده است وبنا بر پنجم پنجاه وچهار است
چنانچه معلوم شد در صورت مقدمه والحاصل سهام اقرباء اب موافق
هشت را در نصف پس ضرب كنيم نصف احدهما را در ديگرى پس حاصل
كه دويست وشانزده باشد در سه كه اصل فريضه است ضرب كنيم
ششصد وچهل وهشت حاصل شود بنا بر دو وجه اول وسى
وشش متوافقند در نصف تسع وهمچنين عاد ميكنند هر دو را پس ضرب
ميكنيم نصف تسع يكى از اين را در ديگرى حاصل ميشود صد وهشت
ضرب ميكنيم در سه حاصل سيصد وبيست وچهار ميشود بنا

فرضيه ١٦٢							
ثلث آن ازاقرباء ام ثمانيه ٥٤				دو ثلث آن ازاقرباء اب ثمانيه ١٠٨			
ثلث اين ثلث ازاخوال اربعه ١٨		دو ثلث آن ازاعمام اربعه ٣٦		ثلث آن ازاخوال اربعه ٣٦		دو ثلث آن ازاعمام اربعه ٧٢	
ازخالين ازام ثلث آن ٦	ازخالين ازابوين دو ثلث ١٢	ازعمين ازام ثلث آن ١٢	ازعمين ازابوين دو ثلث آن ٢٤	ازخالين ازام ثلث آن ١٢	ازخالين ازابوين دو ثلث آن ٢٤	ازعمتين ازام ثلث آن ٢٤	ازعمتين ازابوين دو ثلث آن ٤٨
بخال وخاله ازهر يك ٣	خال ٨ خاله ٤ بقولى از هر يك ٦	بكيم ٦ بكيم ٦ واين قول مشهوراست	عم ١٦ عمه ٨ بقولى ازهر يك ١٢	بكخال ٦ بكخال ٦	بكخال ١٢ بكخال ١٢ واين قول مشهوراست	بكيم ١٢ بكيم ١٢ واين قول مشهوراست	عم ٣٢ عمه ١٦

دويم

برستيم متوافق است دوازده را در سدس پس ضرب ميكنيم سدس يكى ازاين دو را در ديكرى و حاصل را در سه حاصل ميشود نيز چنانچه كذشت بنابر چهارم ومتماثل است پنجاه و چهار را پس اكتفا ميشود بيكى ازاين دو وضرب ميشود در سه صد وشصت و دو بنابر پنجم پس چون واضح شد وجوه خمسه متعرض ميشويم تفصيل اقسام اين طبقه را وصور آنرا پس ميكوييم بعد از انتفاء طبقه اولى يعنى اعمام واخوال ميت با اولاد آنها و وارث از طبقه ثانيه باشد يعنى اعمام و اخوال اب و ام خالى از اين نيست كه وارث يا ازاقرباء پدر ميت است تنها يا ازاقرباء مادر تنها يا ازاقرباء پدر و مادر هر دو قسم اول را يازده صورت متصور است زيرا كه اقرباء اب يا اعمام تنها است يا اخوال تنها است يا هر دو و بنابر اول يا جميع اعمام اب از قبل ابوين يا از قبل ام يا آنكه بعضى ازايشان از قبل ابوين و بعضى از قبل ام اما اعمام از قبل اب تنها در حكم اعمام از قبل ابوين است وقت نبودن آنها و محجوبند وقت بودن آنها كما مر ازاين پس صور اعمام زائد از سه صورت نباشد و بنابر ثانى يا آنستكه اخوال اب تماما از جهة واحده اند يعنى تماما از ابوين يا از اب تنها يا از ام تنها باشند و تمام اين را يك صورت شمرند از جهة عدم اختلاف حكم آنها در صورت اتحاد جهة يا آنستكه بعض آنها از ابوين يا از اب و بعضى از ام پس صورت اخوال نيز زائد از دو صورت نباشد و بنابر سيم حاصل ميشود صور ستّه

زیرا که از برای اعمام سه صورت است و از برای اخوال دو صورت و حاصل ضرب آن
شش است پس مجموع صورت انحصار وارث در اقرباء اب یازده باشد در اعمام
و اخوال به میت مگر آنکه وارث اینجا اعمام و اخوال میت باشند و اینجا اعمام
و اخوال پدر میت و حکم صور اینجا نیز مثل حکم آنجا است مگر آنکه ما اشاره
بحکم در اینجا بوجه اظهر از وجوه خمسه نمودیم و آن وجه خامس است که
شیخ در جواهر بآن میل کرده است و میگوئیم در صورت اولی تمام مال از آنهاست
بی تفاوت یعنی للذکر مثل حظ الانثیین اتفاقا و در ثانیه بالسویه بنا بر مشهور
و در ثالثه سدس مال از کسیکه از قبل ام است اگر یکی باشد و ثلث مال است
اگر متعدد باشد بالسویه و باقی از کسیکه از قبل ابوین یا اب است بتفاوت
و در رابعه تمام از برای اخوال است بالسویه اگر از قبل ام باشند و هم چنین
اگر از قبل ابوین یا اب باشند بنا بر مشهور و در خامسه سدس مال از کسیست
که از قبل ام است اگر واحد باشد و ثلث است اگر متعدد باشند بالسویه
و باقی از اخوال از ابوین است یا اب است بالسویه بنا بر مشهور و در هر یک
از صورت باقی ثلث مال از برای اخوال است خواه یک نفر باشد خواه بیشتر
باشد و دو ثلث از برای اعمام است هم چنین و قسمت میشود سهم هر فرقه
بر ایشان چنانکه تقسیم میشود بر ایشان تمام مال در صورت انفراد آنها از فرقه دیگر
و اگر جمع شود با آنها زوج یا زوجه زوج نصف میبرد و زوجه ربع و ثلث اصل

در صورت

در صورت اخیره از برای اخوال بجز باقی از اصل از برای اعمام و قسمت میشود هر یک
از ثلث و باقی بر اخوال و اعمام چنانکه قسمت میشود نصیب آنها بر آنها در صورت
انتفاء زوجین و اما در صور خمس اول پس در اول بین آن وجها در باقی بعد
از نصیب احد زوجین از برای باقیست مگر آنکه بتفاوت است در صورت
اولی و بالسویه در ثانیه و رابعه و اما ثالثه و خامسه پس در آنچه گذشت
اشکال میرود و خلاف در این است که نصیب متقرب بام بعد از نصیب
احد زوجین یا سدس اصل است با وحدت و ثلث با تعدد یا این است
که سدس یا ثلث از باقی است نه از اصل و بالجمله پس ظاهر آنستکه حکم اعمام و اخوال ابیه حکم
اعمام و اخوال میت است و گذشت در فصل اول که صور اجتماع آنها
یازده است و حکم آنها با احد زوجین و بدون آنها نیز گذشت و ما
محض تسهیل و توضیح جدول مذکور را در این مقام
ایراد نمودیم و جدول اینست

			بدون زوجین	با احد زوجین
اعمام تنها	ا	اعمام اب تمام از قبل ابوین یا اب	از انها تمام مال باشد بتفاوت اتفاقا	نصف از زوج یا ربع از زوجه و باقی از برای اعمام است بتفاوت
	ب	اعمام اب تمام از قبل ام	تمام مال از انها ست بالتسویه بنا بر مشهور	نصف از زوج یا ربع از زوجه باقی از برای اعمام است بالتسویه
	ج	اعمام اب بعضی از قبل ابوین یا اب تنها و بعضی از ام	از برای متقرب بام سدس مال با وحدت و ثلث با تعدد بالتسویه و باقی برای بقیه بتفاوت	از برای هر یک نصیب اوست از ربع و نصف و سدس از برای متقرب بام با وحدت و ثلث در صورت تعدد از اصل مال و باقی برای باقی است بتفاوت
	د	اخوال اب همه از جهت واحده	تمام مال از ایشان است با تسویه قسمت کنند	برای هر یک فرض اعلاست از نصف و ربع و بقیه مال برای اخوال است بالتسویه قسمت نمایند
	ه	اخوال اب بعضی از قبل ابوین یا اب و بعضی از قبل ام	از برای متقرب بام سدس مال با وحدت و ثلث با تعدد و باقی از باقی است در هر دو صورت بالتسویه قسمت شود	برای هر یک نصیب و ثابت است از نصف و ربع و از برای اخوال ثلث اصل با ثلثین باشد بالتسویه و باقی برای اعمام بتفاوت
اخوال و اعمام مجتمعا	و	اخوال از جهت واحده و اعمام همه یا از قبل ابوین یا از قبل اب	ثلث مال از اخوال بالتسویه مطلقا و دو ثلث ان از اعمام است بتفاوت	نصف از زوج یا ربع از زوجه و از اخوال ثلث اصل ترکه است بالتسویه و باقی نیز از اعمام است بالتسویه
	ز	اخوال از جهت واحده و اعمام از جانب ام	از برای اخوال ثلث است بالتسویه مطلقا و دو ثلث از برای اعمام است بالتسویه نیز	از زوج نصف یا از زوجه ربع و از اخوال ثلث اصل است بالتسویه و باقی هم از اعمام بالتسویه
	ح	اخوال از جهت واحده و اعمام بعضی از ابوین یا اب و بعضی از ام	ثلث از اخوال مطلقا بالتسویه و سدس دو ثلث باقی از متقرب بام از اعمام با انفراد و با تعدد ثلث است بالتسویه و باقی از باقی اعمام بتفاوت	از زوج یا زوجه نصیب و ثابت است و از اخوال ثلث اصل بالتسویه و سدس باقی از متقرب بام از اعمام است با انفراد و ثلث با تعدد بالتسویه و باقی از باقی بتفاوت

تتمهٔ جدول مزبود

			بدون زوجین	با احد زوجین
اخوال و اعمام مجتمعا	ط	اخوال بعضی از ابوین یا اب و بعضی از ام و اعمام تماما از ابوین یا از اب	از اعمام دو ثلث است بتفاوت و سدس ثلث باقی از متقرب بام از اخوال است با وحدت و ثلث با تعدد بالتسویه و باقی از باقی اخوال است بالتسویه	از زوج یا زوجه نصیب است و از اخوال ثلث اصل است از متقرب بام سدس اوست با وحدت و ثلث ان با تعدد بالتسویه و باقی از باقی اخوال بالتسویه و دو ثلث از اعمام با تفاوت
	ی	اخوال بعضی از ابوین یا اب و بعضی از ام و اعمام تماما از ام	از اعمام دو ثلث است بالتسویه و ثلث از اخوال سدس ان از متقرب بام با وحدت و ثلث ان با تعدد بالتسویه و باقی از باقی اخوال نیز بالتسویه	از زوج یا زوجه نصیب اوست و از اخوال ثلث اصل است از متقرب بام سدس اوست با وحدت و ثلث ان با تعدد بالتسویه و باقی از باقی اخوال بالتسویه و دو ثلث از اعمام بالتسویه
	یا	اخوال بعضی از ابوین یا اب و بعضی از ام و اعمام نیز بعضی از ابوین یا اب و بعضی از ام	از اخوال مطلقا ثلث است بالتسویه و سدس دو ثلث باقی از متقرب بام از اعمام است با انفراد و ثلث است با تعدد بالتسویه و باقی از باقی است بتفاوت	از زوج یا زوجه نصیب اوست و از اخوال ثلث اصل از متقرب بام سدس با وحدت و ثلث با تعدد بالتسویه و باقی از باقی اخوال بالتسویه و دو ثلث اصل از اعمام سدس ان از متقرب بام با وحدت و ثلث با تعدد بالتسویه و باقی از باقی بتفاوت

این تمام کلام بود در قسم اول و امّا قسم ثانی که اقرباء وارث همه از قبل امّ میت باشند فقط کلام در این قسم نیز مانند قسم اول خواهد بود زیرا که از برای این قسم نیز یازده صورت باشد زیرا که اقرباء امّ یا اعمام باشند فقط یا اخوال امّ باشند فقط یا هر دو قبیله باشند چنانچه در سابق در اعمام اب میت گذشت و فرق نیست بین همهٔ صورتها در این مقام و صورتها در آن قسم در حکم ظاهر است مگر بعضی از صورتهای سابقه که تقسیم بتفاوت بود بالاتفاق در این مقام اتفاق ادّعا نشده است در آن صورت و خلاف هم ظاهر نشده است امّا دو احتمال در ما نحن فیه میرود اگر چه ظاهر لحوق بسابق است نیز بخلاف موارد دیگر در مقام که گذشت

حکم بتسویه در قسمت شده بود تسویه در این مقام محل تأمل نباشد علی کل

حال مراعات احتیاط در صورت تفاوت بین الصورتین احسن است و اما قسم ثالث

که بعضی از ورثه از اقرباء اب میت باشند و بعضی از اقرباء ام میت از برای

این قسم صد و یازده صورت از ضرب یازده صورت اقرباء اب در اقرباء

یازده گانه ام حاصل میشود در جمیع این صورت قاعده آنست که ثلث مال

از برای اقرباء ام باشد اعمام باشند یا اخوال یا عمات باشند یا خالات متعدد

باشند یا منفرد یا عم و خال هرچه باشند و دو ثلث دیگر از برای اقرباء اب باشد

بهمین نحو که ذکر شد و قسمت ثلث بر اقرباء ام چنانچه قسمت میشود تمام مال

برایشان در صورت انفراد از اقرباء اب میت و همین نحو قسمت میشود دو ثلث

بر اقرباء اب چنانچه قسمت میشد تمام مال برایشان در حال انفراد ایشان

از اقرباء ام ملخصا آنکه ملاحظه نمائید با اقرباء اب در جدول سابق و معین کنید

که از کدام صورت از صور یازده گانه است پس دو ثلث را برایشان قسمت نمائید

از قرار معین در آن صورت سابقه و همچنین باید ملاحظه آن نمائید که در اقرباء

ام که در کدام یک از صور مذکوره داخل خواهند بود پس قسمت نمائید ثلث را

برایشان چنانچه در آن صورت بیان شد دیگر جدول جداگانه لازم نباشد

بجهت تعیین سهام بجهت طول کلام **تنبیه** معلوم میشود بر متامل

در مطالبیکه در اول کتاب ذکر شد که اگر زوج یا زوجه در این قسم بوده باشد نصیب

اعلای خود را از نصف و ربع خواهد برد و از سهم ایشان چیزی کم نشود و در این

حال ثلث اقرباء ام را ثلث اصل دهند و باقی را بر اقرباء اب دهند و نقص

برایشان بجهت احد زوجین وارد شود چون در صورت عدم احد زوجین

حصه ایشان زیادتر است و اگر این طبقه تمام مفقود باشند اولاد ایشان

قائم مقام ایشان خواهند بود لکن چون کم است در خارج تحقق آن مانند

اعمام اجداد و اخوال و حکم در آن و خلاف در آن از بیانات سابقه معلوم میشود

و احتیاط در محل خلاف حسن باشد **فوائد** الاولی اگر از برای وارث

موجب ارث از دو جهت باشد خواه هر دو جهت نسبی باشد یا سببی یا از جهت

نسب موجب ارث داشته باشد و از جهت سبب پس در این صورت ملاحظه

نمایند اگر یکی از جهتین مانع جهت دیگر است پس از جهت مانعه فقط او را

ارث دهند مثال آن پسر عمو شیکه او برادر باشد باین معنی که مرد که تزویج کند

زوجه برادرش را و ولدی متولد شود و از برادرش نیز ولدی از آن باشد

پس دو پسر عمو دو برادر باشند از ام نیز پس اگر یکی از آن دو بمیرد و وارثی

از مرتبه اولی نداشته باشد این دو پسر عمو از بابت آنکه برادر او است وارث

او باشد نه از بابت آنکه پسر عموی او است زیرا که اخ حاجب ابن عم است و اگر

مانع نشود یکی از آن دو دیگری را ارث میبرد بهر دو سبب با هم از جهت وجود

مقتضی و فقد مانع با آنکه ظاهر مصرح بان عدم خلاف است در آن

مثالش عم از اب که خال از ام باشد وابن عم از اب که ابن خال از ام است انستکه تزویج کند برادر پدری زید مثلا خواهر مادری زید را و ولدی از انها متولد شود پس زید نسبت باین ولد عم اوست از جانب اب و خال اوست از جانب ام و ولد زید نسبت باین ولد ابن عم از جانب اب و ابن خال از جانب ام است پس اکر این ولد بمیرد و وارثی از دو مرتبه اول و دوم نباشد زید ارث و امیبرد از حیث نصیب عمومه ابی و خوله امی پس اکر با او عم دیکر ما مثل از جانب اب زبرای زید ثلث ترکه است از جهة انکه خال است و ثلث دیکر است از جهة انکه احد عمین است که سهم هر دو دو ثلث است و ثلث باقی از عم دیکر است و اکر با زید خال از اب باشد از زید دو ثلث است نصیب عمومه و سدس ثلث باقی نیز از جهة انکه نصیب خال از ام است هرکاه مجتمع شود با اعمام و اخوال از اب چنانکه در صورت مفروضه است و میباشد باقی از خال از اب و مخرج مشترک در مسئله هیجده است که مخرج سدس ثلث است ثلثان از ان که دوازده است با سدس ثلث که سیزده باشد از زید است و باقی که پنج است از خال دیکر است و مثل انست اکر بدل خال از اب خال از ابوین باشد زیرا که مانع خال از ام نباشد بخلاف انکه اکر بدل ان عم از ابوین باشد مانع میشود زید را از نصیب عمومه بلکه در این صورت نصیب خوله تنها را میبرد که ثلث باشد و از عم از ابوین دو ثلث است هم چنانکه اکر وارث منحصر در عم و خال باشد و اکر فرض شود موت زید نیز غنیا باشد از برای ولد

واحد کرد عمو ... میراث ... خالو عمت ...

مذکور وارث غیر او لا د اعمام و اخوال ارث میبرد او را او لاد زید و میباشد از ان نصیب پدر او که مجموع نصیب عم و خال است وقت عدم مانع و با وجود مانع دیگر مثل اینکه بوده باشد با ان ابن عم از ابوین نصیب ابن خال تنها از او است این بود تمام امثله اجتماع هر دو نسب و اما مثال انکه هرکاه دو موجب مجتمع شوند بسبین باشد با حجب یکی از اینها دیکری را چنانکه در امام است هرکاه عبد معتوق ان ارث میبرد او را بعتق نه با مامت و با عدم حجب چنانکه در زوج است که معتق باشد یا ضامن جریره و مثال انکه احد موجبین سبب باشد و دیکری نسب با حجب چنانکه در معتق شخص است هرکاه بوده باشد قریب از ان مثل اینکه بوده باشد عم ان یا خال ان و با عدم حجب چنانکه در زوج است که ابن عم باشد یا زوجه که بنت عم باشد پس وقت انحصار وارث در ان مرتبه اکو چه ارث نبرد بزوجیت مکر ربع را لکن باقی را بقرابت ارث میبرد

فایده ثانیه هرکاه شخصی دو پسر و یک دختر و یک زن داشته باشد و وصیت کند ترکه او را میان این چهار وارث بالسویه قسمت نمایند چکونه امکان دارد این وصیت با قواعد سابقه در فرائض و سهام که شنیدی امکان دارد و وصیت هم صحیح است و مجموع ترکه را باید چهار قسمت متساوی نمایند و بهر یک از ورثه یک سهم داد زیرا که این منافی با فرائض نیست بجهة انکه میت را از مال خود ثلث باشد و وصیت و هم در اینمقام زائد بر ثلث نیست بلکه کمتر از ثلث است

بیان موجب ... ارث از دو جهت ... که یکی حاجب باشد دیکری را و حاجب نباشد

وبجهت توضیح میگوئیم چون فریضهٔ زن ثمن است وباقی را بر سه نفر دیگر انجا[سا]
باید قسمت نمایند پس ضرب کنیم پنج را در هشت پس فریضه چهل میشود و چون
خواهیم ثلث ورا نیز بدانیم پس چهل را در سه ضرب کنیم حاصل ضرب صد و بیست
میشود اگر وصیت نکرده بود چنانچه فریضه بود سهم زوجه پانزده و سهم
دختر بیست و یک و سهم هر یک از دو پسر ۴۲ میشود و بعد از وصیت از سهم
هر پسر دوازده کم میشود و این بیست و چهار که از سهم دو پسر برداشته میشود
نه عدد بدختر و پانزده بزوجه داده میشود و در این وقت سهم هر یک از چهار
نفر سی میشود پس از سهم هر پسر دوازده که کمتر از ثلث چهل و دو است
زیرا که ثلث او چهارده میباشد کم شده و اگر بخواهی فریضه شصت قرار بدهی
نیز صحیح باشد ثلث ورا وضع میکنی باقی را پنج بزوجه هفت بدختر چهارده
بهر یک از دو پسر میدهی و از ثلث موضع که بیست است سهم زوجه و دختر را
مساوی سهم پسرها میکنی یعنی بزوجه اضافه میکنی و هفت بر دختر اضافه
مینمائی تا سهم هر یک دختر چهارده شود چهار باقی مانده از ثلث را نیز
بمقتضای وصیت بالسویه قسمت میکنیم سهم هر یک از وُرّاث پانزده میشود
و عمل بر خلاف فرائض نشده است و عکس این صورت نیز میشود که نقص بر ورثه
لازم میاید بر تقدیر وصیت و امضاء ورثه آن وصیت را چنانچه اگر خالد نامی
وارث او منحصر باشد در بنت و زوجه و وصیت کند که بزید بدهند از ترکه او

بعد دیگر

بعد دیگر برای بنت و هست از ورثه این معلوم است که اگر زوجه و بنت امضاء
آن وصیت نمایند از برای زید زائد بر ثلث بدست و فریضه از دوازده میشود
هفت برای بنت و یک برای زوجه و چهار برای زید بخلاف آنکه اگر هر دو وارث
اجازهٔ وصیت او را نمایند در این صورت زید مثل حصهٔ بنت میبرد بطریق عول
و فریضه آنگاه به پانزده میرسد حصهٔ زوجه یک و حصهٔ هر یک از صبیه
و زید هفت میشود و اگر یکی از آنها آن وصیت را قبول کند و دیگری رد کند
چون فریضتین توافق در ثلث دارند وفق یکی از آنها را در دیگری ضرب میکنیم
حاصل ضرب بشصت میرسد و نصیب مجیز را از فریضهٔ اجازه در وفق
فریضهٔ رد مجیز و تتمه از زید است پس در صورت اجازه زوجه چهار با دو سی و پنج
بصبیه و بیست و یک بزید و در صورت اجازهٔ بنت بیست و هشت با دو بزوجه و پنج
و بیست و هفت بزید میرسد توضیح آن بیان وافی چنان است که گوئیم عوض
موصی مورث آنست که فرض شود اجنبی بمنزلهٔ بنت دیگر و در این هنگام میگوئیم
اگر قسمت شود ترکه بین زوجه و بنتین بایستی داده شود ثمن ترکه بزوجه
و باقی بر بنتین لازم آید ضرر و نقص بر بنت فقط علاوه بر اینکه آنچه وصیت
بآن شده است باید از تمام ترکهٔ میت خارج شود پس باید ناقص شود از جمیع
سهام ورثه از هر یک بقدر سهم خود نه آنکه ناقص کنیم از سهم بعض از ورثه
دون بعض دیگر و این نحو از نقص که وارد بر کل شود این عول باشد اگر

در هفتاد و چهار حاصل ضرب نصیب بر اد ردها از فریضه در دو
در دو فی فریضه اجازه برادر در هفتاد و

اعتراض کنند باینکه عول چنانکه گذشت از مذهب امامیه نیست پس حجت
معنی انچه را که گفتی و اخبار کردی میگوئیم عول در این مقام را الحکم انکار
نکرده است زیراکه چاره ندارد و بمقتضا وصیت است و این عول که از مذهب
ما نیست عول در میراث است و آن در مذهب علما است که نقص در میراث
بر جمیع وارد اید مثلا اگر وارث ابوین و بنتین و زوج باشد فریضه هر یک
از ابوین سدس است که ثلث مال باشد و فریضه بنتین دو ثلث است و فریضه
زوج ربع ترکه و فی الجمیع نکنند زیراکه بعد از اخراج ثلثین و سدسین چیزی
از ترکه باقی نمیماند توضیحش انکه مخرج مشترک کسور مذکوره دوازده است
دو سدس چهار و دو ثلثش هشت و ربعش سه پس مجموع پانزده میشود
و آن سه عدد زائد است بر مخرج پس هرگاه چهار با بوین و هشت بر بنتین
داده شود چیزی باقی نماند و ربع زوج که سه باشد محلی ندارد پس بر مذهب
امامیه نقص بر بنتین وارد است باین طور که ربع زوج و سدسان ابوان را
از ترکه میدهند و باقی که پنج است بر بنتین دهند پس از فریضه بنتین سه عدد
ناقص کنند اما بر مذهب علما نقص بر جمیع وارد شود باین طور که ترکه را
پانزده سهم کنند چهار از آن را با بوین و هشت بر بنتین و سه بزوج پس
بر مذهب ایشان ربع زوج خمس شود چه سه عدد ربع دوازده است
و خمس پانزده و این در مذهب ما باطل است زیراکه لازم میاید که از برای

یکی از وراث فریضه خود نباشد بلکه نقص از تمام بخسبت باشد و اگر بخواهی
کیفیت ورود نقص بر جمیع بر ام آنها پس فرض کن فریضه را که تمام مال بیست
دوازده دینار و فرض کن هر دیناری را بیست درهم پس مجموع دویست و چهل
درهم میشود و سدس آن هشتاد و دو ثلث آن صد و شصت و ربع آن شصت
و این ربع که موجب عول است زائد از اصل ترکه است باین معنی که اصل مال
ناقص از مجموع کسور است پس هرگاه دوازده درهم را پانزده سهم بر مذهب
انها فرض کنند پس سهم هر یک شانزده میشود و سهام آن چهار که از ابوین است
از پانزده شصت و چهار درهم باشد و حال انکه هشتاد درهم بود پس
از سهم ابوین شانزده ناقص شود و آن خمس هشتاد است و سهام آن هشت
که از بنتین است صد و بیست و هشت درهم شود و حال انکه صد و شصت
باشد خمس ناقص شود و سهم زوج که سه است چهل و هشت میشود و اول
شصت بوده است و از آن نیز خمس ناقص شده است پس نقص بر جمیع نسبت
بسهام انها رسیده است و بنابر انچه تحقیق شد از تبدیل ربع زوج بخمس
بنابر عول دانسته میشود در مثال مذکور که اگر بدل زوج زوجه باشد
ثمن آن تسع شود بنابر عول چنانکه نسبت داده اند غیر از مذهب ما با میر المؤمنین
علی علیه السلام که انه علیه السلام قال بغیر رویة و قد سئل و هو علی المنبر
عن ابنتین و ابوین و زوجة صار ثمنها تسعا زیراکه فریضه در این فرض

بیست و چهار است و ثمن آن سهم زوجه است سه است و بنابر عول وارد شد
بر فریضه شود بیست و هفت پس زوجه اخذ میکند ثمن بیست و چهار را
که تسع بیست و هفت است پس ثمن تبدیل بر تسع شد و این بزعم عامه است
بر فرض صدق خبر از روی تقیه باشد والا اصحاب ما امامیه قدیما و حدیثا اجماع
نموده اند بر بطلان این در ارث کما لایخفی علی الفقیه و اگر خواسته باشی توضیح
عول را از جهة وصیت و اجازه میکوئیم چنانست که هرگاه وصیت کند که بز بدل
مثل بنت داده شود و سهم بنت هفت ثمن ترکه است و بدیهی است که اخراج
هفت ثمن دو مرتبه از ترکه محال است پس ناچار هفت را بر ترکه زیاد کنند
واصل ترکه هشت بود مجموع میشود پانزده سهم چنانکه در مسئله مفروضه
مذکوره دوازده بود و بر مذهب عامه از بابت عول بر یاد کردن سه عدد
پانزده شد چنانکه دانستی پس بعد از جعل ترکه در اینجا پانزده سهم یکی از آنها
از برای زوجه با آنکه از پیش واحدی از هشت بود و هفت از آن از بنت با آنکه
از پیش هفت از هشت بود و هفت دیگر از آن از زید باشد پس نقص بر تمام
وارد شده است بر هر یک نسبت بسهم خود و ایضاح آن چنان است که فرض
کنید مجموع ترکه میت مذکور را هشت درهم و هر درهمی را پانزده پول
سیاه پس هشت درهم صد و بیست پول شود و از برای زوجه قطع نظر از وصیت
یک درهم بود که عبارت از پانزده پول است و بعد از وصیت میشود سهم زوجه

یک سهم از پانزده که هشت باشد و از برای بنت است بعد از وصیت هفت
سهم از پول مذکور که پنجاه و شش باشد و قبل از وصیت از برای او هفت درهم
بود از هشت درهم که صد و پنج پول باشد و از برای زید نیز پنجاه و شش بود پس
نقص وارد شد بر هر یک از پانزده سهم پس از هر یک از اشخاص ثلثه هفت
از پانزده کم شد که دو خمس و ثلث خمس است زیرا که سهم زوجه از آن ناقص شد
دو خمس و ثلث خمس که هفت باشد باقی ماند از آن هشت و سهم بنت که صد و
پنج پول باشد ناقص شد از او نیز دو خمس و ثلث خمس یعنی چهل و نه زیرا که خمس از
صد و پنج بیست و یک است و ثلث خمس آن هفت است پس مجموع خمسین
و ثلث خمس چهل و نه میشود و همچنین سهم زید و مجموع سهام اشخاص ثلثه
که نقص بر ایشان وارد شده صد و بیست پول است که فریضه اولیه بود
که هشت درهم باشد پس ظاهر شد بآنچه بیان نمودیم که عدد زاید یکه
موجب نقص سهام شد از آنچه که بود اولا بعد دیگر جامع عدد فریضه و عدد
زائد باشد بعد از آن فریضه را از عدد جامعه خارج نمائیم تا آنکه اعتدال
بالنسبه بسهام حاصل شود و نسبت نقص بهر یک مساوی باشد چنانچه
دوازده را در میراث فرض مذکور ملاحظه نمودی که قرار دادی قسمت را پانزده
بر یادتی سه در مسئله ما نحن فیه هشت را پانزده نمودیم بر زیادتی هفت
فرق است که در میراث این عمل در نزد امامیه باطل است و باعتبار دخول وصیت

در زائل نمودن بر فریضه دیگر الیه با منظور
که مخرج یک ده هم فریضه را از آنکه مخرج بود
از اول

لازم است واصحاب رضوان الله علیهم امثال این مسئله در وصیت ذکر نموده اند
وعمل بطریق عول فرموده اند در آنها بدون تامل چنانچه شهید رحمه الله در شرح
لمعه ذکر نموده است در جائیکه وصیت شود برای کسی بمثل سهم یکی از زوجات
خود در وقتیکه میت را پسری باشد وچهار زن از برای آن کس یک سهم از سی و سه
سهم باشد ووجه این حکم آنست که فریضه در این هنگام هشت باشد
وچون منقسم بر چهار میشود لهذا ضرب نمایند هشت را در چهار پس فریضه
سی ودو شود چهار حصه چهار زن شود وبیست وهشت برای ابن شود ولکن چون
وصیت نموده است که بزید بقدر سهم یکی از زوجات بدهند پس باید بقدر سهم
یکی از زنها باو داده شود واین یک از سی و دو باشد پس اگر این یک سهم از سی
ودو اخراج شود این ضرر یا بر یکی از زنها وارد خواهد شد یا از سهم پسر کم کنند
پس ظلم بر پسر وارد آید واین درست نیست زیرا که خلاف وصیت است زیرا که اراده
موصی نموده است که از حصه یکی از زوجات کم کنند بلکه اراده نموده است
اخراج از همه ورثه که هر یک از سی و دو را بر سی و سه قسمت نمایند واز هر یک سهم
اخذ نمایند تا سی و دو و سی و سه شود واین یک سهم از همه ناقص شود
تقسیم نفعه عمیم بدانکه مسئله مزبوره چهار صورت دارد زیرا که
وصیت گاهی زائد بر ثلث میشود وگاهی اقل وگاهی مساویست واگر زائد شد
یا همه ورثه اجازه خواهند نمود یا آنکه بعضی اجازه خواهند نمود وبعضی رد

خواهند نمود پس در صورت اجازه همه مثل ما نحن فیه قسمت فریضه از پانزده
خواهد شد چنانچه گذشت واگر یکی از ورثه اجازه کند ودیگری رد نماید
باید ملاحظه نسبت بین الفریضتین نمائیم یعنی فریضه در صورت اجازه وفریضه
در صورت رد که آیا میانه فریضتین توافق است یا نه وعمل بمقتضای قاعده
نمائیم که در محل آن ذکر شده است ودر این مسئله چون توافق بین الفریضتین
در ثلث است زیرا که عاد میشمارد پانزده ودوازده را پس ضرب نمائیم ثلث احدهما را
در دیگری پس حاصل شود شصت واین فریضه در عدد موافق است برای
هر دو فریضه سابق زیرا که هر یک از شصت اینجا دو پول فرض شد پس جمیع میشود
صد وبیست پول پس اخذ میکنیم سهم هر یک از اشخاص ثلثه را از این فریضه
پس میدهیم بآنکه اجازه وصیت نموده سهم خودش را که بود در فریضه
اجازه از پانزده اما بعد از ضرب در ثلث فریضه رد و برد کننده وصیت میدهیم
نصیب او را از فریضه رد یعنی آن سهمیکه بود برای او از دوازده اما بعد
از ضرب در ثلث فریضه اجازه یعنی پنج پس در ما نحن فیه یا دختر فقط اجازه
نموده است یا زوجه فقط پس اگر دختر باشد پس میبرد سهمیکه بود از برای
او از پانزده که هفت باشد وضرب میشود در ثلث دوازده پس حاصل شود
بیست وهشت که اصلا پنجاه وشش فرض شده بود پس این سهم دختر شد یا
از شصت که فریضه اخیره است ودر زوجه چون رد کند اخذ کنیم سهمیکه برای

او بود از دوازده واو یك بود كه هر یك را دو پول فرض نمودیم واو را چون ضرب
در ثلث پانزده نمودیم كه پنج باشد ده حاصل شد پس این سهم زوجه باشد
از شصت و باقی مانده را كه بیست و هفت باشد كه پنجاه و چهار میشود بحساب
پانزده
پول در فرض ما برای زید خواهد بود واگر زوجه اجازه نمود پس سهم او را از
اخذ كنیم كه یك باشد بحساب قبل وضرب در ثلث دوازده نمائیم پس این سهم
زوجه شود از شصت كه ذكر شد وسهم دختر را از دوازده اخذ كنیم وضرب
در ثلث پانزده نمائیم سی و پنج حاصل شود سهم دختر از شصت باقی پانزده
سهم باشد زید زیرا كه نصیب عمرو بر تقدیر رد بنت و زوجه چهل بود كه ثلث با
از شصت و بر تقدیر اجازه هر دو پنجاه و شش میشد كه اكثر است پس تفاوت
شانزده شد چهارده از اجازه بنت حاصل زیرا كه در صورت رد نصیب او
هفتاد بود و در صورت اجازه پنجاه و شش پس از سهم اكثر او چهارده
كم شده بر سهم زید افزوده شد و دو سهم نیز حاصل از اجازه زوجه زیرا كه
نصیب زوجه در صورت رد ده بود و در صورت اجازه هشت و این دو
بر زید افزوده شد پس شانزده از اینجا حاصل شد اضافه بر چهل كه بحسب
الوصیة برایش ثابت بود پس برای زید چهار نصیب
باشد و این شكل موضح آن
خواهد بود

الصورة

عبارت از هشت
صح

١٣٠

صورت چهارم یعنی صورت اجازه زوجه و رد بنت و شر بضه ٤ع نصیب زید ٥ از آن ٤٢ عبارت از چهل و دو جزء است	صورت ثالثه یعنی اجازه بنت و رد زوجه فریضه ٤ع هر یك عبارت از دو جزء نصیب زید از آن بیست و هفت كه عبارت از پنجاه و چهار باشد	صورت ثانیه یعنی صورت اجازه زوجه و بنت هر دو فریضه ١٥ پانزده هر یك ٤ جزء نصیب زید از آن ٧ عبارت از ٥٦ پنجاه و شش	الصورة الاولی یعنی صورت رد زوجه و بنت جمیعا الفریضه دوازده سهم هر سهمی ده جزء نصیب زید از آن ثلث فریضه است كه ٤ع است
نصیب زوجه چهار كه عبارت از هشت جزء است	نصیب زوجه پنج است كه ده باشد بحسب اجزاء ١٠	نصیب زوجه یك میباشد كه عبارت از هشت جزء است ٨	نصیب زوجه ثمن باقیمانده بعد از اخراج ثلث كه یك باشد كه ده جزء است
نصیب بنت سی و پنج ٣٥ كه عبارت از هفتاد ٧٠ جزء است	نصیب بنت بیست و هشت ٢٨ است كه عبارت از پنجاه و شش ٥٦ جزء است	نصیب بنت هفت ٧ است كه عبارت از پنجاه و شش ٥٦ باشد	نصیب بنت بعد از اخراج ثمن زوجه هفت باشد كه منحل بهفتاد شود

در مناسخات میراث است

فایدهٔ سیم مسئله شخصی از مرحوم آقا محمد علی اعلی الله مقامه سؤال
نموده است که مکتربانان همشیرهٔ مادری داریم که صبیهٔ مرحوم قادر بیک بود
و بعد از فوت او پدر مکتربانان زوجهٔ او را بعقد خود در آورده است که والدهٔ
مکتربانان باشد و از قادر بیک دو دختر و دو پسر بجا مانده بود و در حین والدهٔ ام
دو پسر و یک دختر فوت شده بود بدون آنکه پسرها زن گرفته یا دخترها شوهر
کرده باشند و ملکی از قادر بیک بجا مانده است استدعا آنکه از این ملک حصهٔ
مکتربانان را که دو برادریم و همشیره از هم سوا نمائید **جواب** ملک مذکور را
سه حصه نمایند و یک حصه را بهمشیره دهند و هر یک از برادرها نیز یک حصه
بردارند و چون در ثمن زوجه خلاف عظیم میان علما است و برادرها که بیرند
بهتر آن است که همشیره را در قلیلی که زیاده میبرد حلال کنید و اگر به بخشید
بمصالحه قهریه دو خمس نصف ثمن همشیره را که ربع عشر است از او استرداد
نمایند یعنی ثلث را که بهمشیره میدهند هشتاد حصه فرض کنند پس
چهار حصه از آن بعنوان ارث مادر بتمامی میرسد و نظر بخلاف مسئله و مصالحه
قهریه نصف آن را که چهل و یک ثلث است بمصالحه از او بگیرند و میان خود
قسمت کنند و سی و نه حصهٔ آن ثلث را بهمشیره واگذارید و اگر تمام ثلث را
باو بدهید که هیچ از او نگیرید بهتر و احوط خواهد بود و تقسیم بنحو مذکور
در صورتیست که شوهر دوم قبل از فوت زوجه مرده یا بعقد دیگر در آن

ازمهر

از مهر و غیره که حصهٔ ارثیه اوست بر ذمهٔ او باشد و اگر بعد از فوت زوجه
مرده و بر ذمه اش حق زوجه بوده که از بابت ارثش که ربع ملک مزبور باو
میرسد و بعد از او باولاد خودش میرسد پس اگر اولادش منحصر در دو برادر
مذکور است آن ملک را بیست و چهار سهم فرض کنند و هفت سهم آن را بهمشیره
دهند و هر یک از برادرها هشت سهم و نیم بردارند و اضافه که همشیره در این
صورت میبرد نظر بثمن مادر یا باو می بخشید یا نصف او را بمصالحه قهریه میتوانند
گرفت و اضافهٔ مذکوره عبارت است از چهار سهم و ربع از هفتاد سهم از سهم
همشیره و نصف آن دو حصه است و ثمن از هفتاد حصه یعنی هفت سهم همشیره را
هفتاد حصه فرض کنند و بصیغهٔ مصالحه از حصهٔ ثمن مادر دو حصه و ثمن
آن را از او بگیرند و آنچه بماند مال اوست والله العالم انتهی کلام رفیع مقام
حقیر گوید این مسئله از جملهٔ مسائل مشکله است که راجع بمناسخات است
و مراد از مناسخات آن است که بمیرد شخصی و قبل از تقسیم ترکهٔ او بمیرد بعضی از وراث
آن شخص پس بمیرد وارث این بعض قبل از اخذ سهم خود تا آنکه باقی بماند
چند وارث و ما بخواهیم بدهیم سهام موجودین را از اصل واحد و فریضهٔ
جامعه و ضابطه در اینگونه از مسائل این است که تعیین شود فریضه برای
میت اول بحسب عدد وراث او و تعیین شود نصیب میت دوم از آن فریضه
پس نظر شود باین نصیب اگر قابل قسمت باشد بر وراث او بدون کسر پس فریضه

اولیه ثانی است برای قسمت بکل ورثه و سهام همه ورثه از او داده خواهد شد و اگر
قابل قسمت نباشد بر همه ملاحظه شود نسبت بین نصیب میت ثانی و بین فریضه او
که تعیین شده است بحسب ورثه او نیز پس اگر مباین شدند ضرب کنیم نفس
فریضه اولیه را پس آنچه حاصل شود از ضرب او و فریضه جامعه باشد پس اگر
فرض شود که بعض ورثه میت ثانی نیز قبل از قسمت فوت شدند و قسمت نشد
نصیب میت سوم بر ورثه اش بدون کسر عمل نمائیم بآنچه ذکر شد پس ملاحظه
نمائیم این نصیب را با فریضه سوم که تعیین شد برای این میت اگر مباین
شدند ضرب شود نفس فریضه سوم در فریضه سابقه که جامعه است
و اگر توافق شد بینهما ضرب وفق خواهد شد در وفق هر قدر که تناسخ واقع
شود قاعده این باشد پس مرجع سؤال و جواب در مسئله ما که از مقامع
نقل شد ظاهر شد که باعتبار توارد موت و توالی نسخ بگوئیم سه مسئله خواهد
بود اول آنکه قادچقار بیك فوت شد و منحصر شد وارث او در چهار دو پسر و دو
دختر دوم آنکه فوت شدند دو پسر و یك دختر و منحصر شد وارث ایشان
در زوجه قادچقار بیك که مادر است سوم آنکه فوت شده زوجه و منحصر
شده است ورثه او در دو پسر از زوج ثانی که سائل میباشند از مسئله دو
یك دختر بنا بر آنکه زوج از مادر و پسرها چیزی مستحق نباشد و بنا بر استحقاق
چیزی ورثه چهار خواهند شد مانند مسئله اولیه که انحصار وارث در او بعد بود

بنا

بنا بر حرمان زوجه از ملك وگرنه وارث پنج نامیده شد بزیاده زوجه پس از برای
هر یك از مسئله اولیه و سوم دو جهت باشد زیرا که زوجه در مسئله اولیه
یا آنکه محروم از ملك است یا نه و بر هر دو تقدیر یا آنکه در مسئله سوم است
از برای زوجه زوجیکه از او استحقاق ربع داشته باشد یا نه و مرحوم آقا جون
بر جمیع تقادیر داده اند و توضیحش آنستکه فریضه در مسئله اولیه بنا
بر حرمان زوجه که اول احتمال این مسئله است شش باشد بجهة دو پسر و دو
دختر از آنجا که دو پسر چهار حساب میشود و سهام سه نفر که فوت شده بودند
پنج بود که منتقل بمادر ایشان شد و بعد از فوت مادر منتقل شد بدو پسر
وارث نیز اخماسا پس صحیح باشد اخذ این مسائل تماما از مسئله اولیه
پس فریضه در این هنگام شش باشد چهار برای دو پسر زوجه و یك سهم
برای دختر که از شش نیز برایش بود پس قسمت شد ملك در این هنگام
اسداسا برای هر یك دو سدس باشد یا برای هر یك ثلاثا چنانچه در جواب
بود و بنا بر عدم حرمان زوجه که احتمال دوم مسئله است پس وارث دو پسر
و دو دختر و زوجه خواهند بود و فریضه بنا بر این چهل و هشت باشد
زیرا که محتاج باشیم بعددی که بعد از اخراج ثمن از آن منقسم شود بنحو صحیح
اسداسا پس باید ضرب نمود هشت را در شش تا آنکه چنین عدد حاصل
شود ثمن آن که شش باشد برای زوجه بوده باشد و برای هر پسری ۱۴

وبرای هر یک از دخترها ۷ و بعد از فوت دو پسر و یک دختر سهام ایشان
که ۳۵ است منتقل بزوجه شود و ثمن او نیز شش بود پس برای او چهل و یک
ماند و بعد از فوت زوجه فریضهٔ او خمسه شود که پنج باشد زیرا که ورثهٔ او
دو پسر است فعلا و یک دختر و چون نصیب او ۴۱ بود و بین نصیب
و فریضه تباین بود پس ضرب شود این فریضه در فریضهٔ اولیه که ۴۰۸ بود
پس حاصل شود ۲۰۴۰ و این فریضهٔ جامعه باشد و از این گرفته شود سهام
و تمام باشد ثمن این برای زوجه که ۲۵۵ باشد و برای هر یک از پسرهای میت
۷۰ و برای هر یک دختر ۳۵ و بعد از فوت دو پسر و یک دختر منتقل شود
سهام ایشان که ۱۷۵ بسوی مادر و این حصص با سی سهم که ثمن او بود منتقل
بسوی دو پسر و یک دختر اخماسا پس برای هر یک از پسرها ۸۲ باشد و برای
دختر چهل و یک و از برای او سی و پنج نیز بود پس برای او فعلا هفتاد و
شش سهم حاصل شود با وجود آنکه بنا بر تقدیر حرمان مادر قسمت
اثلاثا میشد و نصیب ما در هشتاد میشد از فریضه چنانچه گذشت پس
معلوم شد سهم دختر بنا بر عدم حرمان مادر از ملک هفتاد و شش است
و این کمتر است بچهار حصه از تقدیر حرمان از ۸۰ پس ۷۶ از برای دختر ثابت
باشد و چهار یکه زائد بر تقدیر حرمان مادر میشد از دختر میشود فعلا بر تقدیر
عدم حرمان ام سزاوار است که برادرها هبه نمایند بخواهر خود و اگر مضایقه

از هبه نمایند پس بنا بر اظهر که حرمان زوجه از ملک باشد این چهار حصه
از دو خواهر باشد اگرچه برادرها راضی نباشند زیرا که بحسب حق از اوست
اما بنا بر توقف در مسئله و عدم ترجیح پس مصالحهٔ قهریه لازم باشد
چون معلوم نیست حق کیست این چهار حصه تنصیف نمایند چون فرض
شد مجهول بودن حکم بحسب واقع تا آنکه تعطیل در اموال لازم نیاید احتمال
قرعه چون ضعیف است صلح بالمناصفه بنا بر این تقدیر از باب آن باشد
بد واقع یا کل چهار از خواهر است یا کل از برادر است نظیر آنکه شخصی ادعا نماید
ملکی را بتمامه و دیگری نیز ادعا نماید تمام آن ملک را و مرجح برای احدهما
معلوم نشود تنصیف ملک نمایند بینهما چنانچه در محلش ذکر شده و این
نصف چهار که قهرا از خواهر گرفته میشود دو جزء از هشتاد سهم نصیب اوست
و نسبت دو به هشتاد نسبت یک به چهل باشد چنانچه در جواب افاده کرد
شد که پس میگیرند دو خمس از نصف ثمن نصیب خواهر از آنجا که نصیب
خواهر هشتاد شد ثمن او ده باشد و نصف ثمن او پنج است و دو خمس
از پنج است یا ربع عشر نصیب خواهر را میگیرند زیرا که عشر هشتاد
هشت است و ربع آن دو باشد چنانچه در جواب گذشت **تنبیه**
این نحو از قسمت بنا بر این است که زوج ثانی که بعد از فوت دختر یک این زن
با شوهر نمود که والد این دو پسر باقی مانده سائل میباشد فوت شده باشد

قبل از مادر این دو پسر با آنکه بر ذمه زوج بوده است از مال زوجه بقدر آنچه
باید مرد از زن ارث میبرد بنحویکه استحقاق ارث از این زن نداشتن است یا آنکه
یکی از موانع ارث در او بوده است اما اگر زوج دوم یکی از وراث مادر این
دو سائل باشد و استحقاق ربع داشتن از ترکه مادر دو سائل پس قسمت ترکه
بنحو دیگر باشد و مختلف شود قسمت نیز بنا بر حرمان زوجه از ملک و عک
حرمان بنا بر حرمان که احتمال سوم است میباشد فریضه از بیست و چهار
چنانچه در جواب گذشت صریحا یعنی فریضه جامعه زیرا که در مسئله اولیه
فریضه شش بود و سهام هر سه حرده پنج بود که نصیب مادر شد و بعد
از فوت مادر فریضه بیست شد زیرا که محتاج بعدد که شد که ربع داشته
باشد بجهة زوج و باقی پنج قسمت شود بر دو پسر و یک دختر پس ضرب نمائیم
مخرج ربع را در مخرج خمس و چون بین نصیب و فریضه یعنی پنج و بیست
توافق بالمعنی الاعم بود در خمس پس چهار که خمس باشد از فریضه ضرب نمودیم در شش
که فریضه اولی بود پس حاصل شد بیست و چهار سهام کل را از این اخذ
نمودیم پس سدس که چهار باشد برای دختر و بیست باقی آن دو برادر و یک
خواهر که فوت شدند برای مادر شد و بعد از فوت مادر ربع آن از زوج
او شد و پانزده باقی برای دو برادر و خواهر برای هر یک از پسرها شش
و برای دختر سه و سابق برای دختر از ترکه پدر نیز چهار بود پس شد هفت

برای او هفت و پنج که سهم زوج بود بعد از موت زوجه و پسر و دختر او منتقل شد
پس برای هر یک از پسرها هشت و نصف باشد و برای دختر هفت و نصف و اما
بنا بر حرمان زوجه که احتمال چهارم است فریضه دویست و چهل خواهد
بود ٢٤٠ چنانچه مقتضی جواب آقا رحمه الله بود پس ثمن سی خواهد بود
برای زوجه و برای هر یک از اولاد فاقد چقادر یک ٧٠ خواهد بود و برای
هر دختری سی و پنج و بعد از فوت دو پسر و یک دختر صد و هفتاد و پنج
سهم ایشان منتقل بمادر ایشان شود با سی که سابق از مادر بود دویست
و پنج خواهد شد و بعد موت مادر ربع این سهم که پنجاه و یک باشد و ربع
منتقل بزوج شود و باقی که صد و پنجاه و سه ربع باشد منتقل بدختر و پسر
شود برای هر یک پسر شصت و یک و نصف باشد و برای دختر سی
و سه ربع و سابق برای دختر بود نیز سی و پنج پس حاصل شد برای دختر
شصت و پنج و سه ربع بر تقدیر حرمان زوجه از ثمن و بتقدیر حرمان میباشد
برای او هفتاد از فریضه زیرا که چهل که سدس فریضه بود از برای او بود
از ترکه پدر و دویست باقی آن از زوج شد و صد و پنجاه باقی اخماسا
تقسیم شد پس برای دختر از آن سی ماند چون بچهل اضافه شد هفتاد
شد پس بر تقدیر حرمان نصیب دختر زیادتر شد بچهار و ربع از هفتاد
سهم او پس اگر برادرها امضا بقدر از زیاده نمایند و بخواهر خود شان

هبه ننمایند باید مهرا بنصف زیاده کرد و دو ثمن باشد بملاحظه نمایند و نیز ملاحظه نمایند نسبت بین دو فریضه را در مسئله اولی که بر تقدیر عدم حرمان زوجه بود
چهل و هشت میشد و فریضه در مسئله اخیره که موت زوجه بود با فرض
زوج وارث او بیست بود چنانچه معلوم شد چون هر دو فریضه توافق
در ربع داشتند ضرب نمودیم ربع احدهما را در دیگری و اخذ سهام
نمودیم از حاصل این ملخص فرمایش مرحوم آقا بود اما خلاف قاعده بود
زیرا که رسم مقرر نزد فقهاء در فریضه اخذ اقل عدد باشد که بدون کسر
سهام از آن خارج شود و در مقام خلاف این ظاهر شد و خلاف ضابطه
مناسخات چنانچه اول گفتیم زیرا که در مناسخات ملاحظه میشود نسبت
بین نصیب میت ثانی و بین فریضه او پس ضرب مینمایند این فریضه را
با وفق آن در فریضه اولیه بدانکه نسبت بین فریضتین را ملاحظه نمایند
و معلوم شد که نصیب زوجه چهل و یک است و فریضه در مسئله ثالثه
بیست بود و بین نصیب زوجه و این فریضه تباین است پس ضرب نمائیم
این فریضه را در فریضه اولیه که چهل و هشت است پس حاصل شود نهصد و
شصت و این فریضه جامعه باشد پس ملک مزبور را نهصد و شصت جزء
باید نمود ثمن آن صد و بیست است برای زوجه بقیه که هشتصد و چهل
باشد بین دو پسر و دو دختر طرح شود برای هر یک پسر دویست و هشتاد

و برای

و برای هر یک دختر صد و چهل و بعد از فوت دو پسر و یک دختر و انتقال
هفتصد جزء ما لیه ایشان بمادرشان برای مادر ثابت شود هشتصد و چهل
باشد اولاد او این قدر بعد از مردن مادر برای شوهر او و سایر اولاد او خواهد شد
ربع آن که دویست و پنج باشد برای زوج او شود و ششصد و پانزده
باقی تقسیم شود اخماسا برای هر پسر دو خمس باشد که دویست و چهل و شش
باشد و یک خمس که صد و سیزده جزء باشد و از برای او سابق صد و چهل جزء
بود پس ثابت شود برای او دویست و شصت و سه جزء ملک و این تمام
نهصد و شصت باشد و مخفی نماند که تفاوتی بین بیان اقل با فرمایش مرحوم
آقا نیست مگر در سهام زیرا که بیان آن مرحوم بر ربع این سهام بود که ذکر نمودیم

خاتمه در میراث کسانی است که غرق شوند با هم یا آنکه در زیر بنا تلف
شوند و بین ایشان علاقه زوجیت یا نسب یا ضمان جریره یا ولاء عتق باشد
قاعده این میراث را در این مقام ایراد نمائیم بدانکه قاعده میراث غرق
شدگان و مهدوم علیهم این است که از شرائط میراث بردن علم بحیوة وارث
بعد از ممات مورث است پس هرگاه هر دو با هم بمیرند یا حال مشتبه باشد
میراثی ما بین ایشان نمیباشد بلکه میراث را بوارث دیگر میدهند هر چند
در طبقه پائین تر باشد و بر این اجماع است و حکایت ام کلثوم بنت امیر
المؤمنین علیه السلام و زید پسر او هم دلالت بر آن دارد و هم چنین شد

در میراث کسانیکه غرق شوند یا در زیر بنا بمیرند

ورد وجود شرط میراث که بقاء وارث است و بعضی قلب این دلیل نیز نموده اند
بالجمله از این حکم خارج شده است غرقی و مهدوم علیهم یعنی کسانیکه خانه بر سر
آنها خراب شود و باین نهج بمیرند و حکم آنها اینست که هر یک از آنها از دیگری
میراث میبرند و دلیل مسئله اجماعیست که جمعی از علما نقل نموده اند و احادیث
صحیحه و غیر صحیحه بسیار است و اصحاب رضوان الله علیهم سه شرط
در این باب ذکر نموده اند در میراث بردن آنها اول آنکه مشتبه باشد تقدم
و تاخر موت آنها و سید ابن زهره دعوی اجماع در غنیه بر این نموده است
و ظاهرا خلاف در این نیست دوم آنکه هر یک از دیگری میراث ببرند پس هرگاه
دو برادر غرق شوند یا خانه بر سر آنها خراب شود که هر یک از آنها فرزندی
داشته باشند هیچ یک از دیگری میراث نمیبرد و همچنین هرگاه یکی از آنها اولادی
داشته و دیگری بی اولاد باشد و وارث او در آن طبقه منحصر باشد در آن
برادر و فرزند میراث صاحب فرزند را بفرزندش میدهند و میراث برادر
بی فرزند را بغیر برادرش میدهند هر چند ابعد باشد مثل برادرزاده
یا خواهر یا عنوان که در طبقه دیگر باشد و این شرط نیز خلافی نباشد
و اجماع سابق در اینجا نیز حکایت شده از ابن زهره علوی و اصل عدم
توارث بدون علم تاخر موت هم مقتضی این است و اخبار دیگر دلالت
بر استثناء نموده است بخصوص بجائیکه توارث از جانبین باشد اگر چه

اشکالی

اشکالی شده است که میراث بردن ابعد هم مشروط است بعدم تقدم موت
او بر برادر و فرزند و این اشکال دفع شده است باجماع اگر چه در حدیث است
در غرقی یورث بعضهم من بعض شامل باید طرف ایشان بشود الا آنکه
متبادر از این صورت عبارت توارث است از دو طرف و عدول امام علیه السلام
از این لفظ که یورث من یمکن له التوریث باین عبارت شاهد نیست بر اینکه
مسئله مفروض است در جائیکه توارث از طرفین باشد چنانچه از سائر
اخبار سئوال از زوجین و نحو این و امثال اینها شده است و شاهد بر مدعی
کلام امام محمد تقی علیه السلام است فی الرجل یسقط و علی امرأته بیت قال
تورث المرأة من الرجل و یورث الرجل من المرأة معناه یورث بعضهم من بعض
من صلب اموالهم لا یوارثون مما یورث بعضهم بعضا شیئا و جه شهادت
آن است که تفسیر امام از برای اتم از زوجین است که از برای مطلق مهدوم
علیهم است پس مسئله محل خلاف و اشکال نباشد سوم وجود مال است
برای غرقی و مهدوم علیهم همگی یا از برای یکی از ایشان زیرا که میراث بدون مال
متحقق نمیشود و در صورتیکه یکی مال داشته باشد میراث مخصوص آن
بی مال خواهد شد یعنی بوارث زنده میباشد و این شرط نیز خلافی نیست
و اجماع ابن زهره و غیره در اینجا نقل شده است و خبر صحیح دلالت بر این نماید
بدانکه میراث در صلب مال است یعنی فرض میکنیم اول موت یکی را و میراث او را

بدبکران میدهیم و بعد از آن فرض میکنیم موت دیگرانرا و میراث او را از برای
اولی قرار میدهیم و این دو نیمی دیگر از مالی که از او منتقل شده بود بمیراث
باولی میراث نمیبرد چنانچه مشهور بین العلما است و اجماع نیز قایم است
بران و مبنا در از اخبار نیز همین است چنانچه در حدیث سابق ذکر شده و در حدیث
صحیح نیز در دو برادر یکه یکی مال داشته و دیگری نداشته است میراث او
از برادر بی مال است دلیل قول ما باشد و قول شیخ مفید و سلار رحمة الله
علیهما باینکه دو نیمی میراث میبرد از مالیکه باولی منتقل شده از او نیز واهی
قول ایشان شاذ و ضعیفند و مقدم میدارند آنکه نصیب او کمتر است یعنی
باید فرض کرد اول آنکه نصیب او بیشتر است مرده و میراث او را باقل نصیبا
داد و بعد بعکس نمود و این حکم محض تعبد باشد و فائده و ثمره بر آن در قسمت
نیست و بعضی واجب دانند این حکم را چون کلام باین مقام رسید مناسب است
یک مسئله از میراث غرقی را بیان نمائیم چون در چندی قبل جمعی در کربلای
معلی غرق شدند در کشتیها در میراث آنها بسیار سئوال و جواب واقع میشد بجمعی
من جمله از جناب سیدنا العلام استاد اعظم حاج میرزا محمد حسن شیرازی مد ظله العالی
سلمه الله مسئله روی شده بود و جوابی ایشان داده بودند که موکول
فرموده بودند بقاعدتاش لهذا صورت سئوال و جواب چون فی عده ذکر
شد بجهت یمن خاتمه که ختامه مسک باشد ذکر میشود مسموع چه میفرمائید

درایمسئله

در این مسئله که جماعتی در کربلای معلی و نجف اشرف غرق شده اند از آن جمله
زنی با شوهرش و دو پسر و یک دختر غرق شده اند و تقدم و تاخر هیچ یک
معلوم نیست و ترکه زن و شوهر هم دیگر مشتبه است مکوبات منزل که از زن ترکه زوج
است و ده تومان که زوج مدیون زوجه است و وارث زوج منحصر است
بیک خواهر ابوینی حی و وارث زوجه منحصر است بیک خالو و دو خاله و دو عمه
باید بچه طریق قسمت بشود مالشان **جواب** این است که مال را
حکم بترکه باید نمود و دین یعنی طلب زوجه از زوج داخل ترکه زوجه است
که بر ذمه زوج است و بعد از تعیین مال هر کس دین هر کس را از مالش باید
وضع نمود بعد از آن قسمت ترکه باید نمود باین طریق که فرض شود موت
زوج اولا و ثمن ترکه او داده میشود بزوجه و باقی ترکه از اولاد است که باید
پنج سهم شود پس اصل ترکه چهل است از جهة اینکه اقل عددیکه ثمن و خمس
داشته باشد چهل است پنج بجهة زوجه و سی و پنج بجهة اولاد هر ذکور
چهارده و اناث هفت و منتقل میشود آنچه بزوجه رسید که پنج سهم از چهل است
بورثه احیاء او که یک خالو و دو خاله و دو عمه باشند که ثلث از اخوال
و قسمت میشود میان ایشان ذکورا و اناثا علی السواء و دو ثلث از دو عمه
و چون ظاهر سئوال اتحاد جهة نسبت است در اخوال و اعمام دیگر متعرض
غیر این صورت نشده و چون پنج منکسر نمیشود بر سه رد میشود در چهل بلکه

صد و بیست حاصل ضرب است ثمن که پانزده است از زوجه است و صد و
پنج از اولاد است ثلث پانزده که پنج است از اخوال و ده تا از اعمام و چهل و دو تا
سهم هر یک از اولاد ذکور است و بیست و یک سهم اناث است پنج تا که
سهم اخوال بود بر آنها منکسر نمیشود چون سه قسمت باید بشود سه
در صد و بیست ضرب میشود سیصد و شصت پانزده تا باخوال میرسد
سی باعمام هر ذکور از اولاد صد و بیست و شش و انثی شصت و سه سهم
اولاد منتقل میشود بخواهر پدر که عمه خودشان است بعد از آن فرض میشود
موت زوجه و ربع از ترکه اش بزوج میرسد و از زوج منتقل بخواهرش که
زنده است میشود و باقی باولاد میرسد و از آنها نیز منتقل بعمه که خواهر پدرشان است
و ضرور نیست در اینجا بیان سهام هر یک از اولاد و بعد از آن اگر اولاد
مالی نداشته اند که بحث و گفتگوئی نیست و الا فرض میشود موت هر یک
از اولاد و سهم مادر سدس است بجهة وجود اخوه ابوینی که منتقل میشود
بورثة احیاء کما فی السابق و باقی مال پدر است که منتقل میشود بخواهرش
که زنده است والله العالم   هذا آخر ما قصدنا ایراده فی هذا الکتاب
بعون الله شاکراً لانعمه مستجیراً منه برلائذاً به من ذنوبه انه حمید مجید
کتبه مصنف الکتاب احمد بن محمد باقر بن عنایة الله بن محمد بن زین العابدین
الموسوی فی محرم سنة ثمان و ثلثمائة و الف من الهجرة المقدسة بمدینة طهران

عاصمة

عاصمة العجم عجم ایران بعد رجوعی عن زیارة سیدی و مولای علی بن موسی
علیهما و علی آبائهما افضل صلوات رب العالمین و للمصنف دام ظله
مصنفات کثیرة کتاب الوقف کتاب الشرط فی ضمن العقد کتاب فی الخلع
و المبارات و فساد الطلاق بالعوض رسالة فی منجزات المریض رسالة
فی الکر رسالة فی التعلیق و التنجیز فی العقود رسالة فی معنی علی الید ما اخذت
و فروعه رسالة فی عرق الجنب من الحرام و له مصنفات فی الفقه و الاصول غیر
ما ذکرنا   قد حصل الفراغ من تحریر هذه النسخة الشریفة
فی شهر ربیع الثانی من شهور سنة ۱۳۰۹
بمباشرة اقل المحصلین
محمد [illegible]